تاریخ

برای سال چهارم دبیرستانها

بهاء در تمام کشور ۲۲ ریال

توانا بود هر که دانا بود

وزارت فرهنگ

کتاب تاریخ

برای سال چهارم دبیرستانها ۲

۱۳۲۱

فصل اول

تجدید حیات ادبیات و صنایع «رنسانس»[1]

در آغاز قرن شانزدهم میلادی پیشرفت و ترقی محسوس در ادبیات وصنایع اروپا حاصل گردید وبواسطه امتیازاتی که ازقرنهای پیشین داشت وتحول وتنوعی که در سبکهای معماری وسنگتراشی وسایر هنر های زیبا و نویسندگی پدید آمد و اهمیت تأثیری که این پیشرفت وتحول درعالم ادبیات وفنون ظریفه یافت آنرا «رنسانس» یاتجدید حیات ادبیات وصنایع گفته‌اند .

ممیزات ادبیات و صنایع در دوره رنسانس - اروپا در قرون وسطی دچار انقلابات ممتد مذهبی و کشمکشهای سیاسی بود ، عقاید دینی وتبلیغات شدید اولیای دین مسیح منبع وپایه افکارمردم قرون وسطی بشمار میرفت. براثر آن تبلیغات که براساس بی‌اعتنائی بعوالم مادی وپشت پازدن بلذائذ دنیابود روح نشاط وعشق بزیبائی وذوق و فکر که عوامل مهم پرورش هنر های زیبا و آثار ادبی است افسرده بود .

مردم قرون وسطی چنین می‌پنداشتند که انسان برای نزدیک شدن به خدا باید از لذائذ دنیوی چشم پوشد و حتی برای تصفیه

---

۱ - Renaissance

روح خویش آلام و مصائب را نیز استقبال کند و آنچه مردم قرون وسطی می گفتند و می‌نوشتند مبنی بر تشویق به کناره جوئی از دنیا واختیار روش گوشه نشینی بود .

ذوق هنرمندان واندیشه‌وفکر نویسندگان و گویندگان یکچند در برابر اینگونه افکار از تکامل بازماند وبا کندی مخصوصی درطول زمان رشد ونمومیکرد ، دراواخر قرن ۱۵ و آغاز قرن ١٦ ازافکار و اندیشه‌ها وذوق هنرمندان آثار مهم و برجسته‌ای پدید آمد که برخلاف افکار مردم قرون وسطی سراسر نشاط انگیز وذوق پرور بود. هنرمندان ونویسندگان از آثار دوره پیش ازمیلاد مسیح وافسانه های یونان وروم وقرون قدیم سرمشق گرفتند و آن آثار ازمظاهر ذوقی وفکری مردمی بود که دنیارا مظهر جمال وزیبائی ومحل نشاط وسرور میدانستند و برای استفاده ازلذایذ مادی و معنوی دنیا میکوشیدند بدینجهت آثار هنرمندان ونویسندگان دوره رنسانس نسبت به دوره های قرون وسطی ازاین حیث ممتاز بود که روح نشاط ودرخشندگی دوره قبل ازمسیحیت را دربرداشت ودرعین حال این آثار از نفوذ سبك واسلوبی که درقرون وسطی اساس هنرهای ظریفه ونوشته‌های نویسندگان واقع شده وبا عقاید مذهبی آمیخته بود بر کنار نماند امتزاجی که ازشیوه و سبکهای دوره های پیش از مسیح یعنی دوره پرستش ارباب انواع بادوره رواج مذهب عیسی در آثاردوره رنسانس حاصل شد ازخصایص تجلیات این دوره بشمار می آید .

علل واسباب رنسانس ـ طرز اندیشه وفکر وذوق درهر دوره تابع مقتضیات و کیفیات محیط اجتماعی است و البته باید عوامل

واسباب مؤثری ایجاد شود تا در اندیشه و فکر مردم تغییر و تحول محسوس پدید آید، در اواخر قرن ۱۵ و حتی پیش از آن قرن نیز فکر دانش پروری و توجه بهنرهای زیبا درمیان بسیاری از طبقات مردم مخصوصاً طبقات روحانی و حوزه های عیسویت پیدا شده بود.

سنگتراشان و معماران و مجسمه سازان بسیار برای تزیین کلیساها کاوخهای اعیان و امرای دوره قرون وسطی کار میکردند و همیشه مورد احترام و توجه آن طبقات بودند.

از طرف دیگر بمناسبت اکتشافات جغرافیائی[1] و باز شدن راههای تازه دریائی و توسعهٔ بازرگانی باهندوستان وامریکا پایه دارائی عامه مردم دراروپا بالارفت. هنرمندان توانستند آثار صنعتی خودرا ببهای زیاد میان مردم رواج دهند و اعیان و ثروتمندان و خانواده های بزرگ بتشویق صنعتگران وپرورش نویسندگان و گویندگان همت گماشتند.

درهمان زمان شهر قسطنطنیه پایتخت روم شرقی که کانون هنر و دانش بود بدست ترکان عثمانی فتح شد وهنرمندان و فضلا و نویسندگان یونانی بسیار از آن شهر به کشورهای دیگر اروپا بخصوص فرانسه وایتالیا مهاجرت کردند و کتابهای نفیس و آثار صنعتی فراوان

---

۱ — میل وعلاقه شدید مردم اروپای باختری وجنوبی که آنزمان بزرگترین مال بازرگان اروپا بودند به کشف راه دریائی آزاد به هندوستان از اواخر قرن ۱۵ میلادی آنان را بمسافرتهای دور و دراز در اقیانوس اطلس برانگیخت و براثر این پیش آمد هندوستان و قسمتی از قطعه آمریکا و کرانه های افریقا بوسیله مردم پرتقال و اسپانیا کشف گردید وبازار های تازه برای داد و ستد بدست آمد و مبادله کالا میان اروپا و آمریکا و آسیای جنوبی وباختری وافریقا قوت گرفت.

باخود باروپای غربی انتقال دادند ودامنه علوم ومعارف در آن ناحیه توسعه یافت[1].

بر اثر اختراع چاپ وتوسعه آن وسیله نشر کتاب وترویج فرهنگ عمومی نیز فراهم گردید.

ازاین جمله عوامل واسباب مؤثری برای تقویت فکر و پرورش ذوق صنعتی پدید آمد و در نتیجه پیدایش این مقتضیات هنرمندان و نویسندگان بسیار در ایتالیا وفرانسه و آلمان ظهور کردند.

حمایت ازصنعتگران وتشویق نویسندگان وطرفداری ازادبیات ازاواخر قرن چهاردهم میلادی نخست از جانب پادشاهان وپاپها واعیان درجه اول آغاز گردید، درقرن پانزدهم بسیاری ازخانواده‌های بزرگ بطرفداری ازصنعت وادبیات همت گماشتند ودرپایان قرن ۱۵ واوائل قرن ۱٦ ارجمندی صنعت وادب بپایه‌ای رسید که صنعتگران ودانشمندان در اولین ردیف طبقات کشور قرار گرفتند و آثار آنان بزرگترین زینت کلیساها و کاخهای سلاطین واعیان آن دوره گردید.

---

۱ - در قرون وسطی بخصوص از قرن ۱۱ تا ۱۳ علوم و معارف اسلامی در اروپای مرکزی وغربی تاثیر و نفوذ بسیار داشت ودرآموزشگاههای بزرگ بسیاری ازعلوم ازقبیل علم پزشکی وعلوم فلسفی ازروی کتابهائی که دانشمندان و فضلای بزرگ اسلامی نوشته بودند تدریس میشد واز آن میان درتمام این سه قرن کتابهای پزشکی و فلسفی دانشمندان ایرانی محمدبن زکریای رازی وابوعلی سینا مهمترین کتابهای درسی آموزشگاههای اروپای مرکزی وباختری بود وپایه و اساس معلومات علمی اروپائیان را در آن دوره علوم یونانی و اسلامی تشکیل میداد وچنانکه میدانیم علوم اسلامی زائیده ذوق وفکر بلند دانشمندان ایران بوده است ومهمترین کتابهای علمی اسلامی را نویسندگان ایرانی تالیف کرده‌اند.

رنسانس در ایتالیا

ایتالیا تا قرن پنجم میلادی مرکز امپراطوری بزرگ روم و سپس کانون مذهب مسیح در قرون وسطی بود، علم و دانش در آن کشور میان طبقات روحانی و بعضی از طبقات اعیان رواج داشت، از قرن چهاردهم تشویق صنعتگران بایجاد آثار صنعتی بمناسبت ذوقی که پاپها و حوزه‌های کلیسائی بدان آثار داشتند آغاز گردید و محیط اجتماعی آن کشور با پرورش ذوق و فکر نویسندگان از قرن پانزدهم ببعد متناسب شد بدین جهت نهضت ادبیات و صنایع در ایتالیا پیش از فرانسه و آلمان پدید آمد و دانته[1] و پترارك[2] از نویسندگان بزرگ قرن ۱۴ ایتالیا علاوه بر آنکه بهترین آثار ادبی را بوجود آوردند در ترکیب و امتزاج سبکهای یونان و روم قدیم با سبك‌های قرن ۱۴ کوشش زیاد بکار بردند و نویسندگی را که دریك سبك خشك و مقید به قیود و قواعد خاص محدود گردیده بود باشیوه تازه‌تری آغاز کردند.

نویسندگان و شعرا - از نویسندگان و شعرای ایتالیا در دوره رنسانس چهار تن معروفند:

۱ـ ماکیاول[3] بسال ۱۴۶۹ میلادی درفلورانس متولد شد و مدتی مأموریت سیاسی داشت در سن ۴۵ سالگی ذوق نویسندگی در وی

---

۱ - Dante(۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) متولد در فلورانس.

۲ - Petrarque (۱۳۰۴ - ۱۳۷۴) اهل فلورانس غزل سرائی را با شیوه خاصی آغاز کرد.

۳ - Machiavel (۱۴۶۹ - ۱۵۳۰)

پدید آمد و آغاز نوشتن کرد کتابهای پرنس[1] و تاریخ فلورانس و گفتاری در باره تیت لیو از بهترین آثار اوست .

در کتاب پرنس از آداب و اخلاق و عادات مردم و بخصوص اعیان و روحانیان درجه اول زمان خود سخن رانده و با بهترین طرزی جامعه آنروز را تشریح کرده است .

۲ ـ گیشاردن[2] در شهر فلورانس ایتالیا متولد شد و مدتی معلم حقوق بود واندکی بعد درعالم سیاست و کمی پس از آن بسربازی داخل شد و در جنگهای فرانسه و اطریش در ایتالیا شرکت کرده مشاهدات خود را در کتابی بنام تاریخ ایتالیا نوشت و ۲۰ سال پس از مرگش کتاب وی چاپ ومنتشر گردید (۱٤۸۲ ـ ۱٥٤۰) .

۲ ـ آریوست[3] در شهر مودنا[4] در ایتالیا متولد شد و در دوره جوانی کتاب رولاند خشمگین[5] را برشته نظم در آورد . این کتاب که امتزاجی از پرده های مختلف زندگانی افسانه آمیز رولاند پهلوان داستانی فرانسه است قسمتی از وقایع جنگهای شارلمانی را در بر دارد . (۱٤۷٤ ـ ۱٥۳۳) .

٤ـ تاس[6] شاعر معروف ایتالیائی در آغاز جوانی داستان پهلوانی رنو[7] را برشته نظم در آورد ونشر آنکتاب سبب شهرت وی گردید . مهمترین آثار تاس کتاب بیت المقدس آزاد شده[8] است تاس در این کتاب ضمن شرح جنگهای دوره اول صلیبی اندیشه ها و تخیلات شاعرانه خود را با وقایع تاریخی آمیخته است (۱٥٤٤ ـ ۱٥۹٥) .

Modena – ٤ Arioste – ۳ Guichardin – ۲ Prince – ۱
Renaud – ۷ Tasse – ٦ Roland furieux – ٥
la Jerusalem délivrée – ۸

استادان هنرهای زیبا - هنرهای زیبای ایتالیا دردوره رنسانس دربرابر ادبیات آن کشور درخشندگی مخصوص دارد ، معماری و سنگتراشی وپیکرسازی ونقاشی هریك بدست عده زیادی ازاستادان فن روبکمال رفت وهنرمندان نامی دراین فنون بوجود آمدند. براثر تشویقی که اولیای دین مسیح ازهنرهای زیبابعمل میآوردندواحتیاجی که بوجوداستادان این فنون برای تزیین کلیساها داشتند وهزینه‌های هنگفتی که درین راه می کردند ازلحاظ مادی نیز وسائل پیشرفت وتوسعه هنرهای زیبا فراهم گردید .

از میان صدها معمار وپیکر ساز و نقاش که درقرن شانزدهم در ایتالیا ظهور کردند عده ای مانند برامانت[۱] لئونار دو وینچی[۲] رفائیل[۳] میکل انژ[٤] کورژ[٥] تی‌سین[٦] بهترین و زیباترین آثار صنعتی را بوجود آورده‌اند وهر کدام‌از آنان دریکی ازفنون ظریفه‌شیوه‌خاص وسبك تازه‌ای بکار برده است .آثار صنعتی این هنرمندان زینت کلیساها وموزه های بزرگ اروپا وبرای دیگران نمونه وسرمشق گردید .

لئونارد دووینچی (۱٤٥۲ - ۱٥۱۹) یکی از بزرگترین نمایندگان هنرهای زیبای ایتالیا در دوره رنسانس است وی علاوه برنقاشی درفن مجسمه سازی ومعماری استاد وبه فلسفه و مهندسی وموسیقی آشنا بوده ودرنویسندگی وشعر نیزدست داشته است.

لئونارد درفلورانس ایتالیا متولد شدودرسی سالگی بخدمت

---

۱ - Bramante   ۲ - Léonard de Vinçi   ۳ - Raphaël
٤ - Michel Ange   ٥ - Corrège   ٦ - Titien

یکی از امرای بزرگ ایتالیائی دوك میلان[۱] در آمد ومدتی
نقاشخانه اورابرعهده داشت وچون درجنگهای فرانسه وایتا
میلان بدست فرانسوای اول پادشاه فرانسه گرفتار شد لئونار
سرگردان بود و از این شهر بآن شهر میرفت تاآنکه فرانس



یکی از آثارمعروف لئونارد دووینچی

۱ - نام وی Ludovic de Maure بوده است.

بفرانسه دعوت کرد وپس ازسه سال اقامت درآن کشور زندگانی را بدرود گفت .

قسمت بزرگی از آثار گرانبهای لئونارد دووینچی از میان رفته وپاره‌ای از آثار او در موزه لوور پاریس نگهداری شده ویکی ازبهترین تابلوهای او تابلوی معروف به‌ژوکند[1] است .

لئونارد دووینچی درتجسم پرده های نقاشی بوسیله سایه و روشن دستی قوی‌داشته و هیچیك از هنرمندان ایتالیا درین فن بپایه او نمیرسند .

لئونارد چنانکه گذشت علاوه برنقاشی در بسیاری از علوم و سایر هنرهای زیبا دست داشته است . وی درزمان حیات خود برای طرح نهرها وترعه‌های آبیاری درشهرستان لمباردیا کوشش فراوان بکار برد و بنابرآثاری که از او در دست است وی طرحهائی برای ساختن زیردریائی وهواپیما ریخته ودرآن باب کار میکرده‌است .

برامانت (۱۴۴۴ ـ ۱۵۱۴) معمار مشهور ایتالیا در دوره رنسانس است که کلیسای معروف سن‌پیر[2] دررم نخست ازروی نقشه اوساخته شد و درتزیینات آن کلیسای بزرگ آثار بسیاری ازاوباقی است لیکن پیش از اینکه بنای کلیسا پایان یابد برامانت درگذشت وپس از او قسمت‌بزرگی از کلیسای سن‌پیررا ازروی نقشه‌های میکل آنژ که‌رقیب وی بود ساختند .

میکل‌آنژ (۱۴۷۵ ـ ۱۵۶۴) میکل آنژ بزرگترین مجسمه‌ساز دوره رنسانس ایتالیاست وی نیز مانند لئونارد وینچی در یکی از

---

۱ ـ Joconde ۲ ـ Saint - Pierre

خانواده های متوسط شهر فلورانس بدنیا آمد و ذوق وعشق سرشاری بهنر های زیبا داشت و بزودی در مجسمه سازی سر آمد هنرمندان دوره خود گردید در نقاشی و معماری نیز زبر دست و دارای قریحه شاعری بود .

نویسندگان اروپا میکل آنژ را مبرز ترین نماینده هنر مجسمه سازی در تمام اروپا میدانند .

میکل آنژ قسمت عمده عمر دراز خود را در خدمت پاپها در رم بسر برد ، وی میخواست تمام تخیلات وذوق خودرا در رشته‌های گوناگون هنرهای زیبا یکباره بکار اندازد و همه آثاربرا که آغاز نموده بود خود بانجام برساند ، ازمهمترین آثار او در معماری سقف گنبد کلیسای سن پیر و آرامگاه پاپ ژول دوم[1] و تزیینات کلیسای معروف سیکستین[2] در رم و کلیساو آرامگاه خاندان مدیسی[3] در فلورانس است .

میکل آنژ هنر خودرا در مجسمه سازی در آرامگاه پاپ معروف به ژول دوم که ٤٠ سال برای ساختمان آن کوشش کرد بکار برده لیکن بانجام تمام آرزوهای خود موفق نشده است .

بهترین آثاری که از او در مجسمه سازی باقی مانده مجسمه دو نفر برده درموزه لوور و مجسمه بزرگی از موسی است .

مهمترین آثار نقاشی میکل آنژ مجلس سازیهائیست که در مدت ٤ سال بدستور پاپ ژول دوم در داخل گنبد کلیسای سیکستین انجام داده و از بهترین آثار زیبای دوره رنسانس است .

رفائیل (۱٤۸۳ ـ ۱۵۲۰) رفائیل که هنرمندترین نقاش دوره رنسانس بشمار می آید نخست درکودکی نزد پدر خود که نقاش

---

۱ - Jules II ۲ - Sixtine ۳ - Médicis

متوسطی بود کار کرد و در جوانی از سبک آثار لئوناردو و میکل آنژ پیروی نمود، لیکن بزودی در نقاشی استاد شد و خود سبک بوجود آورد که از جهت تناسب و جاندار بودن نقوش بی نظیر



خانواده بزرگ مقدس از آثار مشهور رفائیل

رفائیل در نشان دادن حالات گوناگون اشخاص و در ظرافت

آمیزی دستی بسیار قوی داشته و در آثار او یکنوع جاذبه و
مخصوصی دیده میشود و تابلوی نفیس موسوم به خانواده بزرگ
یکی از زیباترین شاهکارهای اوست.



یکی از تابلوهای معروف کورز

۱ -- la grande Sainte famille

رفائیل پس از مرگ برامانت بخدمت پاپ‌لئون دهم[1] داخل شد و در تزیینات کلیسای سن‌پیر وعمارات واتیکان (کاخ پاپ) کوشش بسیار بکاربرد ودر آن مدت بیش‌از ۵۰ نفر هنرآموز زیر دست وی کار میکردند وهمه پیرو سبك مخصوص نقاشی او بودند .

تی‌سین (۱۴۷۷-۱۵۷٦) در ردیف لئوناردوینچی ومیکل‌آنژ ورفائیل از نقاشان درجه اول رنسانس و در رنگ آمیزی وظرافت استاد بوده وموضوع تابلوهای خودرا بیشتر از افسانه‌ها وداستانهای تاریخی ومذهبی گرفته وبهم درآمیخته و بیش ازچهار هزار تابلوی بزرگ وکوچك نقاشی ازخود بیادگار گذاشته است .

کورژ (۱٤۹٤ - ۱۵۳٤) کورژدر نمایش صورت‌واندام مهارت بسیار داشته و در تابلو های اوسبك نقاشی رفائیل و همان ملاحت و جاذبه دیده میشود . تابلو های موسوم به خواب آنتیوپ[2] و ازدواج روحانی‌سنت کاترین[3] از اوست .

صنایع کوچك - هنگامیکه درایتالیا هنرهای زیبامورد توجه وعلاقه زمامداران کلیساها قرار گرفت و بتدریج ذوق بآثار صنعتی در میان حوزه های روحانی و خانواده های اعیان پیدا شد بمناسبت احتیاجیکه بصنایع دیگر بود هنرمندانی نیز در رشته های صنایع کوچك که بیشتر از جنبه ظرافت و زیبائی مورد پسند واقع می‌شد بوجودآمدند وحکاکی ومبل سازی و طلاکاری وجواهر سازی نیز رونق یافت وازاین صنایع نیز درتزیینات کلیساها وکاخهای بزرگ

---

la sommeil d'Antiope - ۲ Léon X - ۱
Mariage mystique de Sainte - Catherine - ۳

استفاده کردند و تمایل عمومی مردم بهنرهای زیبا بپایه‌ای رسید که بر روی بیشتر آلات و وسائل زندگی در خانه‌ها و عمارات و مجامع عمومی نقاشی میکردند و با صورت سازی و رنگ آمیزی و نشاندن جواهر آنهارا زینت میدادند .

اخلاق عمومی دردوره رنسانس - تمدن درخشان و برجسته ادبی و صنعتی دوره رنسانس با شیوع فساد اخلاق و عادات ناپسند در میان بسیاری از طبقات مردم ایتالیا همراه بود ، تعلیمات روحانی دین مسیح که تاحدی در تصفیه اخلاق مردم تأثیر داشت از میان رفت و در نیمه اول قرن شانزدهم یعنی پس از تجدید حیات ادبی و صنعتی نهضت شدیدی در مقابل تبلیغات روحانیان قرون وسطی که مردم را بچشم پوشی از لذایذ دنیا و هوسرانی تشویق میکردند واقع شد .

عشق فراوان بزیبائی و کامرانی و میل شدید بهوسرانی و تمتع از لذایذ جانشین گوشه گیری و کناره جوئی از دنیا گردید . خود کامی و بیرحمی و بیدادگری میان بسیاری از طبقات اعیان و حتی خانواده‌های روحانی رواج یافت و سزار بورژیا[1] از فرزندان پاپ الکساندر ششم[2] مبرزترین نماینده بیرحمی و عشرت طلبی دوره رنسانس ایتالیا بود که بیگناهان را فقط برای هوای نفس خویش بوسائل گوناگون نابود میکرد[3] .

---

۱ - Cesar Borgia ۲ - Alexandre VI

۳ - سزار بورژیا یکی از خونخوارترین مردم دوره خود بود و بهیچکس حتی برادر خود رحم نمیکرد وی برادر خوانده خود را در رختخواب خفه کرد و برادر خویش را بضرب کارد از پادر آورد وجسدش را برودخانه تیبر انداخت .

رنسانس در فرانسه

چگونگی رنسانس فرانسه - درفرانسه نخستین اثر رنسانس ایتالیا بصورت نهضت علمی و صنعتی پدید آمد . لیکن نویسندگان ودانشمندان فرانسوی پیش‌ازآنکه مستقیماً آثاری ازفکر وقریحه خویش بوجودآورند به‌علوم‌وادبیات قدیم‌روم ویونان متوجه شدند وذوق پژوهش‌درآثار قدیم یونانی ولاتینی‌بشدت‌درمیان دانشمندان آنکشور ترقی یافت وابن جنبش علمی و ادبی وتوجه بآثار قدیم‌را ازآنجهت که درآثار یونانی ولاتینی از علوم و مواد مربوط بانسان و انسانیت بحث شده است اومانیزم[۱] نام نهادند . پیروان اومانیزم کسانی بودند که درعلوم وادبیات قدیم برای پیدا کردن موادمربوط بانسان و فضائل معنوی و کمالات انسانی تتبع میکردند و از اهمیت مقام انسان دراین دنیا و لزوم علاقه بزندگانی مادی و دنیوی که مخالف عقاید خرافی‌قرون‌وسطی وازدنیاگذشتگی مردم‌آنزمان‌بود بحث مینمودند .

اولین کتاب علمی در علم بیان که از کتب بیان روم و یونان اقتباس شده بود درسال ۱۴۷۰ بقلم‌گیوم فیشه[۲] منتشرگردیدوتدریس زبان لاتینی و یونانی و عبری به‌سال ۱۵۳۰ در آموزشگاهی بنام آموزشگاه سه‌زبان[۳] که فرانسوای‌اول پادشاه فرانسه مؤسس آن‌بود معمول شد .

---

۱ - l'humanisme یعنی توجه بامور بشری .

۲ - Guillaume Fichet رئیس دارالفنون سوربن .

۳ - Collége des trois langues

نویسندگان و شعرا ـ از میان نویسندگان و شعرای دوره رنسانس فرانسه عده‌ای بمناسبت آنکه در ایجاد آثار نظم و نثر بسبک جدید پیشقدم بوده و یا بعلت آنکه شیوه و طرز خاصی در نویسندگی وشاعری بوجود آورده اند قابل ذکر میباشند :

۱ـ کلمان مارو (۱۴۹۷ ـ ۱۵۴۴)[۱] شاعر دربار فرانسوای اول که در اشعار کوتاه و پر معنی با عبارات بسیار ساده یادگارهای شیرینی از زندگی خانوادگی گنجانیده است .

۲ـ فرانسوا رابله[۲] (۱۴۹۵ـ۱۵۵۵) معاصر فرانسوای اول پادشاه فرانسه و نویسنده‌ای زبردست بود . از مقدمات پاره‌ای از علوم مانند نجوم و علوم آثار باستان و زبان‌شناسی اطلاع داشت و با تمام دانشمندان و فضلای همعصر خود مربوط بود .

رابله در آثار خود هیئت اجتماعیه آن دوره واحوال واخلاق اجتماعی بسیاری از طبقات مردم را مورد خرده گیری قرار داد و انتقادات او موجب بروز خشم درمیان دسته‌ای از روحانیان کاتولیك گردید. از مهمترین آثار او کتاب افسانه آمیزیست بنام «زندگانی مجلل گارگانتوای بزرگ»[۳] که از لحاظ انتقاد اجتماعی و تشریح احوال بسیاری از افراد وطبقات آن دوره ارزش کافی دارد .

۳ ـ ژان کالون[٤] (۱۵۰۹ـ۱۵٦٤) این نویسنده پای بند عقاید و آراء مذهبی خویش واز لحاظ انتخاب موضوع وسبك نگارش مخالف

---

۱ ـ Clément Marot ۲ ـ François Rabelais

۳ ـ la vie inestimable du grand Gargantua

٤ ـ Jean Calvin

بافرانسوا رابله بوده است. نوشته‌های او در نهایت فصاحت و بلاغت و ازبهترین آثار دوره رنسانس فرانسه است. کالون با افکار و عقاید تازه که درباره مذهب مسیح داشت باصلاح قوانین و نظامات کلیساها پرداخت و او را یکی از اصلاح کنندگان بزرگ دین عیسی میدانند[۱].

٤ - پیر دورنسار[۲] (۱۵۲٤-۱۵۸۵) بزرگترین شاعر فرانسه در دوره رنسانس ومؤسس سبك نو درشعر وشاعری است.

وی گذشته از آنکه درانتخاب مضامین وسبك گویندگی روش تازه‌ای بکار برده شعر فرانسه‌را که‌تاآنزمان دریك قالب وبیك‌صورت گفته میشد تنوع بخشیده وبصورت های گوناگون در آورده است.

رنسار دردوران زندگانی خودنزد پادشاهان وامرای آن‌دوره بسیار محترم بود وغالباً مورد تشویق پادشاهان فرانسه و انگلستان قرارمی گرفت ومدت‌سی‌سال‌یگانه شاعربزرگ فرانسه‌بشمار میرفت.

---

۱ - دراواخرقرن ۱۵ و آغاز قرن ۱٦ که‌ازطرفی نهضت بزرگ درعلوم و ادبیات وهنرهای زیبا پدید آمده بود و ازطرف دیگر دامنه اکتشافات جغرافیائی در برجدید (آمریکا) و آسیای جنوبی وافریقا کشیده می‌شد دراوضاع مذهبی اروپا نیز تحول وتغییر شدیدی حاصل ودر برابر مقررات و نظامات سخت پاپها و کشیشان کاتولیك مذهب خرده گیری و انتقاد از طرف مردمان روشن فکر در آلمان و فرانسه آغاز گردید ودرنتیجه ظهور افکار وعقاید تازه مذهبی زمینه برای اصلاح کلیساها وحوزه‌های روحانی فراهم شد و براثراین تحول وحدت مذهبی ازمیان رفت و بقدرت و نفوذ پاپها لطمه سخت وارد آمد این تغییر وتحول در امور مذهبی بنام رفورم Reforme (یعنی‌تجددواصلاح) خوانده میشود وازایجاد کنندگان بزرگ رفورم‌یکی‌ژان کالون درفرانسه بود و تجدد مذهبی در اروپای‌مرکزی بدست لوتر Luther انجام گرفت.

۲ - Pierre de Ronsard

۵.میشل‌دو مو تنی[1] (۱۵۳۳-۱۵۹۲) از نو یسند گان معروف دوره رنسانس بشمار میرود و بهترین آثار او مجموعه مقاله‌هائی[2] است که در نتیجه مطالعات گوناگون نوشته وشامل آراء ونظریه‌های او درمسائل مختلف است .

هنرهای زیبا - هنرهای زیبا در رنسانس‌فرانسه بیش‌از ادبیات آن دوره اهمیت دارد بطوریکه میتوان گفت در ایتالیا نویسندگان ودر فرانسه هنرمندان و صنعتگران پیشقدم رنسانس بوده اند . در ایتالیا پیش‌ازپایان قرن ۱۵ نیز نویسندگانی‌بوجود آمدند و آثار آنان در آغاز رنسانس مورد توجه و اقتباس دیگران قرار گرفت لیکن در فرانسه تا پایان قرن ۱۵ نویسندگان بزرگ ظهور نکردند و رنسانس ادبی‌فرانسه پیرو رنسانس ایتالیا بود ، ولی درقسمت هنرهای زیباهنرمندان فرانسه‌خود نیز سبکهای نو که ازروی آثارقدیم یونان



تصویر عمارت لوور پاریس که پیرلسکو در آن کار کرده است

les Essais - ۲ Michel de Mantaigne - ۱

وروم اقتباس وبهم آمیخته شده بود بوجود آوردند ودرین دوره از میان هنرهای زیبافن معماری و مجسمه سازی پیشرفت بسیار حاصل کرد ، یکدسته از مهمترین نمایندگان رنسانس فرانسه در هنر های زیبا پیرلسکو[۱] ژان بولان[۲] ژان گوژن[۳] بودند که از آثار یونانی ورومی سر مشق گرفتند .

دسته دیگر میشل کولومب[٤] ولیژیه ریشیه[٥] بودند که آثار ملی فرانسه را برای نمونه کار خویش برگزیدند از هنرمندان نامبرده آثار گرانبهای بسیاری درفرانسه باقی مانده که مهمترین آنها در عمارت موزه لوورو کاخ بلوا[٦] و کاخ لود[۷] و کاخ کاترین دومدیسی[۸] است .

نقاشی درفرانسه اهمیت زیادی نداشت ونقاشان بزرگی ظهورنکردند پادشاهان فرانسه برای تزیین کاخها و عمارات بزرگ خود از نقاشان ایتالیائی استفاده می کردند تنها نقاشی که میتوان در دوره رنسانس فرانسه نام برد فرانسوا کلوئه[۹] است که وی نیز ازمردم بروکسل بوده ودرصورت سازی تاحدی مهارت داشته است .

---

۱ – Pierre Lescot (۱۵۱۰ – ۱۵۷۸)

۲ – Jean Bullant (۱۵۱۲ – ۱۵۷۸)

۳ – Jean Goujon (۱۵۱۵ – ۱۵٦۷)

٤ – Michel Colomb (۱٤۳۰ – ۱۵۱۲) سازنده آرامگاه دوك دو برتانی .

۵ – Ligier Richier (۱۵۰۰ – ۱۵٦۷)

٦ – Blois ۷ – Lude

۸ – Catherine de Médicis کاخ کاترین دومدیسی بدست ژان بولان ساخته شده است و نقشه قصر لوور را پیر لسکو طرح نموده و بعضی از مجسمه های آن قصر بدست ژان گوژن ساخته شده است .

۹ – François Clouet

رنسانس در آلمان

در آلمان نیز مانند فرانسه وایتالیا از اواسط قرن ۱۵
نهضت ادبی و صنعتی آغاز گردید وهر چند که بسبب انقلابات
و کشمکشهای مذهبی این نهضت چندان محسوس نبود و این
مدتی از پیشرفت آنکشور در ادبیات وصنایع جلو گیری نمود باز



تصویر اراسم از آثار هنرهلبین نقاش آلمانی

گفت که آلمان مدتها بیش ازفرانسه مرکز نشر افکار اومانیزم

بود . دارالفنونهای متعدد در شهرهای مهم آنکشور مثل کلن[۱] و نورنبرگ[۲] و راتیسبون[۳] وجود داشت وبعضی ازنویسندگان ودانش‌مندان آلمان مانند روشلن[٤] واراسم[٥] از طرفداران و ناشرین بزرگ افکاراومانیزم بودند .

اراسم بآثارعلمی دانشمندان قدیم توجه‌زیاد داشت‌جغرافیای بطلمیوس‌را بزبان‌لاتینی ترجمه‌کردوتوراة وانجیل را بزبان‌یونانی چاپ ومنتشر نمود .

فنون ظریفه ـ درفنون ظریفه آلمان ازاواسط قرن ١٦ سبك و شیوه رنسانس پدید آمد . بعضی از بناهای مهم آن قرن مثل کاخ هایدلبرگ[٦] و عمارت شهرداری شهر کلن که بسبك معماری دوره رنسانس‌ساخته‌شده ازبهترین آثارصنعتی‌قرن ١٦ آلمان‌بشمار میآید . آلبرت دورر[٧] وهنز هلبین[٨] ولو کاس کارناش[٩] ازمعروفترین‌نقاشان‌دوره رنسانس آلمان میباشند .

Ratisbonne – ٣ Nurenberg – ٢ Köln – ١
(١٥٣٦ – ١٤٦٧) Érasme – ٥ (١٥٢٢ – ١٤٥٥) Reuchlin – ٤
(١٥٢٨ – ١٤٧١) Albert – Dürer – ٧ Heidelberg – ٦
Lucas – Carnach – ٩ Hans – Holbein – ٨

فصل دوم

انگلستان در قرون جدید

۱ - سلطنت خاندان تودر

حکومت انگلستان از آغاز قرون جدید در دست پادشاهان خاندان **تودر**[1] بود. این خاندان که مؤسس آن هانری هفتم بوده است از سال ۱۴۸۵ تا ۱۶۰۳ میلادی در آن کشور سلطنت کرد.

از پادشاهان بزرگ این خاندان یکی **هانری هشتم** و یکی **ملکهٔ الیزابت**[2] است.

هانری هشتم - هانری هشتم پسر **هانری هفتم** مؤسس سلسلهٔ تودر بود که در سال ۱۵۰۹ بجای پدر نشست. این پادشاه بحکومت استبدادی علاقهٔ بسیار داشت و میخواست که در انگلستان فرمانروای مطلق باشد. بهمین سبب از آغاز پادشاهی با جامعهٔ روحانی که در کشور احترام و نفوذ و ثروت بسیار داشت و در برابر قدرت شاهی رقیب ومانعی بشمار میرفت بمخالفت پرداخت.

هانری در سال جلوس با زن بیوهٔ برادر خود ازدواج کرده و نظر بخویشاوندی نزدیکی که میان زن و شوهر موجود بود عقد ازدواج آندو بااجازه مخصوص پاپ **ژول دوم** بسته شده بود.

---

۱ - Tudor ۲ - Elisabeth

هجده سال بعد هانری که فریفتهٔ یکی از ندیمان خود شده بود، از پاپ درخواست کرد که زن اول اورا طلاق گوید و چون پاپ بدین امر حاضر نشد باوی از در مخالفت درآمد و ملکه را بی اجازهٔ او طلاق گفت و بامعشوقهٔ خویش ازدواج کرد و پس از آن نیز برخلاف آئین کاتولیك چهارزن دیگر گرفت .

پس از آنکه هانری زن اول خودرا طلاق گفت پاپ اورا تکفیر کرد . هانری نیز قانونی از پارلمنت گذرانید که بموجب آن ریاست عالیهٔ مذهب انگلستان بشخص او سپرده شد و اختیار یافت که در امور مذهبی بمیل و صوابدید خویش مداخله کند . بموجب این قانون هانری جامعهٔ روحانی انگلستان را بکلی از اختیار و نفوذ دینی پاپ خارج کرد و بروحانیان اخطار نمود که از آن پس باید مطیع اوامر و دستورهای شخص او باشند .

هانری گرچه باپاپ برهم زده بود خودرا نسبت به آئین کاتولیك وفادار میشمرد . بهمین سبب پرتستانها و کاتولیکها هردو از او متنفر بودند، زیرا بیشتر آداب و مراسمی که هانری محترم و معمول میداشت مخالف آداب و مراسم مذهبی پروتستانها بود و کاتولیکها نیز فقط پاپ را رئیس روحانی خویش میدانستند . ازاینرو هانری کاتولیکها را خائن و پروتستانها را بیدین میخواند و نسبت بهر دوفرقه بدرفتاری می کرد .

پادشاهی الیزابت

هانری هشتم هنگام مرگ سه فرزند داشت که هر سه پس از او بپادشاهی رسیدند و هریك سیاست مذهبی خاصی اختیار کردند،

یکی **ادوارد ششم** (۱۵٤۷ ـ ۱۵۵۳) که در نه سالگی بر تخت نشست و چون درباریان واطرافیانش بیشتر پیرو عقاید **کالون**[1] بودند بترویج عقاید او پرداختند و در این راه از آزار مردم خودداری نکردند. دیگر خواهر او **ماری تودر**[2] (۱۵۵۳ـ۱۵۵۸) که چون پیرو آئین کاتولیك بود میکوشید تا مگر مردم انگلستان را بمذهب کاتولیك باز گرداند.

سوم **الیزابت** (۱۵۵۸ـ۱٦۰۳) که از پادشاهان بزرگ انگلستان بشمار میآید. این زن در سال ۱۵٦۳ بموجب قانونی که از پارلمنت گذرانید برای انگلستان مذهب رسمی مخصوصی تعیین کرد که آمیزشی از مذهب کاتولیك وعقاید مذهبی کالون است.

پس از تصویب این قانون گروهی از کاتولیکهای انگلستان متوجه **ماری استوارت**[3] ملکه اسکاتلند شدند وهمین امر مایهٔ ایجاد دشمنی میان الیزابت و ماری استوارت و کشته شدن ملکه اسکاتلند گردید.

جنگ انگلستان بااسپانی ـ پس از آنکه قدرت الیزابت در انگلستان زیاد شد با دولت اسپانی بمخالفت برخاست وبدستهای از کشتیهای خود دستور داد که بندرهای مستعمرات اسپانی را درامریکا غارت کردند. باشورشیان هلند هم برضد اسپانی کمك کرد. فیلیپ دوم پادشاه اسپانی که خود را مقتدرترین پادشاهان کاتولیك میدانست درصدد برآمد که اورا ازپادشاهی انگلستان بردارد ودخترعم کاتولیك مذهب او **ماری استوارت** ملکهٔ اسکاتلند را بجای وی نشاند. ولی

Marie Stuart – ۳   Marie Tudor – ۲   Calvin – ۱

الیزابت در سال ۱۵۸۷ ماری استوارت را کشت . فیلیپ از
خشم شد و آنرا برای شروع جنگ باانگلستان بهانه سا
هزار سپاه در خاك هلند گرد آورد و یکدسته کشتی جنگو
۱۳۵ ناو و ۲٦۰۰ توپ و شانزده هزار سرباز روانهٔ انگلـ
و چون در آن زمان مقاومت با چنین قوه ای امکان ناپذ
آنرا **نیروی دریائی شکست ناپذیر**[۱] خواندند .



هانری هشتم

نیروی شکست ناپذیر فیلیپ در دریای مانش گرفتار

Invinsible Armada – ۱

سخت شد. کشتیهای سبک انگلیسی هم بدان آسیب بسیار رسانیدند. چنانکه از ۱۳۵ ناو فقط ۵ کشتی سالم باسپانی بازگشت و بقیه نابود گردیدو بی آنکه یکی از سربازان اسپانی قدم بخاك انگلستان نهاده باشد نزدیك بیستهزار تن از سپاهیان فیلیپ تلف شدند.

جنگ الیزابت بااسپانی مقدمهٔ ترقی نیروی دریائی انگلستان و آغاز سیادت دریائی آن کشور بود. از آن پس مردم انگلستان بدین نکته پی بردند که استقلال وحیات اقتصادی و سیاسی آن کشور بسته بتقویت نیروی دریائی و در دست داشتن راههای بحری است. پس بساختن کشتیهای تجارتی وجنگی بزرگ همت گماشتند وباتأسیس شرکتهای بازرگانی در کشورهای دوردست، مثل هندوستان وامریکا برسرمایه و ثروت انگلستان افزودند وکم کم کشور خود را مرکز بازرگانی جهان ساختند.

الیزابت درسال ۱٦۰۳ درگذشت.



۲ـ اوضاع انگلستان در قرن هفدهم

حکومت انگلیس در آغاز قرن هفدهم ـ انگلستان د
قرن هفدهم کشوری مشروطه بود. پادشاه در جنگ وصلح



الزابت

تام داشت وتعیین کارمندان دولت ودادرسان وحکام نواحی

کشور ازجملهٔ اختیارات وی بود. ولی برخلاف فرانسه وسایر کشور های اروپا نمیتوانست بمیل واراده خودقانونی وضع کند زیرا حکومت انگلیس ازقرن سیزدهم مشروطه شده بود ووضع قوانین بی صوابدید پارلمنت که ازنمایندگان ملت تشکیل می یافت امکان نداشت، پارلمنت مرکب از دومجلس بود: **یکی مجلس لردها** که از نجبا و اشراف و اسقفها پدید می آمد ویکی **مجلس عامه** که ازوکلای اشراف استانها وشهرستانها ومالکین دهستانها وقصبات تشکیل میشد.

بموجب قوانین اساسی کشور پارلمنت بایستی همه سال تشکیل شود ودردوامر مخصوص یعنی وضع قوانین وامورمالی اظهار رأی کند. هیچ قانونی بی تصویب پارلمنت اجراشدنی نبود وهیچ مالیاتی بی صوابدید دومجلس رسمی نمیشد. بعلاوه پارلمنت حق داشت که عقاید خودرا از طرف ملت دربارهٔ طرزحکومت وانتخاب مأمورین دولتی وسیاست خارجی کشور بشاه اظهار کند.

درقرن شانزدهم زمانی که هانری هشتم والیزابت درانگلستان سلطنت میکردند پارلمنت درمعنی اختیاری نداشت وپادشاهان هرچه میخواستند میکردند. ولی چون دردورهٔ سلطنت الیزابت ثروت کشور روبافزایش گذاشت طبقات متوسط که درحقیقت زحمات ایشان مایهٔ فزونی ثروت بود، بحقوق قانونی خود پی بردند وبرآن شدند که درامور کشوری مداخله کنند.

اوضاع مذهبی - اوضاع مذهبی انگلستان در قرن هفدهم از تمام دولتهای اروپائی پیچیده تر ومشوش تر بود. زیرا که درقرن شانزدهم ازلحاظ مذهبی درانگلستان تغییرات فراوان روی داد. درزمان سلطنت

هانری هشتم والیزابت چنانکه پیش ازاین گفتیم پیروی مذهب ک
ممنوع شدو بجای آن مذهبی که مبنی بر اصول عقاید کالون[۱] ومذ
تشریفات و آداب و ادعیهٔ مذهب کاتولیك بود بنام مذهب انگلیس در
صورت رسمی یافت . ازطرفی چون در کشور اسکاتلند که ح



ماری استوارت

۱ - Calvin

مستقل جداگانه داشت مردم رسماً مذهب **کالون** را پذیرفته بودند در انگلستان هم جمعی بآن مذهب در آمدند که ایشان را **پیوریتن**[1] میگفتند. از طرف دیگر رسمی شمردن مذهب انگلیس نتوانسته بود مردم را بکلی از پیروی مذهب کاتولیك بازدارد و هنوز گروهی از مردم باوجود اوامر دولت و سختگیریها و شکنجه ها و سیاستهائی که نسبت بایشان روا میداشتند، پیرو مذهب کاتولیك بودند. عدهٔ دیگر از مردم هم بر تعالیم کشیشان کاتولیك و پیوریتن هر دو بدیدهٔ تمسخر نگریسته معتقد بودند که هر کسی آداب و تکالیف مذهبی را باید خود از کتاب مقدس استنباط کند. این دسته را در انگلستان مستقلان[2] میگفتند و عدهٔ ایشان در آغاز امر بسیار کم بود ولی کم کم بر جمعیت آنان افزوده شد و در اظهار عقیدهٔ خود قوی شدند.

از اینقرار در آغاز قرن هفدهم چهار گونه مذهب در انگلستان وجود داشت و میان مردم آنکشور از لحاظ مذهبی اختلاف بسیار بود.

سلطنت جیمز اول - پس از مرگ الیزابت تاج پادشاهی انگلستان بپسرعم او **جیمز اول**[3] از خانوادهٔ استوارت رسید. جیمز پسر **ماری استوارت** بود و پیش از آنکه بپادشاهی انگلستان برسد در اسکاتلند سلطنت میکرد. پس از آنهم که بپادشاهی انگلستان رسید استقلال اسکاتلند را نگاهداشت. بطوریکه آن دو دولت بجز شخص شاه وجه مشترکی نداشتند.

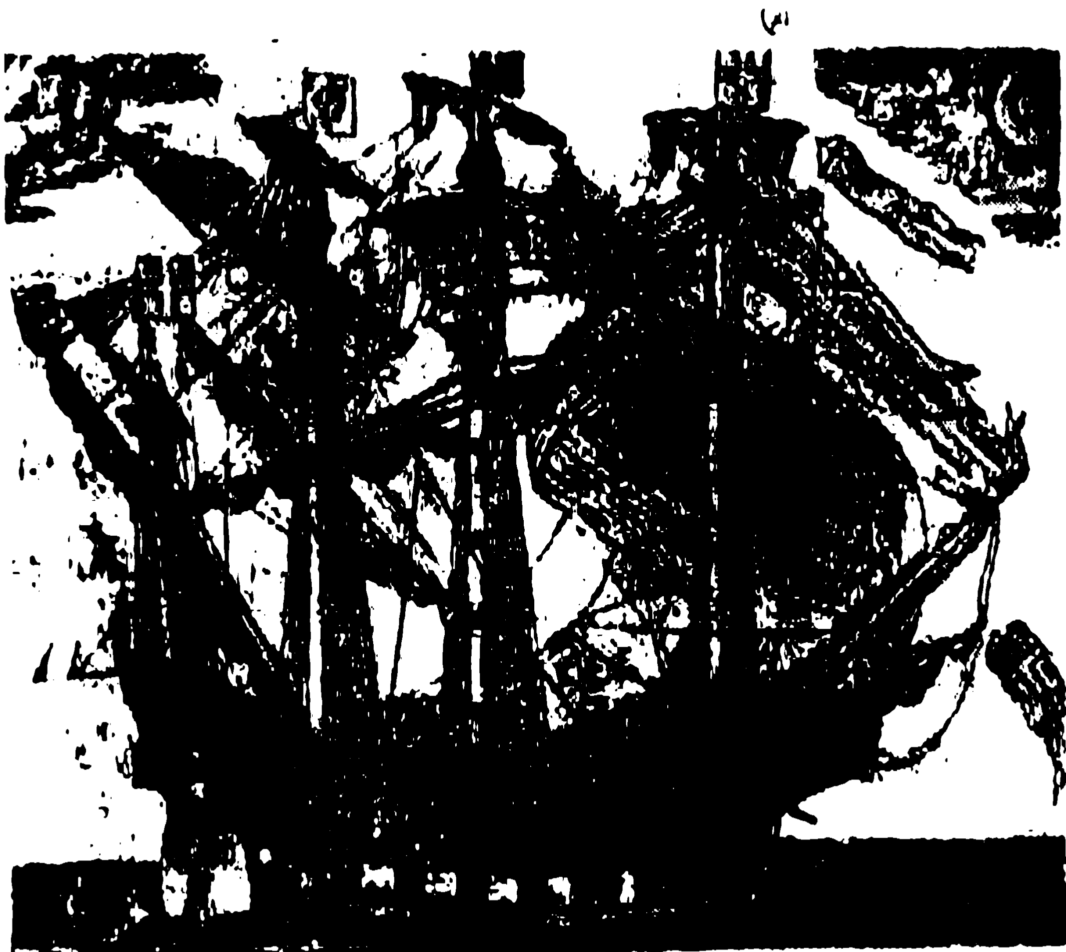
جیمز اول وقتی بسلطنت انگلیس رسید ۳۷ سال داشت. با آنکه مادرش مذهب کاتولیك را پیروی میکرد و خود او هم در اسکاتلند

---

۱ - Puritans ۲ - Les indépendants ۳ - James

یعنی مرکز پیروان کالون یا پیوریتن‌ها تربیت یافته بود، مذهب رسمی انگلیس را قبول کرد و با پیروان مذهب کاتولیک و طرفداران عقیدهٔ کالون از در دشمنی در آمد.

در سال ۱۶۰۵ جمعی از پیروان مذهب کاتولیک بکشتن جیمز و وکلای پارلمنت کمر بستند ولی سوء قصد ایشان کشف شد و کسانیکه در آن شرکت داشتند گرفتار شدند.



تصویر کشتی دوره الیزابت

موضوع سوء قصد کاتولیکها برضد جیمز و وکلای مجلس در تاریخ انگلستان اهمیت بسیار دارد چه این اقدام از مذهب کاتولیک و پیروان آن در ملت انگلیس کینه‌ای ایجاد کرد که آتش آن تا مدت دو قرن یعنی تا سال ۱۸۲۹ فرو ننشست. کاتولیکهای انگلیس در ین مدت از حقوق مدنی و کارهای عمومی محروم شدند. مذهب رسمی انگلیس هم بسبب آنکه ظواهر مذهب کاتولیک را محفوظ داشته بود طرف کینه

مردم واقع شد و بیشتر مردم انگلستان بعقیدهٔ کالون و مذهب پیوریتن‌ها توجه کردند علاوه بر این از لحاظ سیاست خارجی هم بین انگلستان و دولتهای کاتولیك مذهب مثل فرانسه جدائی افتاد .

جیمز اول با پیوریتن‌ها هم بسختی رفتار کرد . بهمین سبب جمعی از آنقوم نیز از انگلستان مهاجرت کردند و بامریکای شمالی رفتند و همین مسئله مایه ازدیاد نفوذ سیاسی انگلستان در آمریکا گردید .

جیمز نسبت بپارلمنت نیز سخت گیری بسیار کرد و چند مرتبه آنرا منحل نمود ، چنانکه از سال ۱٦۱٤ تا ۱٦۲۱ ، یعنی مدت هفت سال ، پارلمنت انگلستان بسته بود از طرفی چون جیمز جرأت نمیکرد که بی تصویب مجلس مالیاتی وضع کند در سیاست خارجی بسبب تهی بودن خزانه دولت همیشه طالب صلح بود و از جنگ احتراز می جست . ولی مردم انگلیس این امر را توهینی نسبت بکشور می پنداشتند .

سلطنت چارلز اول - پس از مرگ جیمز اول (۱٦۲٥) پسرش **چارلز اول**[۱] در ۲٥ سالگی بجای پدر نشست و مانند او استبداد پیشه کرد و بر خلاف میل عامه با خواهر لوئی سیزدهم که مذهب کاتولیك داشت مزاوجت نمود .

شارل در مدت سه سال اول پادشاهی خود دو مرتبه پارلمنت را بست و در سال ۱۲٦۷ بادولت فرانسه از در جنگ درآمد و بیاری پروتستانهای فرانسه که شورش کرده در دژ روشل[۲] با دولت فرانسه میجنگیدند برخاست ، ولی شکست یافت و بار دیگر پارلمنت را باز کرد تا برای ادامهٔ جنگ اعتباری بگیرد . مجلس چون باز شد

۱- Charles ۲- Rochelle

نخست ازاوقول گرفت که آزادی ملت واختیارات پارلمنت را
شمارد و از گرفتن مالیاتهائی که بتصویب مجلس نرسیده اس
داری کند. اما سال بعد چون مجلس عامه با عوارض گمرکی
که بی‌تصویب پارلمنت ازمردم گرفته میشد مخالفت کرد ، چا



شارل اول

مجلس را منحل نمود ورسماً بحکومت استبدادی پرداخت(۱۶۲۹).

حکومت استبدادی چارلز یازده سال دوام یافت و دربن مدت مجلس بسته‌بود . در آغاز حکومت استبدادی خود دونفررا بوزارت انتخاب کرد . یکی **لرد استرافرد**[۱] و دیگری **لود**[۲] رئیس کشیشان مذهب انگلیس . لرد استرافرد از طرفداران متعصب حکومت استبدادی بود ولودعقیده داشت که باید مذهب **پیوریتن** رابراندازند ومذهب انگلیس را درسراسر کشوربزوررائج کنند .

ستمکاریهای استرافرد سبب مهاجرت جمعی‌ازمردم انگلستان بامریکا گردید . لود هم چون درامور مذهبی اسکاتلند مداخله می‌نمود مردم آنسرزمین شورش کردند (١٦٣٨) .

چارلز بسبب شورش اسکاتلند وتهی بودن خزانه مجبورشد که پس ازدوسال تردید پارلمنت را باز کند (١٦٤٠) ولی پارلمنت بمحض گشایش بچارلز یادآوری کرد که آنچه وزیران او در دورهٔ تعطیل پارلمنت کرده‌اند برخلاف اصول مشروطه بوده است و بار دیگر او را برعایت قوانین و محترم داشتن آزادی ملت انگلستان دعوت نمود .

سه هفته بعد چارلز باز پارلمنت را تعطیل کرد و بهمین سبب مورخین آنرا **پارلمنت کوتاه** نام نهاده‌اند .

پس از بستن پارلمنت چارلز بزحمت سپاهی فراهم ساخت و بدفع شورشیان‌اسکاتلند روانه کرد ولی سپاهیان اوبی‌آنکه جنگی روی‌دهد پراکنده‌شدند وچارلز ناچاربار دیگر پارلمنت رابازکرد .

پارلمنت تازه که به **پارلمنت بلند** معروفست‌از ١٦٤٠ تا ١٦٥٣ یعنی‌مدت

---

۱ - Strafford ۲ - Laud

۱۳ سال باز بود . و کلای پارلمنت از روز نخست مصمم شدند که حکومت استبدادی را براندازند و مذهب انگلیس را بمذهب پیوریتن تبدیل کنند لذا چهار روز پس از افتتاح پارلمنت استرافرد را بجرم خیانت محکوم بمرگ نموده سر بریدند . لود نیز در همان اوان دستگیر شد و چهارسال بعد بقتل رسید . سپس مجلس عامه برای آنکه دست چارلز را از انحلال پارلمنت کوتاه کند قانونی گذرانید که بموجب آن شاه بی اجازهٔ مجلس نمیتوانست آنرا منحل کند .

چارلز اول پس از یکسال چون پارلمنت را کاملا بر خود مسلط دید بقصد قدرت نمائی و مرعوب کردن مخالفان در صدد برآمد که چندتن از وکلای مجلس را بزندان اندازد ولی چون نمایندگان ملت از هرگونه اعتراض مصون بودند این اقدام خلاف قانون او مایه خشم مردم پایتخت شد و جمعی از اهالی لندن بعنوان حفاظت جان نمایندگان خود مسلح شدند . چارلز ناچار از لندن خارج شد و آشکارا بمخالفت پارلمنت برخاست و آتش جنگ داخلی را روشن کرد .

جنگ پارلمنت و چارلز که از ماه اوت ۱٦٤۲ آغاز شده بود نزدیک سه سال دوام یافت . نخست طرفداران چارلز که بیشتر جنگ آزموده وشمشیرزن بودند بر لشکریان پارلمنت غلبه کردند ولی از سال ۱٦٤٤ کرمول بتدبیر وضع جنگ را تغییر داد .

اولیویه کرمول[1] از وکلای گمنام مجلس عامه بود اینمرد در ٤۳ سالگی استعداد و شجاعت ذاتی خویش را ظاهر ساخت و در اندك زمانی بر سراسر انگلستان حکومت یافت .

---

۱ – Olivier Cromwell

کرمول چون میدانست که از تعصب مذهبی برای اجرای مقاصد سیاسی بهتر میتوان استفاده کرد بعنوان جهاد باپیروان مذهب انگلیس که طرفداران چارلز بودند سپاهی جانباز و متعصب تشکیل کرد و چارلز اول را در محل نزبی[1] شکستی سخت داد.

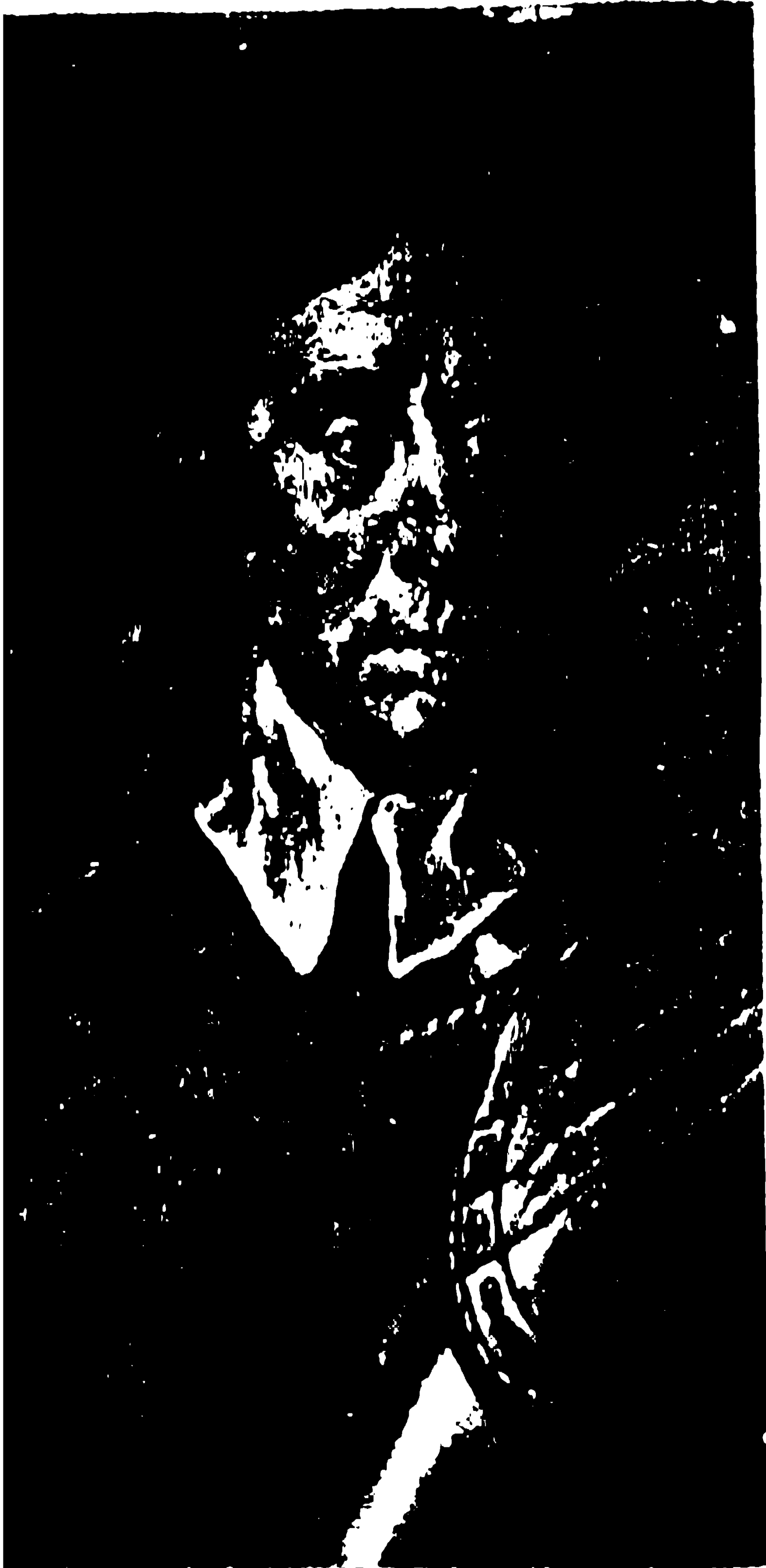
چارلز پس از یکسال سرگردانی بدست طرفداران پارلمنت افتاد وزندانی شد درهمانسال میان پارلمنت وسپاه نیز اختلاف مذهبی روی داد، طرفین درصدد برآمدند که شاهرا بسوی خود جلب کنند. ولی چارلز نهانی برضد هردودسته بتحریکاتی مشغول بود وپوشیده باز آتش جنگ داخلیرا دامن میزد. درنتیجه تحریکات او درشهرهای بزرگ انگلستان شورشهائی برپا شد ومردم اسکاتلند قسمتی از شمال انگلستان را تصرف کردند اما کرمول بآسانی شورش شهرها را فرو نشاند ولشکریان اسکاتلندی را نیز درهم شکست.

در همانحال چارلز بجزیره وایت[2] گریخت ولی در آنجا دستگیر شد و در اوراق او نامه‌هائی یافتند که مؤید فتنه جوئی و دو روئی وی بود. پس سران سپاه از پارلمنت دادرسی اورا خواستار شدند پارلمنت چون دشمن سپاهیان بود درخواست ایشانرا نپذیرفت. افسران هم ۱٤۰ تن از وکلای طرفدار چارلزرا تبعید و باقی رابقبول منظور خود مجبور ساختند. چارلز درداد گاهی که ازطرف دشمنان وی تشکیل یافته بود بجرم خیانت ومردم کشی وظلم بمرگ محکوم گردید (۹ فوریه ١٦٤۹).

حکومت جمهوری – پس از کشته شدن چارلز پارلمنت سلطنت

۱– Naseby ۲– Whigt

رالغو کرد وحکومت مشروطه را بحکومت جمهوری مبد
ومجلس لردان را نیز منحل نمودند.



اولیویه کرمول

ازجملهٔ وقایع مهمی که در دورهٔ جمهوری روی دادیـ
اشکرکشی کرمول بایرلند است که شورش سال ۱٦٤۱ را

ساخته بود . دراین لشگر کشی کرمول بامردم ایرلند ستمکاری بسیار کرد. چنانکه زنان و کودکان ایشانرا بمهاجران انگلیسی بخشید و آنان را ازحقوق مدنی محروم ساخت و رفتار ظالمانه اومایه ایجاد اختلاف و دشمنی شدیدی میان کاتولیکهای ایرلند وپروتستانهای انگلیس شد که هنوزهم آثار آن درانگلستان باقی است .

واقعه مهم دیگر جنگ اسکاتلند است که برای بیرون راندن چارلز دوم فرزند چارلز اول از آن کشور روی داد . مردم اسکاتلند چارلز دوم راکه بمذهب ایشان گرویده بود بشاهی برداشته بودند اما کرمول چون میخواست دست خاندان استوارت را بکلی از سلطنت کوتاه کند باسکاتلند تاخت و چارلز دوم رااز آنجابیرون کرد و اسکاتلند را باجمهوری انگلستان متحد نمود .

پس از فتح اسکاتلند مجلس فرمانی بنام فرمان کشتی رانی صادر کرد (اکتبر ۱۶۵۱) بموجب این فرمان کشتی هیچیك از دولتهای اروپائی نمی توانست جز محصول کشور خود محصول دیگری بانگلستان آورد وحمل محصولات آسیاو افریقا وامریکا بکشتیهای انگلیسی اختصاص یافته بود . این فرمان در اوضاع سیاسی و اقتصادی انگلستان تأثیر بسیار کرد چه از آن پس مردم انگلستان مجبور شدند که خود از پی تحصیل احتیاجات کشور بقطعات دوردست بروند وچون درانجام این امر نیازمند بتهیه کشتیهای بازرگانی وجنگی فراوان بودند روز بروز برقوای دریائی انگلستان افزوده شد و میتوان گفت که قدرت سیادت دریائی آندولت نتیجه مستقیم فرمان کشتی رانی است .

انحلال پارلمان دراز ــ پس ازجنگ اسکاتلند بازمیان مجلس

عامه و سران سپاه اختلاف دیرینه تجدید گشت و بهمین سبب کرمول مصمم شد که مجلس را منحل کند و بقول خود «دهان پر گویانرا ببندد». پس روزی که مجلس میخواست در قانون انحلال سپاه بحث کند بدانجا رفت و پس از نطق توهین آمیزی وکلا را باسر نیزه خارج کرد و قفلی بر در مجلس زد و بر آن در نوشت که «این خانه بی اثاثه اجاره داده میشود». (۳۰ آوریل ۱٦۵۳).

پس از انحلال مجلس حکومت انگلستان بدست سپاه افتاد و سرداران اختیار کشور را بکرمول سپردند و اورا **لرد حامی جمهوری** لقب دادند (دسامبر ۱٦۵۳).

حکومت شخصی کرمول - کرمول تا زمان مرگ (۱٦۵۸) یعنی مدت پنجسال با کمال خودسری در انگلستان حکمروائی کرد و بپشتیبانی سپاه در استبداد از چارلز اول نیز گوی سبقت برد. در دورهٔ حکومت او چهار بار پارلمنت بازشد ولی هر بار چون اوامر کرمول را اطاعت نمیکرد منحل گردید.

از لحاظ سیاست خارجی مهمترین اقدام کرمول متحدشدن با فرانسه برضد اسپانی است. در نتیجه این اتحاد بندر **دونکرك**[1] (واقع در شمال فرانسه کنار دریای شمال) و جزیره **ژامائیك**[2] از متصرفات اسپانی در دریای **آنتیل** بتصرف انگلستان در آمد و بر نفوذ آن دولت در مدیترانه نیز افزوده شد.

کرمول در پنجاه و نه سالگی بمرد. پس از وی بنابر وصیت او پسرش **ریچارد**[3] جانشین پدر شد ولی چون جوانی بیکفایت و هوسران

۱- Dunkerque ۲- Jamaïque ۳- Richard

بود پس از هشت ماه از حکومت کناره گرفت ·

بازگشت خاندان استوارت بسلطنت - پس از استعفای ریچارد حکومت انگلستان باز دچار اختلال شد و در بن مدت میان پارلمنت و سپاه اختلاف دیرینه وجود داشت. از طرفی در میان سرداران سپاه نیز نفاق افتاده بود و این اختلافات چندی دوام یافت. سرانجام یکی از سرداران بنام **مونك**[1] باسپاه خود لندنرا گرفت و مخالفان خود را به زندان انداخت و به انتخاب وکلای پارلمنت تازه‌ای که حق داشت در طرز حکومت انگلستان بحث کند وفی الحقیقه بمنزله مجلس مؤسسان بود پرداخت، این پارلمنت که وکلای آن بیشتر از سلطنت طلبان بودند پس از تشکیل، بازگشت خاندان استوارت را بسلطنت انگلیس تصویب نمود و **چارلز دوم** که در هلند بود بانگلستان آمده بجای پدر نشست (مه ۱٦٦٠).

سلطنت چارلز دوم - چارلز دوم از مادری کاتولیك مذهب متولد شده بود و زنی کاتولیك مذهب داشت بهمین سبب بپیروان آئین کاتولیك بدیده مهربانی مینگریست و سعی میکرد که در سیاست خارجی تابتواند وسائل آسایش و آزادی ایشانرا فراهم سازد. زندگانی عشرت آمیز چارلز هزینهٔ گزاف داشت وباآنکه همه سال نزدیك سی میلیون لیره برای مصارف درباری میگرفت باز صندوق وی تهی بود. بهمین جهت غالباً سیاست خارجی را وسیله جبران کسر درامد خویش میساخت، چنانکه درسال ۱٦٦٢ بندر دونکرك را که کرمول ازفرانسه گرفته بود بپنج میلیون لیره بلوئی چهاردهم فروخت وچون مردم

---

۱ - George Monk

انگلیس از اینجهت بر و خشمگین شدند برای جلب خاطر ایشان بادولت هلنداز در جنگ در آمد (١٦٦٤) ولی شکست یافت و ناوگان هلند تا پشت حصار لندن پیش آمدند (١٦٦٧) پس ناچار با آندولت صلح کرد و مقرر شد که دولت هلندتجار تخانه‌هائی را که در امریکای شمالی تأسیس نموده است بانگلستان واگذار کند و در عوض استثنائاً از مفاد «فرمان کشتی رانی» معاف باشد.

در سال ١٦٦٨ هم که لوئی چهاردهم در جنگ **تقدم ارثی** چنانکه در فصل بعد خواهیم گفت **فلاندر** را تسخیر کرد چارلز با حکومت هلند ودولت سوئد بر ضد فرانسه متحد شد (ژانویهٔ ١٦٦٨) ودوسال بعد چون بپول احتیاج داشت بالوئی چهاردهم از در صلح در آمد وحاضر شد که سالی دومیلیون لیره بگیرد واز اتحاد باهلند چشم پوشد وحتی بموجب پیمانیکه در بندر **دوور**[١] بسته شد. متعهد گردید که در موقع امکان بمذهب کاتولیك در آید ولوئی چهاردهم برای تسهیل این امرهم سالی ٤ میلیون ونیم لیره باومیپرداخت.

پس از پیمان دوور چارلز بموجب فرمان مخصوصی که **بفرمان اغماض**[٢] معروف است قوانینی را که بر ضد پیروان مذاهب کاتولیك و پیوریتن وضع شده بود لغو کرد و با موافقت لوئی چهاردهم بدولت هلند اعلان جنگ داد (مارس ١٦٧٢) این دو اقدام که فی الحقیقة مقدمات بازگشت انگلستان بمذهب کاتولیك بود مردم آن کشور را بیمناك ونسبت بچارلز خشمگین ساخت. بویژه که برادر وجانشین او **دوك یورك** نیز درهمان اوان بمذهب کاتولیك گرویده بود بهمین

---

١ – Dover ٢ – Déclaration d' indulgence

سبب پیروان مذهب انگلیس و پیوریتن با یکدیگر متحد شدند و چارلز مجبور شد که « فرمان اغماض » را نسخ کند . بنابراین فرمان مزبور برای پیروان مذهب کاتولیك هیچگونه ثمری نداشت جز اینکه آتش کینه مردم انگلیس را نسبت بآنفرقه تندتر کرد ، وسبب شد که باز پارلمنت قوانینی برضد ایشان تصویب کند .

در سال ١٦٧٤ چون چارلز مردم را برخود خشمگین دید ناچار بادولت هلند صلح کرد ودختر بزرگ برادر خود موسوم بهماری دو یورك رابه **ویلیام درانژ**[1] دشمن لوئی چهاردهم داد وسه سال بعدهم بادولت فرانسه ازدر جنگ درآمد . ولی این اقدامات هیچیك آتش کینه ای راکه از کاتولیك مذهبان در مردم انگلیس پدیدآمده بود فرونشاند وپارلمنت جمعی از کاتولیکها را بعنوان اینکه میخواسته‌اند لندن را آتش بزنند و دوك یورك را بسلطنت بردارند کشت و تمام وکلای ایشانرا ازوکالت مجلس محروم کرد .

پس از آن نیز بموجب قانونی دوك یورك را بجرم کاتولیك بودن از ولیعهدی محروم ساخت وشاه چون با این امر مخالف بود مجلس را منحل کرد .

وضع قانون اخیر ملت انگلستان را بدودسته تقسیم نمود دسته‌ای از پیروان مذهب انگلیس ونجبا ودرباریان که حفظ اصول سلطنت انگلستان را واجب میشمردند باقانون مزبور مخالف بودند وطرفداران‌قانون‌ازراه تحقیر این‌دسته‌را بنامی که آنزمان برراهزنان کاتولیك ایرلندی اطلاق میشد **توری**[2] میخواندند . طرفداران

---

١ – William d' Orange   ٢ – Torys

قانون غالباً از پیروان مذهب پیوریتن و بازرگانان ثروتمند و توانگران طبقه سوم بودند و مخالفان نیز ایشان را بنام راهزنان اسکاتلند ویگ[1] مینامیدند. اسامی توری و ویگ تا اواخر قرن نوزدهم در انگلستان رائج بود دراواخر قرن هفدهم و درقرن هیجدهم توریها طرفدار قدرت وحکومت شاه وویگ‌ها هواخواه تسلط وحکمروائی پارلمنت بودند.

در سال ۱۶۸۰ مجلس عامه بار دیگر باز شد و چون بیشتر وکلای آن ازطبقه ویگ بودند قانون محروم بودن ولیعهد را از سلطنت تصویب نمود ولی باصرار شاه مجلس لردان قانون مزبور را رد کرد باا ینهمه موافقان قانون ممکن بود شاه را باجرای آن مجبور سازند. لکن درهمانحال یکی ازایشان درصدد کشتن چارلز بر آمد وچون سوء قصد وی آشکار شد شاه آنرا بهانه ساخت وبرای خود سپاهی تشکیل کرد ومجلس را منحل نمود (۱۶۸۳) وتاپایان عمر باستقلال حکمروائی کرد (۱۶۸۵).

سلطنت جیمز دوم - چارلز دوم در سال ۱۶۸۵ درگذشت و دوك یورك با وجود مخالفت فرقه ویگ بنام **جیمز دوم** جانشین وی گردید. جیمز چون پیرو مذهب کاتولیك بود کوشش داشت که بار دیگر آن مذهب را درانگلستان رسمی کند. بدین سبب قوانینی را که پارلمنت‌های پیش برضد پیروان مذهب کاتولیك وضع کرده بودند لغو نمود و ورود کشیشان آنمذهب را بانگلستان آزاد کرد.

باوجود سختگیری‌های جیمز مردم انگلستان برضد او اقدامی نکردند زیرا جیمز پیر بود وجز دودختر وارثی نداشت ازدختران

---

۱ - Whigs

او یکی زن **ویلیام درانژ** و دیگری زن **جرج** برادر پادشاه دانمارك بود و چون دامادان او هر دو پیرو مذهب پروتستان بودند مردم انگلیس یقین داشتند که پس از مرگ جیمز جانشین وی از مذهب پروتستان طرفداری خواهد کرد، ولی در سال ۱۶۸۸ اززن دیگر جیمز که شاهزاده‌ای ایتالیائی و کاتولیك مذهب بود پسری بوجود آمد و تولد او امید مردم را بیأس مبدل ساخت. ده روز پس از تولد آن پسر جمعی از لردان و پیروان مذهب انگلیس و پیوریتن و طبقات توری و ویگ از شاه در خواست کردند که دست از طرفداری کاتولیك مذهبان بکشد و از مذهب پروتستان حمایت کند. درهمانحال جمعی نیز ویلیام درانژ را در هلند برضد جیمز برانگیختند.

انقلاب ۱۶۸۸ - ویلیام درانژ در ۵ نوامبر ۱۶۸۸ با چهارده هزار سپاه و ششصد ناو رو بانگلستان نهاد و در ۲۷ همان ماه بسبب موافقت مردم انگلیس بآسانی وارد لندن شد. و جیمز دوم که منتظر چنین پیش آمدی نبود ناچار بفرانسه گریخت.

پس از فرار جیمز انقلاب انگلستان صورت حقیقی یافت چه پارلمنت فرار شاه را بمنزلهٔ کناره گیری از سلطنت شمرد و چون ویلیام درانژ راضی نمیشد که در سلطنت مطیع زن خود باشد اورا در پادشاهی بازنش **ماری**[1] که دختر بزرگ جیمز و جانشین وی بود شریك ساخت و ویلیام درانژ بنام ویلیام سوم بر تخت سلطنت انگلستان نشست. سپس برای اینکه ویلیام را برعایت واحترام حقوق ملت مجبور سازد بیان نامه‌ای ترتیب داد که به **بیان نامه حقوق** معروفست. در این بیان نامه

---

۱ - Marie

تصریح شده بود که شاه بی اجازهٔ پارلمنت نمیتواند بالغاء قوانین با وضع مالیات و تشکیل سپاه پردازد همچنین انتخاب وکلای پارلمنت بایستی آزادو آنمجلس همیشه باز باشد و بهمه فرقه‌های مختلف مذهب پروتستان آزادی داده شود. این بیان نامه را ویلیام وماری در جلسه رسمی پارلمنت تصدیق کردند.

بموجب بیان نامهٔ حقوق غیر از مذهب کاتولیك بتمام مذاهب مانند مذهب انگلیس وپیوریتن آزادی داده شد واختلافات داخلی انگلستان که اززمان چارلز اول آغاز شده‌بود انجام‌پذیرفت.

دولت انگلیس چون‌ازاختلافات درونی رهائی یافت به‌سیاست خارجی متوجه شد وبزودی دراروپا بازبمقام بلندی که در اواخر قرن شانزدهم احراز کرده بود رسید.

چنانکه‌دردوره‌سلطنت **ویلیام سوم** (۱۶۸۸-۱۷۰۲) همانطور که درفصل بعد درضمن سیاست خارجی‌لوئی‌چهاردهم گفته خواهد شد ازکشورهای بزرگ اروپا برضد فرانسه اتحادی تشکیل کرد و دردوره پادشاهی **آن**[۱] (۱۷۰۲-۱۷۱۳) جانشین ویلیام‌سوم برای‌حفظ منافع‌خودوموازنه سیاست اروپا موجب‌عقد عهدنامه **اوترخت**[۲] وحل قضیه وراثت اسپانی گردید (۱۷۱۳).

سلطنت ویلیام‌سوم - ویلیام سوم مردی دلیر وپر حوصله وبا اراده بود. در آغاز پادشاهی اولوئی چهاردهم شاه مخلوع انگلستان جیمزدوم‌را سپاه و کشتی‌داد وبایرلند‌فرستاد تامگر از آنجزیره بباز گرفتن‌سلطنت نائل آید. ویلیام دوسال گرفتار‌دفع جیمزدوم بود. از

---

۱ - Anne ۲ - Utrecht

طرفی بافرانسه هم بجنگ پرداخت وچنانکه درفصل دیگر خواهیم گفت این جنگ نه‌سال‌دوام یافت ودرین مدت ویلیام بیشتر درهلند باسپاهیان فرانسه میجنگید .

در زمان ویلیام سوم پارلمنت از بیم آنکه مبادا زن او فرزندی بیاورد وبازدر کارسلطنت اشکالی روی دهد قانونی گذراند که هرگاه ازویلیام فرزندی نماند سلطنت به آن دختردوم جیمز که پروتستان‌مذهب بودخواهدرسیدولی‌چون پس‌ازمرگ ویلیام وزنش ماری[1] وبسلطنت رسیدن آن اوهم فرزندی نداشت پارلمنت سلطنت را به‌سوفی[2] دخترعم جیمزدوم که نواده دختری جیمزاول واز شاهزاده خانمهای پروتستان مذهب هانور[3] بود سپرد وهمچنین‌مقرر داشت که هرگاه سوفی‌هم درضمن سلطنت آن درگذرد پادشاهی به فرزندان اومنتقل خواهد شد . بدینطریق جیمزسوم بکلی ازسلطنت محروم گردید .

پس‌ازمرگ‌ویلیام (۱۷۰۲) چون زنش ماری‌هم‌مرده‌بود بنابر رأی پارلمنت خواهرزنش آن پادشاه شد وتا سال ۱۷۱٤سلطنت کرد وپس‌ازمرگ اومردم انگلیس‌جرج پسرسوفی‌را بسلطنت‌برداشتند .

انضمام‌انگلستان‌واسکاتلند - دردوره‌سلطنت آن‌مردم‌انگلیس ازبیم آنکه‌مبادا پس‌ازمرگ‌اواهالی‌اسکاتلندپسرجیمزدوم‌رابسلطنت بردارند وبازمیان دوکشور اختلافی پدیدآید مردم اسکاتلندرا به اتحاد دعوت کردند ودر سال ۱۷۰۷ بموجب قرارداد خاصی دولت سکاتلند رسماً با انگلستان متحدگردید .

Hanover - ۳ Sophie - ۲ Marie - ۱

۳ - اوضاع انگلستان در قرن هجدهم

سلطنت خاندان هانور - چنانکه پیش از این اشاره کردیم، در زمان سلطنت آن خواهرزن ویلیام سوم پارلمنت انگلیس برای اینکه پادشاهی انگلستان را از خانواده استوارت خارج کند وجیمز سوم را بکلی از این مقام محروم سازد سلطنت کشور را بخاندان سوفی دختر عم جیمز دوم که از جانب مادر نواده جیمز اول بود انتقال داد.

چون آن ملکه انگلستان ناگهان درگذشت **جرج اول** پسر سوفی امیر هانور بپادشاهی انگلستان رسید (اوت ۱۷۱٤). جرج اول کاملا خوی آلمانی داشت وزبان انگلیسی نمیدانست وباوزیران خود بزبان لاتینی سخن میگفت.

این پادشاه از سال ۱۷۱٤ تا ۱۷۲۷ بر انگلستان سلطنت کرد. پس از وی پسرش جرج دوم جانشین او شد ودوران پادشاهی وی نیز تاسال ۱۷٦۰ دوام یافت این دوپادشاه چون انگلیسی نمیدانستند و از بیان مطالب ومقاصد خود بوزیران انگلستان عاجز بودند واساساً بمسائل سیاسی انگلستان کمتر توجه داشتند، کم کم اختیارات سلطنتی را ازدست دادند و وزیران وپارلمنت در کار حکومت مستقل ومختار شدند واین امر بمرور ایام از جمله قوانین کشوری گردید، چنانکه امروز هم در انگلستان شاه در امور کشوری اختیار زیادی ندارد.

احزاب توری وویگ - چنانکه در صفحات پیش گفته شد هنگام سلطنت جیمز دوم در انگلستان دوحزب قوی وجود داشت، یکی حزب **ویگ** ودیگری حزب **توری**.

حزب **ویگ** از پیروان مذهب پیوریتن وبازرگانان وافراد توانگر طبقه سوم وصنعتگران تشکیل شده بود. این حزب طرفدار رواج صنعت وبازرگانی وامنیت داخلی کشور بود وچون آزادی ملت را بصلاح مرام خود میدانست از آن دفاع میکرد و میخواست ازاختیارات شاه بکاهد وازحکومت استبدادی جلوگیری کند.

حزب **توری** برخلاف ازپیروان‌مذهب رسمی انگلستان‌ونجبا ودرباریان وملاکان‌تشکیل‌یافته وطرفدار حفظ اختیارات شاه وطالب سلطنت استبدادی بود.

چون جمعی‌ازسران حزب توری‌بهواخواهی‌خاندان استوارت متهم بودند پادشاهان تازه بایشان توجهی‌نکردند وبرخلاف مصالح سلطنت افراد حزب ویگ راکه مخالف قدرت شخصی‌شاه بودند به مقامات دولتی گماشتند. یعنی در حقیقت برای حفظ تاج و تخت از اقتدارات سلطنتی‌چشم پوشیدند.

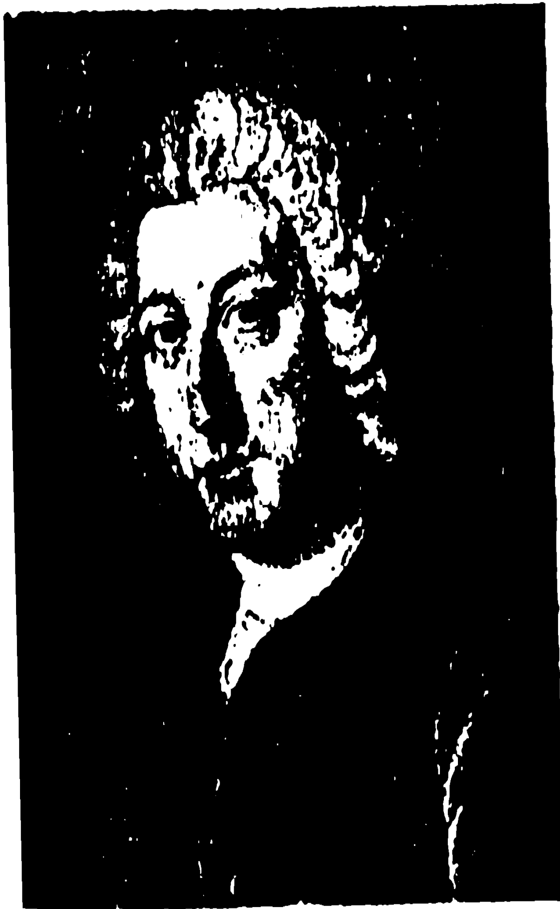
حزب ویگ نزدیك پنجاه سال برانگلستان حکومت کرد و مردان کاردانی ازاین حزب بوزیری رسیدند.

مهمترین‌وزیران‌حزب ویگ **ویلیام‌پیت**[1] است(۱۷۰۸تا۱۷۷۸) که مردی درستکاروشرافتمند ونیکواخلاق بود.

پیش ازاو درانگلستان انحطاط مذهبی واخلاقی‌عجیبی ظهور کرده‌بود. چنانکه مردم برمعتقدات‌دینی‌بدیده تمسخر می‌نگریستند وتقوی وپرهیزکاری هواخواهی نداشت. عموم مردم بشرابخواری و مستی‌خوگرفته بودند ومیهن پرستی راه زوال میسپرد.

۱- William Pitt

خطر بدبینی‌را جمعی دانشجویان دارالفنون اکسفورد بریا
کشیش بیست ساله‌ای موسوم به **وسلی**[1] ازمیان برداشتند وباموا
واندرزهای خویش در کوچه وبازار مردم‌را براه صواب باز گردانید
وباموردینی متوجه ساختند. خطر دیگر یعنی زوال میهن پرستی
هم پیت ازمیان برداشت این مرد در میهن‌پرستی بسیار متعصب بو
مخصوصاً نسبت بفرانسه دشمنی شدید داشت. معتقد بود که جز او هیچ
نمیتواند انگلستانرا از خطر وبدبختی برهاند.


پیت اول

پیت در سال ۱۷۵۷ باوجود مخالفت جرج دوم از وکالت پارلمنت بوزیری رسید و چهار سال در آنمقام باقی ماند. در آغاز وزیری او نیروی انگلیس در دریای روم و کانادا وسر زمین آلمان از سپاه فرانسه شکست های سخت خورده بود

ولی چون او از کار کناره گرفت کانادا وهندوستان وقسمت بزر
مستعمرات دیگر فرانسه بتصرف انگلستان در آمده بود (۱۷۶۱.

طرز حکومت انگلستان - جرج دوم در سال ۱۷۶۰ در گ

۱- Vesley

ونواده اوبنام جرج سوم بپادشاهی انگلستان رسید. جرج سوم بر خلاف پدران خویش در انگلستان تولد وتربیت یافته بود وچون بسلطنت نشست بیست ودو سال داشت. مادراوزنی آلمانی وجاه طلب بود وهمیشه پسررا تحریض میکرد که برخلاف جرج اول ودوم در امور کشوری مداخله کند وپادشاه واقعی کشور گردد.

از آغاز سلطنت پادشاهان خاندان هانور هیچگونه قانون اساسی تازه‌ای برقوانین اساسی انگلستان اضافه نشده بود. اما در انگلستان بسیاری از آداب ورسوم سیاسی فقط بحکم سابقه بمنزله قوانین محسوب میشد وباآنکه ازپارلمنت نگذشته بود رعایت آنرا واجب میشمردند.

درانگلستان اختیارات حکومتی درمیان شاه وپارلمنت ووزیران تقسیم شده بود. شاه درانتخاب وزیران اختیارداشت ولی ناگزیر بود که ایشانرا ازنمایندگان پارلمنت برگزیند. چه جز وکلاء کسی در مجلس حق حضورنداشت وحضوروزیران هم هنگام مذاکره واخذ رأی درقوانینی که بپارلمنت پیشنهاد میکردند لازم بود.

قوانینی که ازپارلمنت میگذشت زمانی رسمی وقابل اجرابود که بتصویب شاه رسد وشاه انگلستان برحسب معمول عبارت فرانسه‌ای راکه ترجمه آن جمله «شاه تصویب میکند» است روی قوانین مینوشت. این جمله اززمان پادشاهان نرماند یعنی ازقرن سیزدهم، مرسوم شد بود وهنوزهم درآنکشور متداولست. چون ازسال ۱۷۰۷ پادشاهان انگلیس تمام قوانین راتصویب نموده وهیچیک ازقوانین پارلمنت را ر نکرده بودند این امر چنانکه اشاره کردیم صورت قانونی پذیرفته تصویب تمام قوانین پارلمنت برای شاه اجباری شده بود، بنابرین ش

انگلستان فی‌الحقیقه هیچگونه مسئولیتی نداشت ومسئولیت اجرای قوانین وتمام‌امور کشوری بعهده وزیران بود .

وزیران معمولا از حزبی که درپارلمنت اکثریت داشت انتخاب میشدند والبته تا زمانی که حزب ایشان درپارلمنت قوی بود درمقام خود باقی میماندند . غالباً کسی که قائد یا باصطلاح انگلیسی **لیدر**[۱] اکثریت مجلس بود بمقام نخست‌وزیری میرسید . هیئت وزیران‌هم به سبب اینکه جرج اول ودوم هیچگاه در آن هیئت حاضر نشده‌بودند باز بحکم سابقه‌هرگز درحضور شاه تشکیل نمیشد وزیران‌در کارهای خود مسئولیت مشترک داشتند ، چنانکه هرگاه پارلمنت نسبت‌بیکی از ایشان اظهار بی‌اعتمادی میکرد همگی ناگزیر بودند که از کار کناره گیرند .

درعوض وزیران هم میتوانستند پارلمنت‌را منحل کنند و انتخابات‌را تجدید نمایندولی‌هرگاه‌پارلمنت‌تازه‌از مخالفان‌ایشان‌تشکیل میشد مجبور بودند که از مقام خود چشم پوشند . بنابرین حکومت انگلستان باصطلاح امروز حکومت پارلمانی‌بود یعنی‌فی‌الحقیقه‌حزبی که‌نمایندگان آن‌در مجلس‌اکثریت‌داشتند بر کشور حکومت‌میکرد . این‌طرز‌حکومت هنوز هم درانگلستان پایدار است . جلسات‌پارلمنت درشهر لندن درقصر **وستمینستر**[۲] تشکیل میافت وتانیمه قرن هجدهم مذاکرات‌مجلس‌سری وانتشار آن‌ممنوع بود . پارلمنت ازدو‌مجلس‌پدید میآمد یکی مجلس‌عامه ودیگر مجلس **لردان** . تعیین‌لردان باشخص‌شاه بود ودرتفویض این عنوان باشخاص اختیارتام داشت . مجلس عامه از

---

۱ – Leader   ۲ – Westminster

و کلای استانها و نمایندگان شهرها و دهستانها پدید میآمد و مد
ایشان از زمان جرج اول هفت سال شده بود .



قصر وست مینستر

چنانکه پیش ازین اشاره کردیم جرج سوم در آغاز سا
تحریک مادر در صدد بر آمد که در امور کشوری مداخله کند و

پارلمانی را بحکومت مطلق شخصی مبدل سازد. سرانجام نیز بوسائل گوناگون بمقصود خویش نائل گردید ونزدیك دوازده سال بمیل و ارادهٔ شخصی بر انگلستان حکومت کرد.



پیت دوم

جرج سوم در حکومت شخصی اشتباهاتی کرد که مایه شکست سیاسی انگلستان گردید. سیاست او در خارجه سبب ناخرسندی و طغیان مستعمرات آن دولت در آمریکای شمالی شد و چنانکه در فصول بعد خواهیم گفت باستقلال مستعمرات نامبرده و تشکیل **کشورهای متحد امریکا** منتهی گشت (۱۷۷٤-۱۷۸۳) در داخله هم سیاست شخصی جرج مایه اختلافات شدید میان او وملت گردید.

در سال ۱۷۸۳ جرج سوم پسر پیت اول را که به **پیت دوم** معروف است واز وکلای مجلس عامه بود بنخست وزیری برگزید واو که از وزیران بزرگ انگلستانست مدت بیست سال در اینمقام باقی بود و چنانکه در فصلهای بعد خواهید دید بانگلستان خدمات بسیار کرد.

فصل سوم

تاریخ فرانسه در قرون جدید

اوضاع فرانسه پیش از لوئی چهاردهم

کشور فرانسه از آغاز قرون جدید تا سال ۱۵۸۹ که **هانری چهارم** سر سلسله خاندان **بوربن** بسلطنت رسیده بدست پادشاهان خاندان **والوا**[۱] اداره میشد. در این مدت هشت تن از پادشاهان این خاندان، لوئی یازدهم، شارل هشتم، لوئی دوازدهم، فرانسوای اول، هانری دوم فرانسوای دوم، شارل نهم، هانری سوم بر فرانسه حکومت کردند.

دوران سلطنت لوئی یازدهم و پسرش شارل هشتم ببر انداختن ملوك الطوایفی و دفع شاهزادگانی که در قسمتهای مختلف فرانسه ادعای استقلال داشتند گذشت و در پایان پادشاهی آندو فرانسه تاحدی صورت وحدت یافت و قدرت و شوکتی حاصل کرد و بهمین سبب پادشاهان فرانسه که تا آنزمان سرگرم اختلافات درونی بودند توانستند از آن پس بامور خارجی پردازند و در سیاست اروپا نیز مداخله کنند.

لوئی دوازدهم- پسر عم شارل هشتم که پس از وی بپادشاهی رسید (۱۴۹۸) یکی از سلاطین دادگستر و نیکوکار فرانسه است. این پادشاه کشاورزی و بازرگانی را تشویق کرد و در حفظ آسایش مردم و آرامش

---

۱ - Valois

کشور خود کوشش بسیار نمود تا آنجا که مردم فرانسه اورا **پدر ملت** لقب کردند.

فرانسوای اول - پس از مرگ لوئی دوازدهم (۱۵۱۵) پسر عمش **فرانسوای اول** پادشاه شد. در زمان این پادشاه تخت امپراطوری آلمان بسبب مرگ **ماکسی می لین** خالی ماندو امرای انتخاب کننده آنکشور در صدد انتخاب امپراطور بر آمدند. دو نفر نامزد اینمقام بودند یکی فرانسوای اول و دیگری شارل نوادهٔ ماکسی می لین. سرانجام شارل بامپراطوری بر گزیده شدو خود را **شارلکن** یاشارل پنجم[۱] نامید. چون شارلکن پادشاه اسپانی هم بود خاك فرانسه درمیان متصرفات وی قرار داشت، چه او در اروپا بر قسمت بزرگی از اتریش و آلمان وایتالیا و هلند وبلژیك واسپانی حکومت میکرد ومیان متصرفات وی وخاك فرانسه ازطرف شمال شرقی هیچگونه مانع طبیعی وجود نداشت، بقسمی که سپاه امپراطور میتوانستند بایك حمله ناگهانی شهر پاریس را بگیرند. بنابراین لازم بود که پادشاه فرانسه حدود کشور خود را بمرزهای طبیعی رساند وتابتواند از پیشرفت شارل پنجم که چشم طمع بر قسمتی از خاك فرانسه داشت جلوگیری کند.

جنگ فرانسوای اول وشارل پنجم ازسال ۱۵۲۰ شروع شد وسی ونه سال یعنی تازمان جانشینان هر دو پادشاه دوام یافت. میدان این جنگها ایتالیای شمالی وشمال ومشرق فرانسه بود.

درجنگ اول فرانسوا در ایتالیا شکست یافت وبدست دشمن اسیر شد وناگزیر بموجب **پیمان مادرید** قسمتی از خاك فرانسه را به

---

۱ - Charles Quint

شارل پنجم تسلیم کرد. ولی پس از آنکه آزاد شد درصدد برآمد که از میان دولتهای اروپائی متحدینی پیدا کند و شکست گذشته را جبران نماید. چون قدرت شارل پنجم هم در اروپا مایه بیم دولتهای دیگر شده بود بزودی سلطان **سلیمان خان قانونی** پادشاه عثمانی و **هانری هشتم** پادشاه انگلستان و پاپ **کلمان هفتم** و برخی از امیران پروتستان مذهب آلمان با او متحد شدند. فرانسوا درسه جنگ دیگری که با شارل کرد براو غالب شد وچون ترکان عثمانی هم تاپشت دیوار **وین** پایتخت اتریش پیش آمده بودند شارل بالغاء پیمان مادرید تن داد و چشم طمع از بعضی دعاوی خویش پوشید.

پادشاهی هانری دوم - فرانسوای اول درسال ۱۵٤۷ مرد وپادشاهی بپسرش **هانری دوم** رسید. این پادشاه نیز با شارل از درجنگ در آمد و بیاری امیران پروتستان مذهب آلمان اورا درچندجنگ شکست داد. سرانجام شارل بسبب پیری و بیماری از امپراطوری کناره گرفت و کشورهای خودرا میان پسر وبرادرخویش **فیلیپ دوم** و **فردیناند** تقسیم کرد. متصرفات خود را در ایتالیا وهلند واسپانی وامریکا بپسر داد و آنچه از امپراطوری آلمان وخاندان هابسبورگ بدورسیده بود ببرادر سپرد. بدینطریق متصرفات خاندان هابسبورگ میان دوشعبه منقسم گردید. **هابسبورگهای اسپانی** ودیگری **هابسبورگهای اتریش**.

فیلیپ دوم پس از مرگ پدرش شارلکن (۱۵۵۸) بفرانسه تاخت وتانزدیك پاریس هم پیش رفت ولی بسبب پایداری **هانری دوم** نتوانست نتیجه‌ای بگیرد. سرانجام چون هردودولت ازجنگ فرسوده بودند

بصلح راضی شدند و باعهد نامه‌ای که به‌پیمان **کاتو کامبرزیس**[۱] معروف است بجنگ‌ها و اختلافات خود خاتمه دادند.

فرانسوای دوم - پس از هانری دوم پسرش **فرانسوی دوم** بجای او نشست و با ملکه اسکاتلند **ماری استوارت** ازدواج کرد. این پادشاه بتحریك برخی از درباریان متعصب بآزار پروتستان مذهبان پرداخت ولی سلطنتش دوامی نیافت و در سال ۱۵۶۰ در گذشت.

پادشاهی شارل نهم - پس از مرگ فرانسوای دوم پادشاهی ببرادرش **شارل نهم** رسید و چون او ده سال بیش نداشت مادرش **کاترین دومدیسی**[۲] زمام امور کشور را در دست گرفت این زن بسیار مدبر و عاقل و جاه طلب بود و برای اینکه بنیان قدرت خویش را استوار سازد در صدد بر آمد که پیروان مذهب پرتستان و کاتولیك را که اختلافات مذهبی ایشان در فرانسه مایه کشمکشها و جنگهای داخلی شده بود آشتی دهد. ولی ایشان به‌آشتی تن ندادند و در خاك فرانسه بآزار و شکنجه و کشتار یکدیگر پرداختند و آتش جنگهای داخلی را روشن کردند.

جنگهای پروتستانها و کاتولیکها که **بجنگهای مذهبی** معروفست. در فرانسه هشت جنگ بوده که چهار جنگ آن در زمان **شارل نهم** و چهار جنگ دیگر در دورهٔ سلطنت جانشینا و **هانری سوم** روی داده است. این جنگها مدت سی سال دوام یافت و مایه خونریزی بسیار گردید چهار جنگ نخستین که بیشتر با مداخله و تحریك کاترین انجام گرفت بسیار خونین و وحشیانه بود و از آنجمله کشتار روز عید **سن بارتلمی**[۳]

Catherine de Médicis - ۲ Cateau Cambrésis - ۱

Saint Barthélemy - ۳

(۲٤ ماه اوت ۱۵۷۲) یکی از ننگین‌ترین و زشت ترین حوادث تاریخ بشریست. در این کشتار که بتحریك کاتربن دومدیسی روی‌داد نزدیك هشت هزار تن از پیروان مذهب پروتستان درفرانسه کشته شدند.

پادشاهی هانری‌سوم - شارل نهم در سال ۱۵۷٤ بمرد و برادرش **هانری‌سوم** بجای او نشست. در دوران پادشاهی او نیز میان کاتولیکها وپرتستانها جنگ وخونریزی دوام داشت.

چون در سال ۱۵۸٤ برادر هانری‌سوم مرد برای پادشاه فرانسه وارث دیگری جز **هانری دوبوربن**[1] پادشاه **ناوار**[2] که رئیس پروتستان هابود نماند. بهمین سبب دسته‌ای از کاتولیکها بریاست هانری **دوگیز**[3] از بزرگان فرانسه بااین امر مخالفت کردند و باپروتستانها بجنگ پرداختند.

جنگ هانری دوگیز و هانری دوبوربن که هشتمین جنگ مذهبی است هشت سال دوام یافت. در این جنگ **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانی از کاتولیکها، **والیزابت** ملکهٔ انگلستان و پادشاه دانمارك و یکی از امیران آلمان از پروتستانها طرفداری میکردند. در سال سوم جنگ هانری دوگیز بدستور هانری‌سوم کشته شد و این امر سبب گردید که طرفداران او در پاریس بر **هانری‌سوم** شوریدند و اورا از پادشاهی معزول کردند وچون قسمتی از شهرستانهای فرانسه نیز بایشان پیوستند هانری ناچار از پاریس گریخت وباهانری دوبوربن رئیس پروتستانها متحد شد و بیاری او پاریس را محاصره کرد. ولی در همان اوان یکی از کشیشان متعصب

---

۱ - Henri de Bourbon ۲ - Navarre کشور قدیمی در دامنهٔ غربی کوه‌های پیرنه ۳ - Henri de Cuise

کاتولیك اورا کشت(۱۸۵۹). هانری سوم پیش از مرگ **هانری دوبوربن** را بجانشینی خود برگزیدواو از آنپس به **هانری چهارم** ملقب شد .

پادشاهی هانری چهارم

هانری چهارم مدت چهار سال برای گرفتن پاریس با مخالفان خود جنگید ولی نتوانست آنشهر را بگیرد ، چه علاوه بر کاتولیکها که بااو مخالف بودند پادشاه اسپانی هم سپاهی بپاریس فرستاده دشمنان اورا تقویت میکرد ومیخواست دختر خود **ایزابل**[۱] را بر تخت پادشاهی فرانسه نشاند. خیالات پادشاه اسپانی که فرانسه را تحت الحمایه آندولت میساخت سرانجام فرانسویان میهن پرست را اندیشمند ساخت وچون درسال ۱۵۹۳ **هانری چهارم** رسماً بمذهب کاتولیك در آمد او را به پادشاهی پذیرفتند وهانری وارد پاریس شد .



هانری چهارم

جنگ بااسپانی - پس از رسیدن هانری چهارم بپادشاهی فیلیپ دوم که ازانجام مقاصد خود درفرانسه نومید شده بود آشکارا باوی

---

۱ - Isabelle

از در جنگ درآمد و جنگهای مذهبی بجنگ فرانسه و اسپانی منتهی گردید.

این جنگ سه‌سال دوام یافت ولی بپیروزی فرانسه ختم شد و بموجب پیمانی که میان طرفین منعقد گردید دولت اسپانی بار دیگر مقررات پیمان **کاتو کامبرزیس** را قبول کرد.

فرمان نانت - هانری چهارم برای اینکه اختلافات داخلی فرانسه را نیز خاتمه دهد در سال ۱۵۹۸ در شهر **نانت**[۱] فرمانی صادر کرد و بتمام پروتستانهای فرانسه آزادی عقیده و مذهب داد. از آن پس پروتستانها در تمام حقوق کشوری با کاتولیکها مساوی شدند و در اشتغال به کارهای اداری و دولتی و رسیدن بمقامات و مناصب لشگری و کشوری که پیش از آن برای ایشان ممنوع بود آزاد گشتند.

خدمات هانری چهارم - هانری چهارم پس از صلح با پادشاه اسپانی و صدور **فرمان نانت** باصلاح ویرانیها و جبران خساراتی که از جنگهای گوناگون بفرانسه رسیده بود همت گماشت و بدستیاری وزیر کاردان لایق خود **سولی**[۲] امور دارائی و صنعت و کشاورزی و بازرگانی فرانسه را که بسبب اختلافات داخلی و خارجی مختل شده بود اصلاح کرد. در داخل کشور برای پیشرفت کار بازرگانی به کندن ترعه‌ها و ساختن راهها پرداخت و برای ترویج بازرگانی خارجی با دولتهای انگلستان و عثمانی پیمانهای تجارتی بست.

هانری چهارم در سالهای آخر پادشاهی درصدد بود که با امپراطور آلمان و پادشاه اسپانی بجنگ پردازد ولی مردم فرانسه

Sully - ۲ Nantes - ۱

چون جنگ ولشکر کشی مایه افزایش مالیاتها بود بااین امر مخالف بودند وهمین مخالفت یکی ازفرانسویان را بکشتن هانری برانگیخت (ماه مه ۱۶۱۰).

پادشاهی لوئی سیزدهم

پس از کشته شدن هانری چهارم پسر بزرگش که نه سال بیش نداشت بنام **لوئی سیزدهم** بجای او نشست ومادروی **ماری دومدیسی** بعنوان نیابت سلطنت زمام امور کشوررا در دست گرفت (۱۶۱۰). از این تاریخ بسبب بیکفایتی ماری دومدیسی ودستیاران او کشور فرانسه گرفتار اختلافات داخلی ومنازعه امراوبزرگان گردید. مخصوصاً چون لوئی سیزدهم بادختر بزرگ **فیلیپ سوم** پادشاه اسپانی که **آن دتریش**[1] نام داشت ازدواج کرد پرتستان مذهبان فرانسه هم با اومخالف شدند و بپسر عمش **کنده**[2] که از مخالفان حکومت ماری دو مدیسی وهمدستان او بود پیوستند.


لوئی سیزدهم

لوئی سیزدهم از سال ۱۶۱۷ مادر را از کارهای سلطنتی

---

۱ - Anne d' autriche   ۲ - Condé

دور کرد ولی باز بسبب تحریکات او و مخالفت پروتستانها نتوانست از کشمکشهای داخلی جلوگیری نماید. سرانجام مادر وادارش کرد که **کاردینال ریشلیو**[1] را بشورای وزیران خود داخل کند و دیری نگذشت که این مرد بمقام صدراعظمی فرانسه رسید.

ریشلیو وزیری بسیار کاردان و کافی و باتدبیر بود و از مردان بزرگ تاریخ فرانسه بشمار میرود. در دورهٔ صدارت خود در انجام سه مقصود بزرگ کوشش کرد، یکی مطیع ساختن طبقهٔ اشراف فرانسه که همیشه مایه اختلافات و جنگهای درونی بودند. دیگر برانداختن پروتستانها و خاتمه دادن باختلافات مذهبی. سوم افزودن قدرت و نفوذ فرانسه در خارج و مداخله موثر در سیاست اروپا.

برای مطیع ساختن اشراف و کاستن قدرت و نفوذ ایشان ریشلیو تاپایان عمر کوشش کرد و در اینمدت بر بسیاری از بزرگان آن طبقه غالب شد و حتی در راه انجام مقصود خویش از کشتن و بزندان افکندن برادران و بستگان لوئی سیزدهم و افسران بلند پایه نیز خودداری ننمود.

در برانداختن پروتستانها نیز سعی بسیار کرد تا عاقبت ایشان را باطاعت آورد و یکقسمت از امتیازاتی را که **فرمان نانت** بآن فرقه داده بود از آنان سلب نمود.

برای افزودن قدرت و نفوذ فرانسه در سیاست اروپا هم ریشلیو در جنگهای سی ساله مداخله نمود و آن جنگها را بنفع فرانسه تمام کرد.

جنگهای سی ساله بجنگهائی گفته میشود که نخست بر سر اختلافات مذهبی در متصرفات خاندان **هابسبورگ** روی داد و بسبب جاه‌طلبی

---

۱ – Riehelieu

فردیناند دوم (نوه فردیناند اول برادر شارلکن) امپراطور آلمان بجنگ داخلی آلمان و سرانجام بیک جنگ عمومی میان کشورهای اروپا مبدل شد. زیرا او میخواست ترتیب امپراطوری آلمان را که انتخابی بود موروثی کند و تمام آلمان را تحت حکومت واحد در آورد و نیز بسبب کینه شدیدی که به



کاردینال دوریشیو

پروتستانها داشت دربرانداختن ایشان میکوشید. نظر فردیناند در یکی کردن حکومت آلمان بزیان دولت های فرانسه و سوئد بود. دولت فرانسه از آن میترسید که باتشکیل دولت واحدی در آلمان بار دیگر متصرفات خاندان هابسبورگ در اتریش و ایتالیا واسپانی بیکدیگر پیوسته فرانسه را درمیان گیرد و خطری که درزمان فرانسوای اول آن کشور را تهدید میکرد تجدید شود. دولت سوئد هم چون قسمتی از کنارهٔ جنوبی دریای بالتیک را در تصرف داشت از جاه طلبی و مقاصد امپراطور آلمان نگران بود.

ریشلیو برای جلوگیری از تشکیل دولت واحد آلمان در جنگ

های سی ساله مداخله کرد و نخست **گوستاو آدلف**[1] پادشاه سوئد را به جنگ بافردیناند واداشت.

گوستاو آدلف که بزرگترین پادشاهان سوئد و ازسرداران مشهور تاریخست مکرر فردیناند ویاران اورا شکست داد و درخاك آلمان پیشرفت زیاد کرد ولی در سال ۱۶۳۲ در جنگ کشته شد وسپاه او با آنکه جنگ را تعقیب کردند، دو سال بعد بسختی شکست خوردند وفردیناند بار دیگر در آلمان قدرت کامل یافت وامرای پروتستان آلمان که متحدین سوئد بودند بااوصلح کردند.



آرامگاه ریشلیو در سوربن پاریس

پس از شکست سوئد ریشلیو رسماً با امپراطور آلمان بجنگ پرداخت وهلندیها وامیران پروتستان آلمان وبرخی ازامرای ایتالیا و

۱- Gustave Adolbhe

سویس را نیز با فرانسه متحد ساخت و با فیلیپ چهارم پادشاه اسپانی هم ازدرجنگ درآمد.

جنگهای فرانسه باامپراطور آلمان سیزده سال دوام یافت (از ۱۶۳۵ تا ۱۶۴۸) و شش سال پس از مرگ ریشلیو و لوئی سیزدهم در دوره صدارت **مازارن**[1] بپیروزی فرانسه انجام گرفت. بموجب پیمانی که پس از این پیروزی با آلمان بسته شد قسمتی از آلزاس را بفرانسه و قسمتی از کنارهٔ دریای بالتیك رابسوئد دادند.

جنگ فرانسه واسپانی هم دوازده سال بعد (در ۱۶۵۹) خاتمه یافت و بموجب پیمانی که به **پیمان پیرنه** معروفست برخی ازدژهای شمال شرقی فرانسه که درتصرف اسپانی بود بایکقسمت از خاك اسپانی درحدود کوههای پیرنه بتصرف فرانسه درآمد.

ریشلیو درسال ۱۶۴۲ بمرد ولوئی سیزدهم بموجب وصیت او **کاردینال مازارن** را بجای وی بصدارت گماشت. هفت ماه پس از ریشلیو لوئی سیزدهم نیز درگذشت وپسرش لوئی چهاردهم که پنج سال بیش نداشت بجای اونشست.

Mazarin – ۱

دوره کودکی لوئی چهاردهم

لوئی چهاردهم چون کودک بود مادرش آن‌دتریش زمام امور کشوررا دردست گرفت ومازارن همچنان بصدارت باقیماند .

در آغاز پادشاهی لوئی چهاردهم اوضاع مالی فرانسه بسبب جنگ های متمادی مختل شده بود . مازارن برای اینکه پولی فراهم کند بوامهای اجباری ووضع مالیاتهای تازه پرداخت ولی این امر مایه ناخرسندی و شورش مردم پاریس گردید . چون نمایندگان پارلمان پاریس وجمعی ازافسران هم باشورشیان همداستان شدند آن‌دتریش ومازارن ناگزیر از پاریس گریختندو به‌سپاهیان فرانسه که بسرداری کنده از جنگ آلمان باز میگشتند پناهنده شدند و آن دتریش کنده راامامور گرفتن پاریس و فرونشاندن انقلابات کرد . کنده پاریس‌را پس ازسه‌ماه محاصره گرفت و اعضای پارلمان ناچار بصلح راضی شدند .



مازارن

کنده پس‌ازاین فتح منتظر بود که آن دتریش مقام مازارن‌را بدو دهد و چون ملکه باین امر تن نداد با او به مخالفت پرداخت . بستگان و نزدیکان کنده هم که در ولایات فرانسه حکومت داشتند

انقلاباتی ایجاد کردند . پس مازارن ناچار از کار کناره گرفت و بآلمان گریخت .

کنده چون پس از فرار مازارن هم بمقام صدارت نرسید از پاریس خارج شد و بکمك پادشاه اسپانی که با فرانسه درجنگ بود سر بشورش برداشت. در همانحال مازارن بفرانسه باز گشت و برای جلوگیری کنده سپاهی گرد آورد و شاه وملکه نیز باو پیوستند . کنده با آنکه ایشان را شکست داد و پاریس را هم گرفت عاقبت کاری از پیش نبرد و بهلند گریخت و با فرار او جنگهای داخلی بانجام رسید .

جنگهای داخلی اینزمان به **جنگ فروند**[1] یعنی جنگ **فلاخن** معروف شده است . زیرا که در آنزمان فلاخن بازی درمیان کودکان پاریس معمول بود وظریفان جنگهای مازارن را با مخالفان خود بفلاخن بازی اطفال تشبیه میکردند .

پس از خاتمه جنگهای فروند مازارن هشت سال دیگر نیز وزارت کرد ودراینمدت میکوشید که زودتر جنگ فرانسه واسپانی را بانجام رساند وسرانجام چنانکه پیش از این گفته شد در سال ١٦٥٩ باینمقصود رسید وبموجب **پیمان پیرنه** قسمتی از متصرفات اسپانی را در شمال شرقی وجنوب فرانسه گرفت وبنابر یکی از مواد همین پیمان **ماری ترز** دختر بزرگ فیلیپ چهارم پادشاه اسپانی را به لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه دادند .

مازارن در سال ١٦٦١ در گذشت .

---

١ - La Fnande

اوضاع فرانسه در دوره سلطنت شخصی لوئی ۱٤

چون مازارن درگذشت لوئی چهاردهم شخصاً زمامدار امور کشور گردید و تاسال ۱۷۱۵ یعنی پنجاه و پنجسال بااستبداد مطلق بر فرانسه حکمروائی کرد. لوئی چهاردهم گمانداشت که پادشاهی از طرف خداوند باواعطا شده‌است وفرانسویان باید اوامرش را بی‌چون وچرا اجراء کنند. ولی درهمانحال معتقد بود که سلطان بایستی در آسایش حال رعایا بکوشد ودقیقه‌ای ازاحوال زیردستان غافل ننشیند بهمین سبب درانجام وظایف سلطنت میکوشید ورسیدگی بامور کشوری را برهر کارمقدم میداشت.

وضع حکومت فرانسه درزمان لوئی چهاردهم

لوئی چهاردهم طبقات نجباء واشراف را فقط بخدمات درباری ولشکری میگماشت واداره امور کشوررا بیشتر به افراد طبقات دوم رجوع میکرد. زیرا به افراد طبقهٔ نخستین اطمینان کامل نداشت ومیدانست که خیال استقلال فردی وحکومت ملوك الطوایفی قدیم هنوز ازسر ایشان بدر نرفته است.

دولت فرانسه درزمان سلطنت وی ازمقامات وهیئتهای زیر تشکیل میشد:

اول - **مهرداریاشانسلیه**[1] که بمنزله وزیرداد گستری بود ودر غیاب شاه بردیوانهای دولتی سمت ریاست داشت.

Chancelier - ۱

دوم - **ممیز کل** یا **کنترلر ژنرال**[۱] که بامور مالی رسیدگی میکرد ودرواقع وزیر دارائی بود.

سوم - **چهار وزیر** بعنوان **وزیردربار** و **وزیر خارجه** و **وزیر جنگ** و **وزیر دریاداری** که هریك علاوه بر امور مربوط بخویش قسمتی از امور استانها وشهرستانهای فرانسه را هم اداره میکردند. ولی هیچیك از وزیران از خود اختیاری نداشتند وفقط واسطه‌ای میان شاه و کشور بودند.

چهارم - **وزیران دولتی** که بنام وزیر در حقیقت مشاور بودند ودراجرای امور مداخله نمیکردند

پنجم - **دیوان دولتی** یا دیوان عالی که در ظرف پانزده روز هفت بار منعقد میشد و بیشتر در امور مربوط به سیاست خارجی وصلح وجنگ ومسائل سیاسی بحث میکرد.

ششم - **دیوان دارائی** که هفته‌ای دوبار تشکیل می‌یافت.

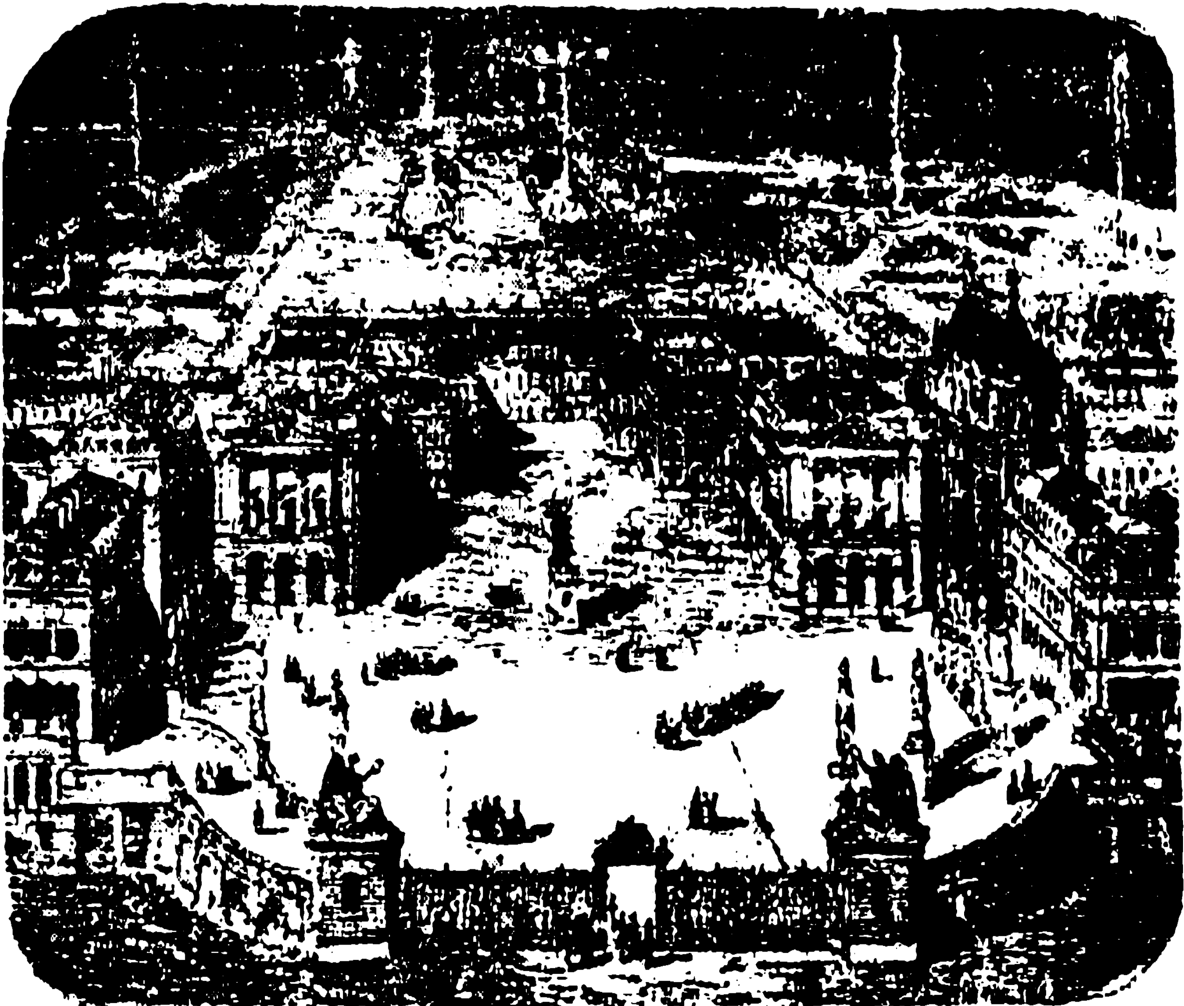
هفتم - **دیوان رسائل** که پانزده روز یکبار منعقد میشد ونامه ها و گزارشهائی که از حکام وسایر مامورین کشور رسیده بود آنجا بسمع شاه میرسید.

هشتم - **دیوان محاکمات** که بمنزله دیوان کشور بودودادگاه عالی اداری و مدنی بشمار میرفت.

حکام شهرستانها را شاه از طبقات نجباء انتخاب میکرد ولی شغل ایشان افتخاری بود ودرامور حکومتی اختیاری نداشتند وغالبا شاه ایشان را در **قصرورسای** نزد خود نگاه میداشت.

Controleur Général - ۱

حکومت واقعی استانها و شهرستانها با اشخاصی بود که لوئی چهاردهم بنام امین یا **ناظر**[1] بهر استان یاشهرستان میفرستاد و ایشان بنمایندگی شاه در حوزهٔ حکومتی خود بامور لشکری و مالی و قضائی رسیدگی میکردند.



قصر ورسای

کلبر - معروفترین وزیران لوئی چهاردهم **کلبر** بود که در یك حال سمت ممیز **کل مالیه** و وزیر **دریاداری** و وزیر **دربار** را داشت و یکی از نوابغ عصر خویش محسوب میشود.

ژان باپتیست کلبر[2] فرزند ماهوت فروشی از اهالی شهر رنس[3] بود. درجوانی بپاریس آمد و بخدمت کاردینال مازارن داخل شد و

Reims - ۳ Jean Baptiste Colbert - ۲ Intendant - ۱

بآن وزیر خدمات فراوان کرد . مازارن هم هنگام مرگ اورا به لوئی چهاردهم سپرد و توصیه کرد که از وفاداری و پاکدامنی وی استفاده کند کلبر ۲۲ سال درفرانسه وزارت کرد و در اینمدت به آن کشور خدمات بسیار نمود . نخست امور اداری و دارائی کشور را که تا آنزمان سخت درهم ومغشوش بود اصلاح ودرآمد وهزینه کشوری راکه حساب صحیحی نداشت منظم کرد . بدین ترتیب که هزینه ودرآمد هر سال را برای سال بعد ماخذ قرار داد و مدت ده سال یعنی تاسال ۱٦۷۲ بدون اینکه محتاج بوام گرفتن شود هزینهٔ کشوری را تامین نمود . ولی در این سال بواسطه جنگهای دائمی و بنای قصر ورسای ناگهان هزینهٔ فرانسه بالارفت ورشته انتظام امور مالی گسیخته شد . مالیاتهائی که آنزمان از مردم فرانسه گرفته میشد مثل امروزه دو نوع بود : **مستقیم** و غیر **مستقیم** . مالیات مستقیم را عموماً **تای**[1] میگفتند وطرز وصول آن باآنچه امروز مرسوم است تفاوت داشت . امروز مالیات مستقیم معمولا از عموم مردم و در سراسر کشور بیک میزان گرفته میشود ، ولی آنزمان درفرانسه نجباء و کارمندان دولت و روحانیان از مالیات معاف بودند وفقط مالیات مختصری بخزانه دولت میپرداختند .

مالیاتهای غیرمستقیم رادولت خود اداره نمیکرد و آنرا اجاره میداد واجاره داران نسبت بمردم از هیچگونه ستمکاری واجحاف فروگذار نمیکردند .

از جملهٔ مالیاتهای غیر مستقیم یکی مالیات نمك بود که آنرا **گابل**[2] میگفتند دولت فرانسه فی الحقیقة فروش نمك رابخویش منحصر

---

۱ – taille ۲ – Gabelle

نموده بود. چنانکه امروز غالب دولتها فروش توتون و کبریت و تریاك و امثال آنرا بخود انحصار میدهند.

مالیات دیگر مالیات مشروبات بود که آنرا اد[۱] میگفتند و دیگری مالیاتی که بعنوان حقوق گمرك از کالاهائی که در داخلهٔ کشور سیر میکرد میگرفتند.

پس از مرگ کلبر در سال ۱۶۸۳ و شروع جنگهای بزرگ دیگری که شرح آنها خواهد آمد، هزینهٔ لشکرکشیهای فرانسه بجائی رسید که درآمد عادی کشور آنرا جبران نمیکرد. پس لوئی چهاردهم مالیات تازه ای وضع نمود که آنرا مالیات سرشماری یا **کاپیتاسیون**[۲] میگفتند. این مالیات از تمام طبقات مردم گرفته میشد و فی الحقیقه بر تمول اشخاص تعلق میگرفت و از هر طبقه بنسبت میزان دارائی افراد آن در سال مبلغی میگرفتند.

درجنگ جانشینی اسپانی باز لوئی چهاردهم بواسطهٔ کافی نبودن درآمد کشور مالیات مستقیم تازه‌ای بنام **ده‌یك** وضع کرد (۱۷۱۰) واین مالیات بنسبت درآمد سالانه اشخاص گرفته میشد. با وجود این باز درآمد فرانسه درسالهای آخر سلطنت او بسبب هزینه گزاف درباری ولشگری کافی نبود ودولت همه‌ساله نزدیك هشتاد میلیون خرج داشت ودر روز مرگ لوئی چهاردهم دولت فرانسه دوازده میلیون فرانك وامدار بود.

کلبر ازلحاظ اقتصادی نیز بفرانسه خدمت بسیار کرد و میتوان گفت که ترقیات اقتصادی آن کشور از زمان این وزیر کاردان آغاز

Capitation – ۲ Aide – ۱

شده است . نخست کار خانه های قدیم مانند ماهوت بافی و چینی سازی و امثال آنرا ترویج کرد و این صنایع درعهد او بمنتهای ترقی رسید . ثانیا برای ترقی صنایع فرانسه صنعتگران ماهر ازسایر کشور ها جلب کرد وفرانسه را دارالصنایع اروپا معرفی نمود .

ثالثا درپیشرفت بازرگانی فرانسه هم زحمات زیاد کشید از آنجمله راههای تجارتی فرانسه را تعمیر کرد و برای تسهیل کار حمل و نقل بکندن ترعه ها پرداخت . چون بازرگانی دریائی را بسیار اهمیت میداد بتقلید هلندیها پنج شرکت دریائی که مهمترین آنها **شرکت هندغربی** و **شرکت هندشرقی** بود ، تاسیس کرد ، تا علاوه برمصنوعات ومحصولات داخلی کشور محصولات نایاب و گران بهای هندوستان وامریکا وسایر نواحی جهان را نیز بفرانسه اختصاص دهد سپس بر کشتیهای بازرگانی فرانسه افزود وسرمایه داران فرانسه را بخرید کشتیها و ساختن آن تشویق کرد و برای حفظ و حراست کشتی‌های بازرگانی واستحکام روابط فرانسه بامستعمرات نیروی دریائی بزرگی فراهم ساخت .

کلبر به ادبیات و علوم وصنایع زیبای فرانسه‌هم خدمات بسیار کرده است علاوه‌بر آکادمی «فرهنگستان» فرانسه که ازجانب ریشلیو تاسیس شده بود ، آکادمی‌های دیگری بنام **آکادمی خطوط و نقوش** (۱۶۶۳) و **آکادمی علوم** (۱۶۶۶) و آکادمی موسیقی و آکادمی نقاشی وحجاری بنیان نهاد .

سیاست مذهبی لوئی ١٤

در قرون وسطی وقرنهای ١٦ و ١٧ سلاطین اروپا عموماً مذهب شخصی خودرا بر رعایا تحمیل میکردند و کشمکشهاواقدامات پیروان مذهب پروتستان هم دربرانداختن این وضع مؤثر نمی‌افتاد. چنانکه در فرانسه پادشاهان کاتولیك مذهب غالبا بآزار پروتستان هامیپرداختندودرانگلستان سلاطین‌پرتستان نسبت بر عایای کاتولیك مذهب خویش‌ستمکاری بسیار روا میداشتند. در زمان صدارت ریشلیو ومازارن‌تاحدی‌آزادی مذهب درفرانسه برقرارشده بود ولی لوئی چهاردهم چون خودرا نایب خدا می‌پنداشت مایل بود که رعایای وی همگی مذهب شخصی او را اختیار کنند. بهمین سبب به آزار پروتستانها پرداخت وبقدری برایشان سخت گرفت که گروهی از آن فرقه بمذهب کاتولیك در آمدند.

در ماه اکتبر ١٦٨٥ لوئی چهاردهم بگمان اینکه در فرانسه از پیروان مذهب پروتستان چند صد نفری بیش باقی نمانده است وجود **فرمان‌نانت** را غیرلازم‌پنداشت و **فرمان‌نسخ** آنرا امضاء کرد.

بموجب فرمان اخیرمذهب‌پروتستان رسماً منسوخ‌شد ومعابد پیروان این مذهب ویران گردید و مبلغان‌آن تبعید شدند. مخصوصاً در آن فرمان‌قید شده بود که اگر پروتستان‌هادرصدد مهاجرت وترك میهن بر آیند بزندان همیشگی محکوم خواهند گشت.

باوجود این جمع فراوانی از پروتستانها مهاجرت را برماندن در فرانسه ترجیح دادند و با آنکه از سال ١٦٨٧ بفرمان شاه کیفر مهاجرت کنندگان اعدام‌بود دسته‌دسته فرانسه‌را ترك گفتند، نزدیك

سیصد هزار تن از مال و خانه و میهن گذشته روبکشور های بیگانه نهادند .

بدیهی است که چون اینگونه اشخاص با عزم روشن فکر از طبقات مفید ومؤثر ملت بودند مهاجرت ایشان در احوال اجتماعی فرانسه تأثیرفراوان کرد ووجودشان در کشورهای بیگانه مایهٔ آبادی وسعادت آنها گردید .

ازطرف دیگر دولتهای پروتستان مذهب ازقبیل انگلستان و آلمان‌هم نسبت بفرانسه خشمگین‌شدند وهمین مسئله‌در تشکیل **اتحاد آوگسبورگ** [۱] که برضد لوئی‌چهاردهم دراروپا صورت گرفت تأثیر بسیار داشت .

سیاست خارجی لوئی چهاردهم

لوئی چهاردهم ۷۲ سال درفرانسه سلطنت‌کرد و از اینمدت نزدیك ٤٦ سال بجنگهای خارجی مشغول بود .

هرگاه ازاین‌عددجنگهای زمان‌کودکی اودنبالهٔ جنگ‌های لوئی‌سیزدهم‌راکه مازارن برضداتریش واسپانی ادامه داد ،کم‌کنیم مدت جنگهائی که لوئی چهاردهم‌دردورهٔ سلطنت شخصی‌خودکرده است تقریباً بسی‌سال‌خواهدرسید . این جنگهابترتیب ازینقراراست:

۱ ـ جنگ‌فرانسه و اسپانی یا **جنگ تقدم ارثی** که مدت‌آن یکسال بود (از ۱٦٦۷ تا۱٦٦۸) .

۲ ـ **جنگ‌فرانسه وهلند** که از ۱٦۷۲ تا ۱٦۷۸ دوام یافت .

---

۱ – Augsbourg

۳ - **جنگ اتحاد آوگسبورگ** که در سال ۱٦٨٨ آغاز شد و در سال ۱٦٩٧ بانجام رسید.

٤ - **جنگ وراثت اسپانی** که مدت سیزده سال از ۱۷۰۱ تا ۱۷۱٤ بطول انجامید.

گذشته از جنگ وراثت اسپانی در سه جنگ دیگر منظور لوئی چهاردهم اجرای نقشهٔ سیاسی کاردینال ریشلیو یعنی ایجاد وحدت فرانسه و رساندن حدود آن بمرزهای طبیعی قدیم بود و این منظور باتصرف کشورهای پست یعنی بلژیك ولوگزامبورك کنونی و **فرانش کنته**[1] و **ساووا**[2] و **لرن**[3] صورت میگرفت از این جمله کشور های پست وفرانش کنته متعلق بپادشاه اسپانی بود. لوئی چهاردهم میخواست این نواحی را ببهانه اینکه حق قانونی زنش **ماری‌ترز**، دختر بزرك فیلیپ چهارم است تصرف کند. درباب لرن و ساووا هم مایل بود که آن دوناحیه را ازطریق مبادله بچنگ آرد. یعنی هردو را تصرف کند و در عوض قسمتی از حق موروثی اسپانی را بمالکین آن‌ها بدهد. ولی درانجام مقاصد خویش بطوریکه مایل بود کامیاب نشد و پس از سه جنگ بزرگ که با اسپانی وسایر دشمنان کرد فقط قسمتی از **فلاندر**[4] (واقع در شمال شرقی فرانسه) و **فرانش کنته** را بدست آورد و بقیهٔ سلطنت خویش را صرف مدافعه ازحق وراثت اسپانی وحفظ پادشاهی نوهٔ خود **فیلیپ آنژو**[5] که بنام **فیلیپ پنجم** بر تخت سلطنت اسپانی نشسته بود کرد.

---

۱ - Franche – Comté ۲ - Savoie ۳ - Lorraine

٤ - Flandre ٥ - Phillippe Anjou

۱ – جنگ تقدم ارثی

زمانی که لوئی چهاردهم سلطنت شخصی خویش را آغاز کرد (۱٦٦۱) از جملهٔ مسائل مهم سیاسی اروپا یکی مسئله وراثت اسپانی بود. چه **فیلیپ چهارم** پادشاه اسپانی بجز **شارل دوم** پسری نداشت و چون شارل علیل ورنجور بود گمان میرفت که عمرش زود بپایان خواهد رسید، ولی شارل بر خلاف این گمان پس از پدر سی و پنجسال پادشاهی کرد.

چون شارل دوم فرزندی نداشت سلطنت اسپانی طبعا بیکی از خواهران او **ماری ترز** زن لوئی چهاردهم یا **مارگریت ترز** زن **لئوپولد اول** امپراطور آلمان منتقل میشد. ولی چون **آن دوتریش** و **ماری ترز** مادر وزن لوئی چهاردهم هر دو دختران بزرگ پادشاه اسپانی بودند. او خود را درحق وراثت سلطنت اسپانی بر لئوپولد مقدم میشمرد

میراث فیلیپ چهارم اهمیت بسیار داشت. چه متصرفات وی دراروپا شامل سراسر اسپانی و جزایر **بالئار**[1] و **ساردایا**[2] و **سیسیلیا**[3] و کشور **ناپلی**[4] وناحیهٔ **میلانو**[5] و **فرانش کنته** و **کشورهای پست** بود ودرخارج اروپا نیز نزدیك نصف امریكا باكانهای زر و سیم **پرو** و **مكزيك** وقسمت بزرگی از **اوقیانوسیه** وبرخی از نواحی افریقا را در تصرف داشت.

لوئی چهاردهم بر تمام متصرفات اسپانی چشم طمع نداشت و

Napoli – ٤ Sicilia – ۳ Sardaigna – ۲ Baléares – ۱
Milano – ٥

آرزوی او فقط تصرف قسمتهای فرانسوی نشین ، مانند فرانش کنته و کشورهای پست بود . در ایتالیا هم میخواست بر قسمتی از متصرفات اسپانی دست یابد تا آنرا با نواحی **لرن و ساووا** معاوضه کند و از این راه وحدت ملل فرانسوی را صورت پذیر سازد . غیر از نواحی نامبرده حاضر بود بقیهٔ متصرفات اسپانی را در امریکا و اقیانوسیه به **لئوپولد** سپارد و بهمین سبب پس از مرگ فیلیپ چهارم (۱٦٦۵) بسفیر خود در دربار امپراطور آلمان دستور داد که در بن زمینه باوی مذاکره کند امپراطور هم پس از تردید بسیار بموجب **پیمان وین** (ژانویه ۱٦٦۸) با پیشنهاد لوئی چهاردهم موافقت کرد و لوئی از جانب رقیب خود آسوده خاطر گشت .

در همین حال شارل دوم پسر فیلیپ چهارم به قیمومت مادر در اسپانی سلطنت میکرد. لوئی چهاردهم که امیدی ببقای او نداشت در سال ۱٦٦۷ شصتهزار سپاه بسرداری **تورن**[1] بفلاندر فرستاد و آن ناحیه را بتصرف آورد .

سپس بملکه اسپانی مادر شارل دوم تکلیف کرد که تملك فرانسه را در آن ناحیه تصدیق کند و چون ملکه جوابی نداد بقصد تهدید وی سپاه دیگری بسرداری **کنده**[2] بفرانش کنته روانه کرد و آن ناحیه را نیز گرفت .

تصرف فلاندر دولتهای هلند وانگلستان را نگران ساخت چه هلندیها که استقلال را بارنج بسیار بدست آورده بودند از همسایگی دولت زورمندی مانند فرانسه میترسیدند . دولت انگلیس هم مایل

Condé – Turenne – ۱

نبود که دامنهٔ متصرفات فرانسه ازطرف شمال شرقی توسعه یابد .

پس هلند وانگلستان باتفاق دولت سوئد در سال ۱۶۶۸ در شهر لاهه اتحاد سه گانه‌ای بر ضد فرانسه تشکیل کردند واین اتحاد مقدمهٔ اتحادهای دیگری بود که از آن پس مکرر بر ضد فرانسه بسته شد . لوئی چهاردهم پیش از آنکه متحدین در اختلاف فرانسه و اسپانی فرصت مداخله یابند با اسپانی صلح کرد . بموجب این مصالحه دولت فرانسه ناحیهٔ فرانش کنته را باسپانی بازداد ولی یازده دژ از دژ های مهم فلاندر را که شهر لیل[1] هم از آنجمله بود تصاحب کرد .

۲ ـ جنگ فرانسه و هلند

مداخلهٔ دولت هلند در اختلاف فرانسه واسپانی مایهٔ خشم لوئی چهاردهم گردید وپس ازمصالحه بااسپانی درصدد بر آمد که هلندی ها را گوشمال دهد . ولی پیش از آنکه بجنگ پردازد بوسائل سیاسی میان هلند ومتحدین آن دولت جدائی افکند وازامپراطور آلمان هم باپرداختن مبلغی قول بیطرفی گرفت .

پس از آن در سال ۱۶۷۲ با ۱۲۰،۰۰۰ سپاه بر خاک هلند حمله برد . پادشاه فرانسه گمان داشت که سه روزه سراسر هلند را میتوان گرفت . ولی هلندیها با اقدامی که ناشی از کمال تهور و میهن پرستی ایشان بود مانع پیشرفت وی شدند . چنانکه پادشاه فرانسه با همه دشمنی بر اقدام شجاعانهٔ ایشان آفرین گفت .

سرزمین هلند ازرویهٔ دریاپست تراست و هلندیها قسمتی از

---

۱ – Lille

دریا را بابستن سدهای محکم خشك کرده ودر آنجا زراعت میکنند.
چون حمله فرانسویان استقلال هلندرا درخطر افکند، ملت غیرتمند آن کشور برای حفظ میهن خویش اززمین های گرانبهائی که درطول قرنها بسته شده بود چشم پوشیده سدهارا درهم شکستند وخاك میهن را باامواج خروشان سپردند. بطوری که شهرهای آباد آن بجزائری مبدل شد وفرانسویان ناچار در کنار کشوری که زیر آب نهان بود از پیشرفت بازایستادند.

بااینهمه هلندیها تقاضای صلح کردند وحاضر شدند که قسمتی ازهلند را بامقداری غرامت جنگ بفرانسه تسلیم کنند.

ولی لوئی چهاردهم ازخودپسندی درخواست ایشان رانپذیرفت.
هلندیها نیز بادلیری بسیار بدفع دشمن کمر بستند و **ویلیام درانژ**[1] رئیس دولت هلندرا بفرماندهی کل سپاه برگزیده حفظ میهن رابعهدهٔ او گذاشتند.

ویلیام درانژ جوانی دلیر ومدبر بود وتاپایان عمر با مقاصدلوئی چهاردهم مخالفت کرد. دولتهای اروپائی هم که درآغازامر ازپیشرفت سریع سپاه فرانسه نگران بودند، چون آن دلیری از ملت هلند بظهور رسید، باپادشاه فرانسه از درمخالفت درآمدند، نخست امیر **براندبورگ** و امپراطور آلمان و پس از اندك زمانی دولت اسپانی و سایر کشور های آلمانی بطرف داری هلندیها برخاستند و بر ضد فرانسه باهم متحد شدند و جنگ فرانسه و هلند بجنگ فرانسه و اروپا مبدل شد.

---

۱ - William d'orange

جنگ فرانسه بامتحدین وهلند نزدیك پنجسال دوام یافت و دراینمدت بااینکه طرفین مکرر بخاك یکدیگر تجاوز کردند نتیجه مثبتی نگرفتند. سرانجام دولت هلند درمحل **نیمگ**[۱] بافرانسه صلح کرد (اوت ۱۶۷۸) وپس ازاندك مدتی سایر متحدین هم از آندولت پیروی کرده ازدرصلح درآمدند. هلندیها گذشته از آنکه چیزی از دست ندادند بادولت فرانسه یك معاهدهٔ تجارتی بستند. ولی دولت اسپانی **فرانش کنته** ودوازده دژ از دژهای فلاندر را بفرانسه تسلیم کرد.

پس ازصلح **نی مگ** قدرت لوئی چهاردهم دراروپا بالا گرفت وشهرپاریس اورالوئی کبیر لقب کرد. مدت دهسال از ۱۶۷۸ تا ۱۶۸۸ پادشاه فرانسه دراروپای غربی حکمروای مطلق بود وچون اقتدار فراوان بر کبر وخودپسندی وی افزود بر آن شدکه دائره متصرفات فرانسه راتوسعه دهد. پس دست تصرف بربعضی نواحی همسایهٔ فرانسه که متعلق بدولتهای سوئد واسپانی وبرخی ازامرای آلمانی بوددراز کرد و بعناوین مختلف درحال صلح قسمتی ازمتصرفات دیگران را تصاحب نمود. اینگونه تجاوزات لوئی چهاردهم بازدولی را که بر عظمت دولت اوبدیده بیم وحسد می نگریستند بهم نزدیك ساخت.

۳ ـ اتحاد آگسبورگ

درسال ۱۶۸۸ ویلیام دورانژ رئیس دولت هلند نسخ **فرمان نانت** را ازطرف پادشاه فرانسه بهانه ساخت و اتحادیهٔ محکمی ازپادشاه

---

۱ - Nimégue

اسپانی ، امپراطور آلمان ، برخی از امرای آلمانی ، **دوك ساووا** و **پادشاه سوئد** برضد فرانسه بنام اتحاد **آوگسبورگ** تشکیل کرد . پس ازاندك مدتی پاپ هم بسبب اختلافی که بالوئی چهاردهم پیدا کرده بود بمتحدین پیوست .

درهمانحال چنانکه در تاریخ انگلستان گفته شد ویلیام درانر بپادشاهی آن کشور انتخاب شد ودولت انگلیس هم که تاآن زمان در جنگهای فرانسه باسایر دولتها بیطرف مانده بود وگاهی نیز بلوئی چهاردهم روی موافقت نشان میداد بپیروی پادشاه خود دراتحاد آوگسبورك شرکت جست .

لوئی چهاردهم بی آنکه متحدی داشته باشد اقدام بجنگ کرد . درین جنگها منظور او توسعهٔ کشور فرانسه نبود بلکه میخواست آنچه راکه پیش از آن بدست آورده بود محافظت کند و جیمز دوم پادشاه انگلیس راهم که مردم آن کشور خلع کرده بودندباز بسلطنت رساند . جنگ اتحاد آوگسبورك نه سال طول کشید ودر این مدت زد وخوردهای سخت میان لوئی چهاردهم و متحدین در تمام مرزهای فرانسه دوام داشت و در بیشتر جنگها فتح نصیب فرانسویان بود .

ازسال ۱۶۹۶ متحدین با فرانسه ازدرصلح درآمدند. نخست دوك ساووا که قسمتی ازکشورش بتصرف شاه فرانسه درآمده بود درخواست صلح کرد وپس از اوسایر متحدین هم کم کم حاضر بصلح شدند ، زیرا بربازرگانی هلندی ها وانگلیسیها بسبب جنگ شکست سخت وارد شده بود وانگلیسی ها نزدیك ۱۶ میلیون لیره وامدار شده بودند . امپراطور آلمان هم چون درمشرق باحریف زورمندی

مانندسلطان عثمانی دست و گریبان بود ناچار ازدرصلح در آمد.

لوئی چهاردهم بااینکه پیروزبود با دشمنان خود مدارا کرد چنانکه ویلیام درانژرا رسماً بسلطنت انگلستان شناخت‌وازبیشتر قسمتهائی هم که از زمان صلح نیمگ تصرف کرده بود چشم پوشید وفقط بتصرف شهر استراسبورك[۱] قناعت کرد.

علت مدارای لوئی‌چهاردهم بادشمنان آن‌بود که چون‌مرگ شارل دوم پادشاه اسپانی را نزدیك می پنداشت میخواست زود تر دست ازجنك کشیده امورمالی ولشکری فرانسه‌را ازنو رونقی‌دهد وخود را برای نبردهای دیگری که طبعاً برسر حق‌وراثت اسپانی پیش میآمد آماده کند و نیز مایل بود که اتحاد اوگسبورگ را هم برهم زند وبا دولتهای انگلستان وهلند درباره حق‌وراثت اسپانی و تقسیم متصرفات آن کشور پیمانهائی ببندد.

ویلیام‌سوم ورئیس دولت هلند که‌درجنگ اخیرقدرت‌فرانسه را سنجیده بودند ناچار با لوئی‌چهاردهم ازدرموافقت درآمدند و درتقسیم متصرفات اسپانی درشهرلاهه بافرانسه پیمانی‌بستند(۱۶۹۸) که بموجب‌آن قسمت بزرگی از متصرفات اسپانی بنوادهٔ او لئوپلد امپراطور آلمان که چهارساله بود داده شد ولی چون‌آن کودك در همان اوان بمرد دولتهای سه‌گانه پیمان دیگری در لندن امضا کردند (۱۷۰۰) ووراثت اسپانی‌را با تمام متصرفات‌آن غیر ازدولت ناپلی‌وجزیره‌سی‌چی‌لیا(سی‌سیل) وسرزمین‌میلانی که‌لوئی‌چهاردهم برای مبادله با ساووا ولرن لازم داشت، حق پسر دوم‌امپراطور

---

(۱) – Strasburg

ارشیدوك شارل [1] شمردند. ولی امپراطور آلمان بامیداینکه شارل دوم پادشاه اسپانی بمناسبت بستگی نزدیکی که با وی دارد تمام متصرفات خویش‌را باو خواهدبخشید ازقبول این‌پیمان خودداری کرد. شارل دوم‌هم برخلاف انتظار او برای اینکه از تجزیه کشور های خویش جلوگیری کند وآنرا درحمایت پادشاه مقتدری مانند لوئی چهاردهم قراردهد بنابر وصیت‌نامه‌ای **دوك‌دانژو** [2] نواده لوئی چهاردهم را بجانشینی خود اختیار کرد وپس از یك ماه درگذشت (نوامبر ۱۷۰۰).

چون وصیت‌نامهٔ شارل دوم بلوئی‌چهاردهم‌رسید درقبول‌ورد آن مردد ماند، چه ازلحاظ رعایت مصالح ملی بهتر آن بود که آن را نپذیرد و **پیمان لندن** را اجراکند یعنی فرانسه را بمرز های طبیعی‌رساند، ولی ازجهت حفظ منافع خاندان سلطنتی اجرای آن وصیت‌نامه که نواده‌اش را بپادشاهی وسیعترین کشور های جهان میرسانید مفیدتر وپسندیده‌تر مینمود. سرانجام مصالح‌سلطنتی‌رابر منافع ملی ترجیح‌داد ودر نوامبر سال ۱۷۰۰ رسماً سلطنت دوك‌دانژو را دراسپانی اعلام کرد.

٤ ــ جنگ وراثت اسپانی

پادشاهی **دوك دانژو** باآنکه برخلاف معاهدهٔ لندن بود، پس ازچندی ازطرف پادشاه انگلستان ودولت‌هلند وسایر دولتهای اروپائی تصدیق شد وفقط امپراطور آلمان ازتصدیق آن خودداری

---

۱ - Archiduc Charles ۲ - Duc d'anjou

کرد ، ولی ده ماه بعد اوضاع سیاسی اروپا باردیگر تغییر پذیرفت و پادشاه انگلستان که نقض **پیمان لندن** را توهینی نسبت بخود می پنداشت با امپراطور متحد شد و بسیاری از شاهزادگان آلمانی و دولت هلند هم بایشان پیوستند و باز بر ضد فرانسه اتحادیه تشکیل کردند(سپتامبر ۱۷۰۱).

ازطرفی چون لوئی چهاردهم رسماً اعلان نمود که فیلیپ پنجم پادشاه اسپانی در آتیه ازحق سلطنت فرانسه نیز استفاده میتواند کرد این مسئله موجب ایجاد اضطراب در کشور های اروپا گردید ، چه ممکن بود روزی سلطنت فرانسه واسپانی یکی شود ودولت بسیار وسیع ونیرومندی تشکیل گردد ، والبته تشکیل چنین دولتی مخالف مصالح کشورهای بزرگ اروپا بود .

جنگ وراثت اسپانی درازترین وسخت ترین جنگهای دورهٔ سلطنت لوئی چهاردهم بود . این جنگ مدت سیزده سال دوام یافت وبرای فرانسه بسیار گران تمام شد ، چه گذشته ازمرزهای خود مجبور بود که متصرفات وسیع اسپانی را هم از حملات دشمنان محفوظ دارد ولی بر خلاف امپراطور آلمان دراین زمان از حمله ترکان عثمانی فارغ شده وازطرف مشرق آسوده خاطر بود .

میدان جنگ وراثت اسپانی درایتالیا واسپانی و آلمان و کشور های پست ونواحی شرقی وشمالی فرانسه بود .

لوئی چهاردهم درآغاز جنگ باپادشاه پرتغال و دوك ساووا و امیر باویر متحدشد وسپاهیان اتریش را درچندمحل شکست داد.

ولی از سال ۱۷۰۳ بعضی از متحدینش ازاوجدا شدند و به

دشمنان پیوستند و از این تاریخ تا مدت یازده سال لوئی چهاردهم به دفاع وحفظ مرزهای کشور مشغول بود وچندین بار دراسپانی و شمال فرانسه ازدشمنان شکست یافت .

پس ازشکستهای پیاپی وظهور سرمای سخت در سال ۱۷۰۹ چون سراسر فرانسه هم گرفتار قحطی شده بـود ، لوئی چهاردهم ناچار درخواست صلح کرد . متحدین بلوئی چهاردهم تکلیف کردند ازحق وراثت اسپانی بکلی چشم پوشد وناحیهٔ الزاس وتمام دژهای شمال فرانسه را بمتحدین سپارد . پادشاه فرانسه این تکلیف را توهینی نسبت بفرانسه شمرد وباردیگر بجنگ پرداخت، ولی باز در شمال فرانسه ازسپاهیان امپراطور شکست سخت خورد و باز از درصلح درآمد . این بار متحدین باو تکلیف کردند که از **آلزاس و فلاندر** چشم پوشد ونوهٔ خودراهم ازسلطنت اسپانی خلع کند. لوئی چهاردهم بتسلیم آلزاس وفلاندر راضی بود ولی بخلع پادشاه اسپانی تن نداد . اما باز فرانسه ازجنگ نتیجه نگرفت وباآنکه سردارانش دوسال دشمن را از نزدیك شدن به پایتخت باز داشتند برای فرانسه امید فتحی نبود .

ولی درهمانحال اتفاقی روی داد که سبب کناره گیری انگلستان ازجنگ گردید وآن مرگ **ژزف اول** امپراطور آلمان جانشین لئوپلد بود. پس ازمرگ او برادرش **آرشیدوك شارل** بنام **شارل ششم** بامپراطوری رسید و درینصورت هرگاه سلطنت اسپانی از خاندان لوئی چهاردهم سلب میشد ناچار ضمیمهٔ امپراطوری آلمان می گشت واین امر برخلاف مصالح ومیل دولت انگلیس بود و البته انگلستان

که برای جلوگیری ازاتحاد آتیه وموهوم فرانسه واسپانی به جنگ پرداخته بود بچنین امر مسلمی تن نمیداد، پس دولت انگلیس از متحدین کناره گرفت وسرداران خودرا از اروپا احضار کرد.

دوسال بعد دولت هلند نیز بصلح راضی شد(۱۷۱۳) وامپراطور آلمان هم چون تنها ماند وازسپاه فرانسه در کنار رود رن شکست خورد ناچار بصلح تن داد (۱۷۱٤)

بموجب مصالحه‌ای که دردو محل **اوترخت**[۱] و **راشتاد**[۲] بسته شد اولا فیلیپ پنجم بسلطنت اسپانی ومستعمرات آن باقی ماند ولی از حقوق خود برتاج وتخت فرانسه چشم پوشید، ثانیاً امپراطور آلمان کشورهای پست ونواحی میلان وساردنیا وناپل را ازمتصرفات اسپانی درایتالیا تصرف کرد. ثالثاً دوك ساووا جزیرهٔ سی‌چی‌لیا را متصرف شد. رابعاً دولت انگلیس از اسپانی امتیازات بازرگانی فراوان در مستعمرات آندولت تحصیل کرد وجزیرهٔ **می‌نورك**[۳] از جزایر بالئار را باتنگهٔ جبل‌الطارق ازاسپانی و **ارض جدید و آکادی**[٤] راکه مدخل کانادا بود ازفرانسه گرفت.

بنابراین جنگ وراثت اسپانی بنفع دولت انگلیس تمام شد چه آندولت ازاین تاریخ دراروپای غربی فرمانروای مطلق گشت و مقدمات سیادت دریائی خودرا فراهم ساخت. ولی دولت فرانسه از آن جنك هیچگونه فایده‌ای نبرد وقبول وصیت نامه شارل دوم مایه بدبختی فرانسه گردید.

---

۱ – Utrecht   ۲ – Rastadt   ۳ – Minorque   ٤ – Acadie

اوضاع فرانسه از مرگ لوئی چهاردهم تا پادشاهی لوئی شانزدهم

لوئی چهاردهم پیش از مرگ، نوادهٔ خود پسر **دوك دوبورگونی**[۱] راکه بنام لوئی پانزدهم جانشین وی گردید ولیعهد کرده بود وچون درگذشت (۱۷۱۵) لوئی پانزدهم پنجسال بیشتر نداشت.

لوئی چهاردهم دروصیت نامهٔ خود نیابت سلطنت فرانسه را تا هنگامی که ولیعهدش بسن رشد رسد، بهیئتی سپرده و اعضاء آن را صریحاً معین کرده بود وبرادرزاده وداماد خویش **دوك دورلئان**[۲] را بریاست آن هیئت برگزیده بود.

ولی دوك دورلئان باموافقت پارلمان پاریس وصیت نامهٔ اورا باطل کرد وخود زمام امور کشوررا دردست گرفت.

اوضاع مالی فرانسه در این زمان دراواخر سلطنت لوئی چهاردهم، چنانکه پیش از این هم اشاره کرده‌ایم، مالیه سخت درعسرت افتاد وخزانه کشور تهی شد. هنگام مرگ لوئی چهاردهم دولت فرانسه نزدیك سه میلیارد لیور وام داشت در صورتیکه جمع درآمد دولت درسال از ۷۵ میلیون لیور نمیگذشت وچون این مبلغ برای پرداخت ربح وامها نیز کفایت نمیکرد خزانه همه سال برای پرداختن هزینه کشور وربح وامهای دولت درحدود ۶۵ میلیون لیور کم داشت.

---

۱ - Duc de Bourgogne ۲ - Duc d'orléans

ازسه میلیارد وام مذکور نزدیك بدو میلیارد وامهای ثابت دولت بود که طلبکاران حق مطالبهٔ آنرا نداشتند وسالی۸۶میلیون ازوامهاوجوهی بود که دولت موقتاً وام گرفته وپرداخت آنرا درمدت کوتاه معینی تعهد کرده بود. طلبکاران دربرابر طلب خود از دولت اسنادی در دست داشتند که مثل اسکناسهای کنونی بجای وجه نقد بکارمیرفت ودردست مردم میگشت.

برای اصلاح امور مالی کشور ورهانیدن دولت از بار سنگین وامها چندتن ازمدیران مالیه بدآن شدند که ورشکست بودن دولت را اعلام کنند، ولی هیچیك ازیشان حاضر نشد که مسئولیت چنین بی عدالتی واجحافی را بگردن گیرد. سرانجام دولت چارهٔ دیگری اندیشید که در بی‌انصافی نظیر چارهٔ نخستین بود یعنی اعلان کرد که طلبکاران باید اسنادی‌را که دربرابر طلب خود دردست دارند برای رسیدگی وتصدیق ارائه کنند، ولی فقط دویست میلیون سندتازه بایشان باز داد وازاینرو دوثلث ازوامهای خودرا باطل کرد

نقشهٔ لاس ـ درسال ۱۷۱۶ یکی ازاهالی اسکاتلند موسوم به **ژان لاس دولوریستن**[۱] که بسببی محکوم باعدام شده وازمیهن خویش گریخته بود. برای اصلاح امورمالی فرانسه نقشه‌ای کشید. نقشه‌او آن بود که چندتن از توانگران وسرمایه داران کشور بنگاهی بنام بانك تشکیل دهند و باعتبار دارائی خود برگهائی چاپ و منتشر سازند که مثل اسکناسهای امروزی بجای مسکوك رائج شود وبانك در هرموقع وجه آن برگهارا نقداً تأدیه کند. منظور لاس آن بود که

---

۱ - Jean Lass de Lauriston

چون این برگها باعتبار موسسین بانك رواج یافت و جای مسکوك راگرفت بوسیله آنها وامهای دولتی را بپردازد.

بانك لاس در سال ۱۷۱٦ باشش میلیون لیور سرمایه تاسیس شد که یك چهارم آن وجه نقد و سه چهارم برگهای چاپی بانگ بود. این برگها بسبب سبکی و سهولت نقل وانتقال بزودی درمیان مردم رواج یافت، وچون ادارات دولتی هم آنها را بجای وجه مالیات می پذیرفتند روز بروز اعتبار آنها زیادتر شد ومعاملات بانك رو بترقی نهاد. سرانجام بانك لاس که در آغاز کار بنگاهی خصوصی بود رسماً ببانك دولتی مبدل شد ولاس بممیزی کل دارائی (مالیه) فرانسه منصوب گردید.

تاسیس شرکتهای تجارتی - لاس مقاصد ونقشه‌های دیگری هم داشت که تاسیس بانك مقدمه آن‌ها بود. از آنجمله برای ترقی بازرگانی وتوسعه کارهای صنعتی وازمیان برداشتن وامهای دولت شرکتی بنام **شرکت مغرب و میسی سی پی** بنیان نهاد (۱۷۱۷) که از آن پس بشرکت **هند غربی** معروف شد. این شرکت حق انحصاری مستعمره تازه **لویزیانا**[۱] راکه درزمان لوئی چهاردهم درجنوب امریکای شمالی بتصرف فرانسه در آمده بود، باحق تملك زمینهائی که از آن پس در اطراف رود می سی سی پی کشف شود از دولت گرفت. سپس حق بازرگانی انحصاری شرکت هند شرقی وچین را نیز خرید (۱۷۱۹) و امتیاز زدن سکه و فروش توتون ونمك و وصول مالیاتهای غیر مستقیم را هم بر امتیازات خود افزود.

---

۱ - Louisiana

چون انتشار داشت که از شرکتهای بازرگانی هندغربی و شرقی سود بسیار بدست خواهد آمد و کانهای زر و احجار کریمه در لویزیان پیدا شده است ، مردم ازپی خرید سهام شرکت ها برخاستند و بسبب کثرت خریداران بهای هریك ازسهام که پانصدلیور بود تابیست هزار لیور ترقی کرد .

ولی دراواخر سال ۱۷۱۹ که سود شرکتها میان صاحبان سهام تقسیم شد ،معلوم گشت که درآمد هرسهمی ازصدیك بهای آن بیشتر نیست . پس ارزش سهام بهمان سرعتی که بالا رفته بود تنزل کرد و حتی برخی ازمردم محتاط درصدد برآمدند که برگهای بانك را هم بوجه نقد تبدیل کنند، ولی چون بانك دربرابر برگهائی که دردست مردم بود وجه کافی نداشت تنزل بهای آن برگها نیز بجائی رسید که برگ پانصد لیوری را بدویست لیورهم نمیخریدند. بنابراین نقشه لاس بورشکستن دولت وبدنامی وی منتهی شد وخوداوناچار ازفرانسه به ایتالیا گریخت و آنجا درفقر وتهی دستی جان داد .

نقشه های لاس گرچه منجر بورشکستن دولت شد خالی ازفایده نبود . چنانکه نزدیك ۳۵۰ میلیون لیور ازوامهای دولت بدستیاری نقشه های اوپرداخته شد وتاسیس شرکت ها دراصلاح وترقی امور صنعتی و تجارتی بسیارمفید افتاد، توجه شرکت بزمینهای لویزیان هم مایه آبادانی ورونق بازار معاملات فرانسه و امریکا گردید .

پادشاهی لوئی پانزدهم ـ درسال ۱۷۲۳ چون لوئی پانزدهم بسن رشد رسید . دوره نیابت سلطنت فیلیپ دورلئان پس ازهفت سال بپایان آمد ولی برای اینکه باز زمام امور رادردست داشته باشد نخست

شخصی را که مطیع فرمان وی بود بصدراعظمی بر گزید و پس از اندك زمانی خود شخصا مقام صدارت را اختیار نمود. ولی مرگ مهلتش نداد و در همانسال ناگهان در گذشت.

لوئی پانزدهم پس از مرگ دوك درلئان در پادشاهی استقلال یافت و چندی بعد شخصی بنام **فلوری**[1] را به صدارت گماشت.

فلوری در کودکی لوئی پانزدهم آموزگار وی بود و شاه اورا بسبب اخلاق ساده وطبع ملایمش دوست میداشت. دوران صدارت **فلوری** نزدیك ۱۷ سال دوام یافت و در این مدت شاه واقعی فرانسه او بود، فلوری در دوره صدارت خود در اصلاح امور دارائی فرانسه کوشش بسیار کرد، در سیاست خارجی هم هوا خواه صلح و آسایش بود و تامیتوانست از جنگ و خونریزی اجتناب میکرد، این وزیر در سال ۱۷۴۳ در گذشت.

اخلاق لوئی پانزدهم - لوئی پانزدهم هنگام مرگ فلوری سی وسه سال داشت، اخلاق او بسبب آمیزش بادرباریان متملق که از کودکی اورا درس خودخواهی و نخوت داده بودند بسیار ناپسند بود، بامور کشوری کمتر توجه میکرد و بیشتر اوقات خودرا بشکار و عیاشی و آسایش میگذرانید، بهمین سبب مردم فرانسه که در آغاز امر دوستدار وهوا خواه وی بودند کم کم ازو متنفر شدند و بسبب شکستهای گوناگونی که در نتیجه بی کفایتی او در سیاست خارجی بفرانسه وارد شد، کینه اورا در دل گرفتند.

پس از مرگ فلوری لوئی پانزدهم در حقیقت پادشاهی فرانسه

---

۱ - Fleury

رابچندتن ازمعشوقه‌های خویش سپرد وانتخاب وزیران وعمال دولتی را باختیار ایشان نهاد،



لوئی پانزدهم

محبوبه‌های معروف وی سه نفر بوده اند: دوشش دو شاتورو[1] ومارکیز دوپمپادور[2] وکنتس دوباری[3].

اوضاع مالی فرانسه در زمان لوئی ۱۵ و سیاست خارجی او. اوضاع مالی فرانسه درزمان لوئی پانزدهم مانند زمان نیابت سلطنت سخت مشوش بود. قسمت مهمی از درآمد کشور همه سال صرف جشنها ومیهمانیهای شاه ومحبوبه‌های وی وساختن قصرها وعمارات تازه میشد. درزمان سلطنت این پادشاه نزدیك ۳۵۰ میلیون لیور فقط دربنای عمارات تازه بکاررفت. باآنکه جمع تمام درآمد کشور درسال از ۱۴۷ میلیون لیور نمی گذشت مصارف سالانه دربار قریب ۷۰ میلیون لیور بود ومحبوبه‌های شاه نیز هریك جداگانه مبالغ هنگفتی برای خود میگرفتند.

---

۱ - Duchesse de Chateauroux

۲ - La Marquise de Pompadour

۳ - Contesse de Barry

دولت فرانسه در دوران پادشاهی لوئی پانزدهم در سه جنگ بزرگ جانشینی لهستان ووراثت اطریش و جنگ هفت ساله شرکت جست که شرح هر یك در فصلهای دیگر خواهد آمد. در جنگ هفت ساله تمام مستعمرات بزرگ خویش را که مهمترین آنها کانادا و هندوستان بود ازدست داد و تنها سودی که ازاین جنگها برد ناحیه لرن وجزیره کرسیکا یا کرس[1] بود، ناحیه لرن را بموجب قرار دادی که درپایان جنگ وراثت اسپانی منعقد شده بود تصاحب کرد ولی جزیره کرس را که اساساً باهالی بندر ژن[2] (ژنوا) تعلق داشت، از بیم آنکه مبادا دولت انگلیس در ضمن جنگهای هفت ساله سپاهی بدانجا فرستد و کناره جنوبی فرانسه را درخطری بزرك افکند، بتصرف آورد.

---

۱ – Corsica (Corse)   ۲ – Genova

فصل چهارم

اوضاع روسیه در قرون جدید

۱ - اوضاع روسیه پیش از قرن هجدهم

در آغاز قرن هفدهم روسیه را بنام پایتخت آن مسکو کشور **مسکوی**[۱] میگفتند، مردم این کشور از نژاد اسلاو بودند و مذاهب **ارتدکس**[۲] داشتند واصول تمدن‌راازمردم روم‌شرقی آموخته‌بودند روسیه‌در آن زمان‌ازشمال‌محدود بودباقیانوس منجمدشمالی‌ودریای سفید وازمغرب بنواحی کنارهٔ بالتیك ازمتصرفات سوئد ولهستان وازجنوب بخاك عثمانی که تمام کرانه دریای سیاه را درتصرف‌داشت بنابرین روسیه‌ازهیچ راهی جز ازراه اقیانوس منجمدشمالی که‌هشت ماه ازسال یخ می‌بندد نمیتوانست با اروپای غربی مربوط شود .

دولت‌مسکوی‌بحکم‌همسایگی‌باقبائل زردپوست آسیاوطوائف مغول‌همیشه مورد حملات ایشان بود، تاقرن‌پانزدهم ساکنین نواحی شرقی روسیه بخانان مغول خراج میدادند .

پیش ازقرن پانزدهم درسرزمین روسیه نزدیك شصت دولت کوچك وجود داشت ولی امرای این دولتها همگی از امیر شهر **کی‌یف** که ام البلاد روسیه محسوب میشد اطاعت میکردند در قرن چهاردهم چون‌شهر **کی‌یف** بتصرف کشور لیتوانی درآمدومسکونیز مرکز دینی کشور ومقر کشیش‌بزرگ‌شد امیرمسکوبرامرای دیگر برتری یافت و لقب امیرالامرائی گرفت .

---

۱ - Moscovie   ۲ - Orthodoxe

امرای مسکو کم کم بر قدرت خویش افزودند و دولتهای کوچك اطراف را کاملا مطیع ساختند و در اواخر قرن پانزدهم یکتن از یشان موسوم به **ایوان سوم**[۱] یاایوان بزرك بقدری اقتدار یافت که از خراج دادن بخان مغول خودداری کرد(۱۴۸۵) و نوهٔ او **ایوان چهارم**(۱۵۳۳ ـ ۱۵۸۵) هم که بواسطه خونخواری زیاد **ایوان مخوف**[۲] معروفست در سال ۱۵۴۷ خودرا **تسار**[۳] یعنی قیصر خواند و کشورهای کنارهٔ **ولگا**[۴] رااز تصرف مغول بیرون آورد و بر آن شد که از مغرب نیز دامنه متصرفات خودرا بدریای بالتیك رساند ولی از عهده دولتهای سوئد و لهستان بر نیامد.

در آغاز قرن هفدهم خاندان ایوان منقرض شد و زمام سلطنت روسیه مدت ۱۵ سال در دست غاصبین و کسانیکه خود را بدروغ از خاندان ایوان میشمردند بود سرانجام در سال ۱۶۱۳ یکی از بستگان **ایوان مخوف** که **میخائیل رومانوف**[۵] نام داشت بسلطنت رسید و این شخص مؤسس سلسله **رومانف** است که تاسال ۱۹۱۷ بر روسیه حکومت کردند.

در روسیه تساررا پدر رعایا وسایه خدا میخواندند ودر کشور اختیارات نامحدود داشت.

تساران مسکوی معمولا در کاخ **کرملین**[۶] که از کاخهای عالی مسکواست ودرزمان ایوان سوم ساخته شده اقامت داشتند واز آن جا اراده شخصی خود را بوسیله فرامینی که به **اوکاز**[۷] معروف بود بر رعایا تحمیل میکردند.

Volga. – ٤ Tsar. – ٣ Iwan le Terrible. – ٢ Iwan III. – ١
Oukases. – ٧ Kremlin. – ٦ Michel Romanoff. – ٥

افراد سپاه روسیه مانند سپاهیان قدیم عثمانی تمام عمر در خدمت نظام بسر میبردند و معیشت ایشان یا از زمینها واملاکی که تسار بایشان می بخشید و یا از کارهائی که هنگام بیکاری پیش میگرفتند فراهم میشد.

مردم روسیه مرکب از دو طبقه بودند یکی طبقه اشراف یا **بویارد**[۱] و دیگری طبقه روستائیان یا **موجیك**[۲] وچون بازرگانی کشور بیشتر بیهودیان که در روسیه بسیار بودند انحصار داشت طبقه متوسطی در آنکشور یافت نمیشد.

زمینهای روسیه تماماً در تصرف اشراف بود افراد این طبقه بسیار تن آسان و زشتخو وخشن بودند و از دسترنج برزگران زندگی میکردند. برزگران روسیه همه مانند روستائیان قرون وسطی حق نداشتند از املاکی که در آنجا زراعت میکردند بیرون روند، واین امر از اواخر قرن شانزدهم یعنی از سال ۱۵۹۷ مرسوم شده بود چه در آن زمان چون بیشتر کشاورزان روسیه املاك کشور را رها کرده و بامید تحصیل ثروت بزمین های سیبری میرفتند ایوان بوریس **گودونف**[۳] تسار روسیه برای اینکه از مهاجرت ایشان جلوگیری کند فرمانی صادر کرد واز آن پس خروج روستائیان را از املاکی که در آن زراعت می کردند ممنوع ساخت.

روحانیان در روسیه طبقهٔ مشخصی نبودند واز لحاظ جهل و تعصب دینی وموهوم پرستی باعامه مردم تفاوتی نداشتند. تعصب افراد این طبقه چنان بود که جمعی از ایشان چون یکی از پادشاهان روسیه

---

۱ - Boiards. ۲ - Moujiks. ۳ - Boris Godounoff.

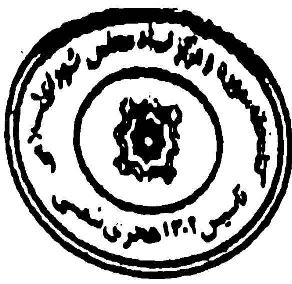
موسوم به **آلکسیس رومانف**[۱] (۱۶۴۵-۱۶۷۸) باموافقت پیشوای دینی بزرک روسیه کتاب مقدس را که بسبب سهو نساخ در آن اشتباهات و واغلاطی پدید آمده بود تصحیح کرد از قبول نسخه تصحیح شده استنکاف کردند واز مذهب ارتدکس کناره گرفتند وبدین سبب پیشوای دینی بزرگ روسیه آنانرا **خارجی**[۲] خواندودولت باایشان بدرفتاری بسیار کرد، معهذا دست ازعقیده نکشیدندواخلاف ایشان تاپیش از حکومت کنونی هم درروسیه عقاید پدران خودرا پیروی میکردند.

تمدن روسی چون از تمدن روم شرقی گرفته شده بود بدان شباهت زیاد داشت و مخصوصاً چون از قرن پانزدهم **ایوان بزرگ** بایکی ازبرادرزادگان آخرین پادشاه روم شرقی **کنستانتین**[۳] سیزدهم مزاوجت کرد تمدن رومی درروسیه نفوذ بسیار یافت چنانکه بیشتر کلیساها وعمارات قدیم آن کشور تقلید سبك بناهای روم شرقی است.

اخلاق مردم روسیه هم باخلاق ملل شرقی آنزمان شبیه بود اهالی مسکو همگی زلف دراز وریش بلند داشتند ولباسهای دامان دار فراخ که نشانهٔ تن آسائی است میپوشیدند زنان روسی نیز مانند زنان قدیم شرقی در خانها روزگاری به بیکاری میگذرانیدند وچون از خانه خارج میشدند روی خود را در حجابی پنهان میداشتند رفتار مردان با زنان بسیار سخت و ناپسند بود. میخائیل رومانف و پسرش **آلکسیس** و نواده اش **فه ئودر**[۴] (۱۶۷۸ تا ۱۶۸۲) اندکی بتمدن اروپائی متوجه شدند ومهاجرت مردم کشورهای غربی اروپا

۱- Alexis Romanoff. ۲- Raskolniks.

۳- Constantine XIII ۴- Feodor



را بروسیه تشویق کردند ضمناً در صدد بر آمدند که میان روسیه و دولتهای بزرگ اروپا مثل فرانسه وانگلیس روابط سیاسی برقرار کنند و بدین قصد سفیرانی بدربار پادشاهان این کشورها فرستادند در همانحال از پی وسعت دادن کشور و راه یافتن بدریای آزاد برخاستند وشهرهای **اسمولنسک**[۱] و **کی‌یف** راباقسمتی از زمینهای کنارهٔ چپ‌رود **دنی‌پیر**[۲] ازتصرف لهستان بدراوردند و این فتوحات بیشتر در دورهٔ پادشاهی آلکسیس که تا حدی باصلاحات دینی و اجتماعی هم متمایل بود صورت گرفت . چنانکه میتوان او را پیشوای اصلاحات تازه ای که چندی بعد بدست پطرکبیر انجام گرفت دانست .

۲ - اوضاع روسیه در قرن هجدهم

در قرن هجدهم اوضاع سیاسی و اجتماعی روسیه تغییر بسیارکرد همانطورکه در ضمن اوضاع این کشور در قرن هفدهم اشاره کردیم دولت روسیه پیش از سلطنت خاندان **رومانف** دولتی ناتوان و از حیث اخلاق و آداب اجتماعی شبیه ببرخی از ملل آسیائی بود در قرن هجدهم از پرتو وجود پادشاهان کاردانی مثل **پطرکبیروکاترین دوم** روسیه قدرتی حاصل کرد و درزمرهٔ دولتهای بزرگ‌اروپا داخل شد. توانست باهمسایگان نیرومندی‌مانند سوئد وعثمانی که تاآنزمان برآنکشور تسلط داشتند مصاف دهدوقسمتی از متصرفات آندو دولت را ضمیمه خاك خویش سازد همچنین

---

۱ - Smolensk   ۲ - Dniepr

توانست که بنیروی تدبیر وسیاست دولت لهستان‌را از میان بردارد وازآنسو نیز بر متصرفات خویش بیفزاید.

مقدمات سلطنت پطر کبیر - پطر کبیر فرزند **تسارآلکسیس میخائلویچ** وبرادر **فئودور** سومین تسار خانواده رمانف بود.

فئودور دوبرادر داشت یکی پانزده ساله بنام ایوان ودیگری سه‌ساله بنام‌پطر که ازمادری‌دیگر بوجود آمده‌بود. ایوان‌ناتندرست و سفیه بود ولی پطر هوش سرشاری داشت. علاوه برین دو برادر فئودررا خواهری بود بنام **سوفی**[1] که دختری جاه طلب وخودخواه بود چون فئودر درگذشت و ازاو فرزندی نماند امرا و اشراف روسیه یا **بویاردها** بر آن شدندکه پطر را بسلطنت بردارند و مادر او را تاپسرش بسن رشدنرسیده‌است نایب‌السلطنه شناسند ولی‌سوفی شورشی‌برانگیخت وایوان برادر **پطر** را هم در سلطنت با وی شریک شمرد وخود به‌نیابت‌سلطنت نشست (۱۶۸۲).

سوفی پس‌از رسیدن بمقام نیابت‌سلطنت برادرخود پطررا از قصر سلطنتی **کرملین** خارج کرد واورا بقریه‌ای درنزدیکی مسکو که درجوار محلهٔ بیگانگان بود فرستاد.

خروج از قصر کرملین که فی‌الحقیقه زندانی باشکوه بود درپرورش روحی واخلاقی پطر تأثیر بسیار کرد.

پطر در اقامتگاه تازهٔ خود باچندتن ازبیگانگان دوستی گزید وبسبب آمیزش با بیگانگان اندکی بتمدن کشورهای غربی اروپا آشنا شد وچون بخدمات لشگری اشتیاق فراوان داشت جمعی

Sofie - ۱

از کودکان همسال خویش وجوانان خارجی را گرد آورد و ازایشان دسته سپاهی ترتیب داد .

این سپاه کوچك پس ازهفت سال صورت لشکری آراسته گرفت که میتوان آنرا منشاء و اساس سپاه منظم روسیه در قرون بعد شمرد ، پطر سپاه خودرا غالباً بعنوان بازی بجنگهائی مشغول میکرد و گاه آن جنگهای کودکانه بصورت نبردهای واقعی درمیآمد چندتن مجروح و کشته میشدند . ولی سوفی بر کارهای برادر وسپاه کوچك او بدیدهٔ بی‌اعتنائی مینگریست و اعمال اورا ازجملهٔ بازیهای کودکانه میشمرد .

سلطنت پطر -سوفی چون هفت سال بعنوان نیابت سلطنت بر روسیه حکومت کرددر صدد بر آمد که حکمروائی خویش را تاپایان عمر ادامه دهد و برادر را از سلطنت محروم کند ولی پطر باسپاه آراسته خویش بمخالفت او برخاست و چون موافقان سوفی هم او را ترك گفتند بآسانی برخواهر مسلط شد و او را در صومعه زندانی کرد و خود رسماً بسلطنت نشست (سپتامبر ۱۶۸۹) .

پطر پس از آن هم که به پادشاهی رسید با بیگانگان ترك مراوده نکرد و درضمن معاشرت با ایشان تا حدی بطرز زندگانی مردم کشورهای غربی اروپا پی برد و چون اندکی بزبانها و علوم آن کشورها آشنا بود سخت فریفته تمدن تازه مغرب گردید و مصمم شد که حتی‌الامکان رعایای نیم وحشی خویش را بدان تمدن رهبری کند .

مقاصد پطر . برای اینکه ملت روسیه بتمدن ملل غربی اروپا آشنا

شود لازم بود که با آن ملل مربوط گردد و این امر بسبب وضع سیاسی روسیه امکان ناپذیر مینمود زیرا دولت سوئد زمینهای کناره دریای بالتیك مانند **لیونی**[۱] **و استونی**[۲] **والگری**[۳] و فنلاند را در تصرف داشت ومیان روسیه ودریای مذکور سدی کشیده بود. دولت عثمانی هم بر نواحی مصب رود **دنی‌پیر و دن**[٤] حکمروائی میکرد وراه دریای سیاه را بروی روسیه بسته بود. دولت لهستان نیز روسیه را از اروپای مرکزی جدا کرده بود در اینصورت بر پطر واجب بود که بگفته خود او در میان دیوار هائی که دولتهای سوئد و لهستان وعثمانی گرد روسیه کشیده بودند بطرف ملل غربی اروپا پنجره ای باز کند.

بنا بر این پطر دو وظیفهٔ دشوار داشت یکی تغییر وضع اجتماعی و طرز زندگانی مردم در داخل کشور و دیگری تبدیل وضع روسیه از لحاظ سیاست خارجی.

اخلاق و اوصاف شخصی پطر - پطر مردی قوی هیکل و بلندقامت وزورمند بود ودر تحمل رنج وخستگی یگانه عصر خود بشمار میرفت. از کار و کوشش فرسوده نمیشد و پیوسته در هیجان و حرکت بود. گاه در سربازخانه بترتیب امور لشکری اشتغال داشت و گاه در کارخانهای کشتی سازی شخصاً بنجاری میپرداخت یا درساختن شهرها دخالت مینمود زمانی باسلمانیان در تراشیدن ریش یا باخیاطان در کوتاه کردن لباس مردم کهنه پرست ومتعصب روسیه کمك میکرد و گاه باجلادان در شکنجه کردن وسر بریدن مقصرین شرکت میجست.

۱ - Livonie ۲ - Esthonie ۳ - Ingrie ، ٤ - Don

غالباً بظواهر فریفته میشد وبحقایق امور نمیپرداخت . بهمین
سبب در اخذ تمدن اروپا تناسب آنرا با اخلاق و روحیات رعایای



پطر کبیر

خویش رعایت نکرد واعمال اودر گرفتن تمدن بیشتر بظاهر سازی

وتقلید شباهت داشت، در کارها بسیار بیصبر و کم حوصله وعجول بود وبتنظیم وترتیب ومتانت عقیده نداشت ولی درعوض درثبات عزم وکوشش یگانه بود. ازشکستهای پیاپی دلسرد نمیشد وبرانقلابات داخلی وقعی نمیگذاشت. معروف است که چون چندین بارازسپاه سوئد شکست یافت گفت «سپاهیان سوئد چندی مارا شکست خواهند داد ولی ماعاقبت ازشکست خوردن بسیارطریقهٔ شکست‌دادن را از ایشان خواهیم آموخت.»

بزرگترین صفت پطر آن بود که جز خدمت بمیهن منظوری نداشت و زندگانی و فکر و نیروی خود را در انجام این منظور بکارمیبرد. زندگانی‌او بسیارساده بود وچون‌بجای‌خواهر بسلطنت نشست میراث هنگفت پدر را بکشور بخشید و خود بمزرعهٔ کوچکی که‌هشتصد رعیت‌داشت قناعت کرد. امر معاش اوازدرآمد این مزرعه و حقوق ناچیزی که از دولت میگرفت میگذشت. گاه حقوق دیوانی را دربرابر شغلی که درنجارخانهٔ دولتی پذیرفته‌بود میگرفت‌ودرین‌هنگام ماهی۲٦٦ روبل (نزدیك۱۷۰۰ریال) داشت. ماهی٤۰روبل (نزدیك۲۵۰ریال) هم بعنوان‌حقوق لشکری‌ازصندوق وزارت جنگ دریافت‌میکرد وچون در سال ۱۷۰۷ برتبهٔ سرهنگی رسید این حقوق ٤٦۰ روبل (در حدود ۲۹۰۰ ریال) شد و چون درآمد اوکفاف مصارف‌سلطنتی رانمیدادغالباً بالباس ژنده وچکمهٔ مندرس و جوراب وصله‌خورده‌حرکت‌میکردوازضیافتهای درباری احتراز میجست. درآمد دولتی را تنها در اصلاح امور کشوری و لشکری بکارمیبرد وبهمن‌سبب توانست دراندك زمانی برای‌روسیه

سپاه منظم و نیروی دریائی کافی فراهم سازد.

جنگ پطر بادولت عثمانی و تصرف بندر ازف. پطر در سال پنجم سلطنت خویش بر آن شد که بهر وسیله باشد میان روسیه و اروپا راهی باز کند و چون از نیروی دولت سوئد بیم داشت حمله بخاك عثمانی را مناسب تر شمرد. ازطرفی چون دولت عثمانی شهر قسطنطنیه مرکز دینی فرقه ارتدکس را بتصرف داشت در جنگ باعثمانی احساسات مذهبی مردم روسیه نیز پشتیبان وی بود پس در سال ۱٦۹۵ از راه خشکی بر بندر **آزوف**[۱] (واقع در مصب رود **دن**) تاخت ولی از ترکان شکست یافت ناچار عقب نشست یکسال بعد از راه دریا بآن بندر حمله کرد و آنرا گرفت (ژوئیه ۱٦۹٦).

جنگهای پطر بادولت سوئد. دولت سوئد تاپایان قرن هفدهم تقریباً تمام کنارهٔ دریای بالتیك را از کشورهای روسیه و پروس و لهستان و دانمارك گرفته وچنانچه گوستاوادولف هنگام سلطنت خویش آرزو داشت دریای بالتیك را بدریاچه‌ای سوئدی تبدیل کرده بود، در پایان قرن هفدهم پادشاهی سوئد بجوانی هفده ساله رسید که **شارل دوازدهم** نام داشت (۱٦۹۹) دولتهائیکه در جنگهای پیشین خود بادولت سوئد نواحی کناره بالتیك را از دست داده بودند بگمان اینکه اکنون حریف ایشان کودکی بیش نیست موقع را برای بازگرفتن نواحی ازدست رفته مساعد پنداشتند و برضد دولت سوئد همداستان شدند بموجب پیمانهائی که در مسکو و کپنهاك بسته شد پطر کبیر تسار روسیه و **اگوست دوم** پادشاه لهستان و **فردریك چهارم** پادشاه دانمارك

---

۱ - Azoff

سپاهیان خود را برای حمله به متصرفات سوئد آماده ساختند (۱۶۹۸-۱۷۰۰)

نخست پطر لشکر بسرزمین لیتونی کشید و دژ معروف **ناروا**[1] را محاصره کرد ولی بر خلاف گمان سلاطین نامبرده شارل دوازدهم جوانی هوشیار وبی‌باك و دلیر بود و باحملات پیاپی و سریع خود دشمنانرا در اندك مدتی از پای در آورد چنانکه در ماه مه ۱۷۰۰ ناگاه با سپاهی شهر کپنهاك را محاصره کرد و فردریك چهارم را مجبور ساخت که از در صلح در آید و از متحدین خویش جدائی گیرد سپس با نه هزار سوار به دژ **ناروا** که در محاصره پطر بود متوجه شد و بیك حمله چهل هزار سپاه روس را در هم شکست و آن دژ را از محاصره نجات داد.

پس از فتح نار وا شارل دوازدهم بجای اینکه وارد خاك روسیه شود وبطرف مسکو راند متوجه لهستان گردید ومدت شش سال از ۱۷۰۱ تا ۱۷۰۶ با اگوست دوم مصاف داد وسرانجام او را ازپادشاهی برداشت و کسی را بنام **استانیسلاس لسکزینسکی**[2] بجای او نشانید (۱۷۰۴).

دراینمدت پطر موقع رامغتنم شمرده بر نیروی خویش میافزود و پادشاه لهستان را در برابر شارل تقویت میکرد.

پطر برای اینکه بر سپاه روسیه بیفزاید بنظام وظیفه توسل جست وبرای تهیه توپ ناقوسهای کلیساها را آب کرد وچون نیروی خود را کامل و مستعد دید بکناره بالتیك حمله برد و نواحی **انگری** و **لیتونی** و **استونی** را تسخیر کرد (۱۷۰۱-۱۷۰۴) و درسال

---

۱ - Narva ۲ - Stanislas Leczinski

۱۷۰۳ در کنار رود **نوا**[1] شهر سن پطرزبورغ[2] و دژ معروف **کرنشتاد**[3] را بنیان نهاد.

جنگ پلتاوا - شارل پس از آنکه اگوست را از سلطنت لهستان



شارل دوازدهم

۱ - Neva ۲ - Saint Petersbourg ۳ - Kronstadt

خلع کرد واستانیسلاس را بجای وی نشاند با۳۳ هزار سپاه بر روسیه تاخت پطر نخست ازدر صلح در آمد و حاضر شد تمام ولایاتی را که در کنارهٔ بالتیك تسخیر کرده است بدو بازدهد، مشروط بدانکه شارل یکی از بندرهای آندریارا بروسیه سپارد ولی شارل بدین امر راضی نشد و باوجوابی سخت داد .

پطر برای اینکه دشمن را ناتوان سازد بحیله ای متوسل شد یعنی از پیش شارل بداخل روسیه گریخت و در راه هر چه غلات و آذوقه بود ناچیز کرد . سپاهیان سوئد که ازدنبال لشکر پطر میتاختند سرانجام بسبب کمی آذوقه و درازی راه فرسوده و درمانده شدند وشارل ناچار بجای آنکه بطرف مسکورود متوجه **اوکرن** وجنوب روسیه گردید درهمانحال جمعی از سپاهیانش در کنار رود **دنی پیر** بسختی شکست یافتند وچندین هزار نیز ازسرما تلف شدند . چون شارل نزدیك دژ **پلتاوا**[۱] رسید از ۳۳هزار سپاهش چهارده هزار تلف شده بودند و از توپهای او چهار عراده بیش باقی نمانده بود . در چنین حالی پطر باشصت هزار سپاه و ۷۲ توپ در رسید و جنگی سخت میان دو سپاه در گرفت سپاهیان سوئد جملگی کشته یا اسیر شدند ولی شارل بعلت زخمی که ده روز پیش از آن برداشته بود گریخته بخاك عثمانی پناه برده بود .

جنگ **پلتاوا** کاخ اقتدار و عظمت سوئد را واژگون کرد وموجب قدرت ووسعت امپراطوری روسیه شد واروپارا بادولت توانای تازه‌ای روبرو ساخت .

Poltava – ۱

جنگهای دیگر پطر با دولت عثمانی

در ماه نوامبر ۱۸۱۰ دولت عثمانی بتحریك شارل دوازدهم باروسیه ازدرجنگ درآمد، پطر هم بگمان اینکه مسیحیان عثمانی باویاری خواهند کرد وارد خاك دشمن شدو باتهور بسیار پیش راند ولی ناگاه باجمع فراوانی ازسپاه ترك که در عدد پنج برابر لشکر او بودند مصادف گشت وشکست وهلاك خودرا معاینه دید ولی ازفساد اخلاق ورشوه خواری سران دشمن استفاده کرد وبکمك زن خود کاترین که تمام جواهر واندوخته خویش را بدوسپرد دویست هزار روبل نزد وزیراعظم عثمانی فرستاد واو رابصلح راضی کرد وبموجب پیمانی که میان دودولت بسته شد پطر وسپاهش ازخطر رهائی یافتند وبندر آزوف باردیگر بتصرف دولت عثمانی درآمد (ژوئیه ۱۷۱۱).

تقسیم متصرفات سوئد - پس از جنگ پلتاوا پطر سرزمین فنلاند و جزایر **الاند**[۱] را هم ازسوئد گرفت . در همانحال اگوست پادشاه لهستان نیز بکشور خود بازگشت و استانیسلاس را منهزم ساخت و بار دیگر بسلطنت نشست . فردریك گیوم اول پادشاه پروس هم ناحیه **پومرانی**[۲] (**پومرن**) را تصاحب نمود و پادشاه دانمارك بتهیه کشتی پرداخت تابرخاك سوئد حمله برد .

بااینهمه شارل دوازدهم از خاك عثمانی بیرون نمیرفت ومی کوشید که سلطانرا باردیگر بجنگ روسیه برانگیزد ولی چون در سال ۱۷۱٤ ازدولت عثمانی نومیدشد ازپناهگاه خود گریخت و در صدد برآمد که بکمك دولت اسپانی سرزمین نروژ را از دانمارك

Pomern – ۲   Aland – ۱

بگیرد ولی در نخستین جنگی که میان دودولت روی داد کشته شد (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸)

پس از شارل خواهرش **اولریك الئونور**[1] بجای وی نشست و بادولتهای لهستان وپروس ودانمارك ازدر دوستی در آمدومتصرفات ایشان راتصدیق کردو درسال ۱۷۲۱هم آنچه راکه پطر در کنار بالتیك گرفته بود رسما باو تسلیم نمود .

مسافرتهای پطر - پطر پس ازتسخیر بندر آزوف درسال ۱۶۹۷ بقصد مشاهده تمدن اروپای غربی راه سفرپیش گرفت وبنام پطر **میخائیلویچ** قسمتی از آلمان وهلند راسیاحت کرد وچهارماه در کارخانهای کشتی سازی ونجاری هلند مشغول کار بود واز آنجابانگلستان و اتریش سفر کرد .

درین سفرپطر جمع کثیری از مهندسین ومعماران وافسران ودریانوردان وپزشکان هلندی وانگلیسی را استخدام کرد وبروسیه فرستاد تاهریك درفن خود آموزگار ملت وی باشند .

سفردوم پطر درسال ۱۷۱۶ آغازشد درین سفر نیز کشور های آلمان ودانمارك وهلند راگردش کردوبفرانسه رفت ومیخواست با فرانسه پیمانی سیاسی ببندد ، ولی باین مقصود نرسید .

خدمات پطر - اقداماتیکه پطر کبیر دررهبری روسیه براه تمدن یا بگفته خوداو درتبدیل شکل روسیه کرد مبتنی بر نقشهٔ اساسی و صحیحی نبودو این امر غالبا بر اثر هوی وهوسها واحتیاجات آنی صورت گرفت . درباب تغییر اوضاع اجتماعی واخلاق قدیمی ملت روس پطر

---

۱ - Ulrique Eléonore

معتقد بود که « باید ملت روسیه را که چون گله جانوران است بلباس آدمی در آورد » بهمین سبب در سال ۱٦۸۹ فرمانی صادر کرد وریش وزلف وقبای بلند را ممنوع ساخت وبمردم روسیه پنجسال مهلت داد که صورت ظاهر ولباس خود را تغییر دهند و نیز امر کرد که زنان روسیه حجاب از رخ بر گیرند و از خانه نشینی احتراز جسته مانند اروپائیان بامردان معاشرت کنند (۱۸۱۸) .

بامور اقتصادی و کشاورزی و بر هیختن کانهانیز توجه خاص داشت. درزمان او ترعه های بسیار کنده شد و در حدود دویست کارخانه بر پا گشت ودائره کشاورزی وبازرگانی توسعه یافت ومدارس چندمانند **مدرسه دریا نوردی و مدرسه جراحی و مدرسه مهندسی** تأسیس شد اما چون شاگردان این مدارس از معلومات مقدماتی بی نصیب بودند از آنها فائده قابلی بدست نیامد .

پطر سراسر کشور را بدوازده استان و هراستان را بچندین شهرستان تقسیم کرد وبرای هراستان حاکمی معین نمود حکومت مرکزی مرکب از شورای دولتی یاسنا و ده وزارتخانه بود وتمام امور کشور بوسیله آنها حل وعقد میشد .

ریاست روحانیون روسیه تازمان پطر باپطریق بزرگ بود که از طرف کشیشان انتخاب میشد پطر این مقام را برانداخت واز روحانیان انجمنی بنام مجمع **سن سی نود**[1] تشکیل کرد ونماینده‌ای هم از طرف خود بآن انجمن فرستاد وازاینراه زمام اداره روحانی کشوررا نیز

Saint Synode – ۱

دردست گرفت و آنرا وسیله اجرای مقاصد خویش ساخت.

درسازمان نظامی روسیه هم تغییرات فراوان داد و سپاه کشور را بسبك آلمان تربیت کرد. در پایان سلطنت او عدهٔ سپاه روس گذشته از قزاقان نزدیك ۹۴ هزارتن بود و از این جمله ۵۸ هزار پیاده و ۳۶ هزارسوار بودند. مبالغ کثیری نیزدرتهیهٔناوگان جنگی بکار برد. و عده کشتیهائی‌راکه ازخردوبزرگ‌درزمان‌پطر ساخته شده است ازهزار بیشتر نوشته‌اند.

بنای شهرسن‌پطرزبورغ بزرگترین‌دلیل عزم وارادهٔ استوار پطرکبیر است.

محلی‌راکه پطر برای‌ساختن‌این شهر برگزید زمینی‌باتلاقی بود که‌شعبهٔ رود نوا ازاطراف آن بدریای‌بالتیك‌میریخت درین ناحیه هیچگونه وسائل ساختمان وجود نداشت وناگزیر بایستی همه‌چیز را ازخارج وشهرهای دوردست تهیه کنند. کارگران بنای این‌شهر همه ازجمله روستائیان روسیه بودند که بزور بدانجا بردند و بکار گماشتند وچون درآن سرزمین وسائل آسایش نبود چندین هزار تن‌ازیشان تلف شدند. ساختمان شهر درسال ۷۰۳آغاز شدو خانه های نخستین آنرا باچوب ساختند ولی درهمانحال پطر فرمان داد که هرکس‌جزدرشهر سن پطرز بورغ بنائی ازسنگ بسازدمحکوم بتبعید خواهدگشت وبموجب این‌فرمان هریك ازتوانگران ناگزیر بود درآنجا خانه‌ای‌دواشکوبه برپاکند. خوداوهم دوقصر بزرگ بنیان‌نهاد ومهندسینی برای‌اتمام شهر ازکشورهای بیگانه‌استخدام کردوسرانجام بنیروی‌ثبات عزم‌وهمت وزور درچنان محل‌نامناسبی

شهری زیبا برپاساخت .

پطر درسیاست گناهکاران ومخالفین خود بسیار سنگدل بود چنانکه درسال ۱۶۹۷ چندین هزار تن ازمردم روسیه راکه هنگام سفر او باروپا بتحریك خواهرش صوفی سربشورش برداشته بودند کشت وجمعی ازایشان رادرمیدان سرخ شهرمسکو بدست خویش سر برید وحتی امرداد که زنان وکودکان ایشانرا ازمسکو تبعید کردند درسال ۱۷۱۸ نیز پسر بیست وهشت سالهٔ خود **آلکسیس** راکه نهانی باافکار پدر مخالفت داشت واز ترس او از روسیه گریخته بود پس از دستگیر شدن محکوم باعدام نمود وپنج روز بیاپی درحضور خویش اوراشکنجه کرد وعاقبت بضرب تازیانه هلاك ساخت .

اقدامات پطر و رفتار سخت او از لحاظ سیاسی بحال روسیه بسیار مفید افتاد بطوریکه درپایان سلطنت او آن کشور درزمرهٔ دولت های بزرگ اروپا درآمد ولی از جهت تمدن تأثیر قابلی نکرد وبا آنکه ملت روسیه درظاهر بملل اروپای غربی شباهت یافته بود در اخلاق واقعی وصفات وروحیات ملی وطبیعی افراد آن تغییر فوق العاده‌ای حاصل نشده بود .

مرگ پطر- پطر چون پسر خود آلکسیس رابسبب نافرمانی کشته بود ونمیخواست که فرزند او بامپراطوری روسیه رسد درسال ۱۷۲۱ قواعد قدیم وراثت پادشاهی روسیه را ملغی کرد وفرمانی صادر نمود که بموجب آن تساران روسیه از آن پس درتعیین ولیعهد خود مختار وآزاد میشدند ولی در ۲۸ ژانویه سال ۱۷۲۵ ناگهانی در ۵۳ سالگی درگذشت وفرصت آنکه جانشین خودرا تعین کند نیافت .

جانشینان پطر - پس از مرگ پطر زنش کاترین که از رخت شوئی بدانمقام رسیده بود بیاری یکی از درباریان موسوم به **منچیکوف**[1] ملکه یاامپراطریس روسیه شد و شانزده ماه پادشاهی کرد ولی دربن مدت امپراطور واقعی روسیه منچیکوف بود پس از مرگ کاترین سلطنت به **پطر دوم** پسر آلکسیس که کودکی دوازده ساله بود رسید واوهم پس از سه سال پادشاهی در گذشت (۱۷۲۷-۱۷۳۰) .

پس از وی امپراطوری به **آنادوشش دو کورلند**[2] دختر ایوان پنجم برادر پطر کبیر رسید واوده سال پادشاهی کرد (۱۷۳۰ - ۱۷٤۰)

بعداز او **ایوان ششم** نواده ایوان پنجم که کودکی دوساله بود بسلطنت نشست امایکسال بعد دسته‌ای از مردم روسیه وافراد سپاه کودتا کردندو دختر دوم پطر کبیر و کاترین راکه **الیزابت** نام‌داشت بسلطنت برداشتند . الیزابت مدت ۲۱ سال بر روسیه حکمروائی کرد این زن برخلاف پدر بسیار ملایم طبع و خوشخوی ورحیم دل بود چنانکه دردوره پادشاهی خود هیچکس را بجرم سیاسی نکشت و چون بفرانسه توجه خاص داشت دردوره امپراطوری اوفرانسویان در روسیه نفوذ بسیار یافتند و زبان فرانسه زبان دوم در درباریان گردید گرچه الیزابت درامور سیاست خارجی قریحه و استعداد فوق‌العاده نداشت دولت روسیه درسیاست اروپامداخلات مؤثر کرد واتحاد آن دولت با اتریش بطوریکه درفصول بعد خواهیم گفت درجنگهای هفت‌ساله تأثیر بسیار نمود .

Anna Duchesse de Courlande – ۲ Mentchikoff – ۱

الیزابت خواهر زاده خود پطر سوم را که از طرف پدر آلمانی بود بجانشینی بر گزید و پس از وی آن جوان بسلطنت نشست پطر جوانی خمار و بیهوش بود و چون آلمانی نژاد بود برروسیه و مردم آن بدیده حقارت مینگریست حتی زمانیکه میان **فردریك دوم** و روسیه آتش جنگ روشن بود پطر آرزو داشت که فردریك غالب گردد و چون بامپراطوری رسید بی درنگ بافردریك صلح کرد و سپاه روسیه را باختیار او گذاشت تا بوضع سپاه پروس تربیت کند.

سلطنت کاترین دوم

سلطنت پطر شش ماه بیشتر دوام نکرد زن او کاترین که شاه زاده‌ای آلمانی و بسبب هوش واستعداد بسیار مورد کینه وحسد شوی بود بپادشاهی نشست وپطر را بدستیاری هواداران خود هلاك ساخت کاترین چون بامپراطوری رسید سی‌وسه سال داشت سی‌وسه سال نیز بر روسیه حکمروانی کرد. این زن بسیار باهوش وجسور وجاه‌طلب بود. غالباً روزی پانزده ساعت کارمیکرد و هیچگاه از انجام مقاصد خود مأیوس نمیشد. برای اینکه بر شهرت خویش در کشورهای غربی اروپا بیفزاید بانویسندگان و مشاهیر فرانسه مانند **ولتر**[۱] و **دیدرو**[۲] و **دالامبر**[۳] بمکاتبه پرداخت وایشان را وسیلهٔ شهرت خویش ساخت.

درسالهای نخستین سلطنت ازنمایندگان طبقات مختلف روسیه انجمنی تشکیل کرد که عدهٔ افراد آن ششصد نفر بود و آن انجمن را بتهیهٔ قانونی که مبتنی بر اساس آزادی سیاسی ودینی ومساوات باشد

---

۱ – Voltaire   ۲ – Diderot   ۳ – D'Alembert

مأمور ساخت وخود نیز مقدمه‌ای بر آن قانون نگاشت.

بااینکه کاترین خودرا هواخواه آزادی و برابری نشان میداد درزمان اورعایای روسیه بیش‌ازپیش گرفتار رنج و مشقت و اسارت شدند.

جلسات انجمنی که برای وضع قانون نامبرده تأسیس کرد دویست بار تشکیل شد ولی از آن نتیجه مثبتی بدست نیامد. بعلاوه کاترین بموجب احکامی چندروستائیان را ازحق تظلم مستقیم بپادشاه محروم ساخت وبمالکین اجازه‌داد که بارعایای خودهر گونه می‌خواهندرفتار کنند وحتی آنان را مانند بردگان بفروشند.

یکی از کارهای مفید کاترین جلب مهاجران بیگانه بروسیه بود. چه میخواست نواحی کم جمعیت کشوررا مسکون سازد بهمین لحاظ در آلمان وکشورهای غربی اروپا مأمورین مخصوص داشت که مردم را بمهاجرت بروسیه دعوت وتشویق میکردند. هرکس که به روسیه مهاجرت میکرد ازطرف دولت خانه‌ای کوچك باقطعه‌زمینی وسیع‌وچندگاو وگوسفندباافزار کاربا‌و میدادندوپس‌ازده‌سال‌توقف درروسیه آن خانه وزمین‌از آن وی‌میشد بدین‌ترتیب قسمت‌جنوبی روسیه‌آبادشدونزدیك دویست شهر وقصبه خرد وبزرگ در آنجا ایجاد گردید.

دیگر ازاقدامات مفید کاترین بنای دژ وزرادخانهٔ خرسن[1] در کنار رود دنی‌پیر و دژ سباستوپول[2] درراس شبه جزیرهٔ کریمه‌بود واینکار بدستیاری یکی ازافسران ومحارم وی موسوم به پوتمکین

Sebastopol – ۲ Kherson – ۱

که مردی باهوش و کاردان بود صورت گرفت .

سیاست خارجی کاترین - کاترین هم مانند پطر میکوشید که تامیتواند روسیه رابارو پای غربی نزدیك کند و دیواری را که ترکان عثمانی از یکطرف میان روسیه و مدیترانه و دولت لهستان از طرف دیگر میان روسیه و اتریش و آلمان کشیده بودند از میان بردارد مقصود دوم او پس از تجزیهٔ لهستان میان پروس و اتریش و روسیه چنانکه در فصلهای بعد خواهد آمد آسان انجام گرفت ولی در مقصود نخستین کامیاب نشد و نتوانست بمدیترانه راه یابد . معهذا در نتیجهٔ جنگ بزرگی که بادولت عثمانی کرد شبه جزیره کریمه و کنارهٔ شمالی دریای سیاه را از قفقازیه تارود دنی پیر ضمیمهٔ روسیه ساخت . کاترین در سال ۱۷۹٦ در گذشت .



فصل پنجم

اوضاع دولت پروس در قرن هفدهم و هجدهم

تشکیل دولت پروس ـ دولت پروس که از قرن هفدهم در ردیف دولتهای بزرگ اروپا وارد گشت و در قرن نوزدهم سراسر آلمان را مطیع خویش ساخت، در آغاز امر از سه ناحیهٔ مختلف تشکیل می یافت یکی **براندبورگ**[1] و دو دیگر دوک نشین **پروس** و دوک نشین **کلو**[2] سرزمین براندبورگ از زمان شارلمانی از جملهٔ نواحی مرزی یا باصطلاح تاریخی چنانکه در تاریخ قرون وسطی باید دید از جمله **مرز**[3] هائی بود که آن پادشاه برای جلوگیری از حملات قبایل **اسلاو** در کنارهٔ چپ رود **الب**[4] تأسیس کرد و آنرا **مرز کهن**[5] میخواندند. در قرنهای دهم و دوازدهم نیز قسمتی از نواحی میان رودهای **الب** و **ادر**[6] و قطعه‌ای از نواحی کنارهٔ راست رود اخیر هم ضمیمهٔ آن گردید و سرزمین وسیع **براندبورگ** تشکیل یافت و از زمان **شارل چهارم** امپراطور آلمان بموجب فرمانی که آن پادشاه بعنوان **فرمان زرین**[7] صادر کرد رسماً از جملهٔ حوزه‌های انتخابی آلمان گردید[8] (۱۳۵٦)

---

۱ - Brandebourg. ۲ - Cléves. ۳ - Marche. ٤ - Elbe.
۵ - La Vieille Marche. ٦ - Oder. ۷ - La Bulle d'Or

۸ ـ حوزهٔ انتخابی یا (Electorot) بقسمتهائی از امپراطوری آلمان گفته میشد که امیران آنها بعنوان **انتخاب کننده** یا **کورفورشتن** (Kurfursten) در انتخاب امپراطوران آلمان حق رای داشتند. چنانکه در تاریخ قرون وسطی باید دید

درمیان اراضی آلمان سرزمین براندبورگ ازهمه بی‌حاصلتر وبیسودتر بود . سراسر این ناحیه را زمینهای بی‌حاصل ونیزارها و مردابهای وسیع فراگرفته بود وقسمتهای مزروع و مفید آن اهمیت قابلی نداشت ولی ازلحاظ جغرافیائی بسبب اینکه میان دورودبزرگ **الب** و**ادر** واقع بود ویگانه راه ارتباط نواحی غربی وشرقی آلمان و کشورهای کوهستانی جنوب آلمان بادریاهای بالتیك وشمال محسوب میشد .

ناحیه **پروس** (پروس) هم پوشیده ازجنگلهای بزرگ کاج و باتلاقهای وسیع بود ومثل **براندبورگ** ازجملهٔ ولایاتی شمرده میشد که بعنوان مرز برای جلوگیری ازتجاوز قبائل **اسلاو** تأسیس شده بود . ساکنین این ناحیه که خارج ازامپراطوری آلمان وهمسایهٔ دولت

چون پس از مرگ **کنراد** (Conrad) اول درسال ۹۱۹ امپراطوری آلمان انتخابی گشت دو کها با امرای چهارگانه **ساکسن** و**بایرن** و **فرانکن** و **شواب** درانتخاب امپراطور صاحب رأی و اختیار شدند و در زمان **اتن اول** (Otton-I) اسقفهای شهر های **مینتز** (مایانس) (Maintz) و **ترو** (Tréves) و **کلن** (Köln) (کلنی) نیز دراین امر حق رأی یافتند . درقرنهای بعد بسبب تغییرات سیاسی آلمان در امیران انتخاب کننده هم تغییراتی حاصل شد وچنانکه درمتن اشاره شده است سرانجام درسال ۱۳۵۶ شارل چهارم امپراطور آلمان بموجب **فرمان زرین** شاهزادگان **پالاتی نا** (Palatina) و **براندبورگ** و **ساکسن** و**بهم** و اسقفان **مینتز** و **ترو** و **کلن** را رسما امیر انتخاب کنندهٔ آلمان شمرد . پس از آن باز درعده امیران نامبرده تغییراتی پدید آمد . بطوریکه در سال ۱۸۰۳ عدهٔ ایشان بده رسید که تنها یکی که اسقف **رگنسبورگ** (Regensburg) بود جنبهٔ دینی داشت ودیگران امرای **بهم** و **بایرن** و **سالزبورگ** و **بادن** و **ورتمبرگ** و **هسن کاسل** (Hessen Cassel) و **هانور** و **ساکسن** و **براندبورگ** بودند .

لهستان بود مرکب از دو قوم جنگجو بنام **سواران شمشیر دار**[۱] و **سواران توتونی**[۲] بودند و دیر زمانی میان ایشان و دولت لهستان زد و خورد ونزاع بود . سرانجام در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم قوم توتونی مغلوب لهستان شدند و از سال ۱۴۶۶ گردن باطاعت آن دولت نهادند و در قرن شانزدهم رئیس ایشان **آلبرت براند بورگ**[۳] که از خاندان **هوهنسولرن**[۴] بود بمذهب **لوتر**[۵] در آمد و باتبعیت لهستان دوک نشین پروس را تأسیس کرد (۱۵۲۵) .

دوک نشین کلو در مغرب آلمان بود وررود راین[۶] (رن) از میان آن میگذشت و باآنکه در وسعت بپروس وبراندبورگ نمیرسید برخلاف آندو حاصلخیز و پرسود وازحیث تمدن در ردیف کشورهای غربی اروپا بود .

نواحی سه گانهٔ نامبرده بتدریج از قرن پانزدهم تا قرن هفدهم بتصرف خاندان هوهنسولرن در آمد و ازمجموع آنها دولت پروس تشکیل یافت .

خاندان هوهنسولرن ـ نسب این خاندان به **تاسی لون**[۷] نامی که کنت **سولرن** لقب داشت و درحدود سال ۸۰۰ میلادی در گذشت میرسد .

درسال ۱۲۷۳ یکی از نوادگان تاسی لون بنام فردریک سوم چون هنگام انتخاب **رودلف دوهابسبورگ**[۸] امپراطور آلمان باو خدماتی

---

۱ - Chevaliers Porte Glaives. ۲ - ChevaliersTeutonigues.
۳ - Albert de Brandeburg. ۴ - Hohenzollern.
۵ - Luther. ۶ - Rhin. ۷ - Tassillon.
۸ - Rodolphe de Habsburg

کرده بود از طرف آن پادشاه بمقام **کنتی نورمبرگ**[1] رسیدو حکومت نورمبرگ درخانواده وی موروثی شددرسال ۱۴۱۱ یکی از اخلاف **فردریک** سوم موسوم به **فردریک ششم** که معاصر با **سی گیسموند دو لوکزامبورگ**[2] امپراطور آلمان (۱۳۱۱تا۱۴۳۸) بودمبلغی بامپراطور وام داد ودرعوض امپراطور حوزهٔ انتخابی براندبورگ را درسال ۱۴۱۵ بدوبخشید. پس از آن چنانکه پیش ازاین اشاره کردیم یکی دیگر ازافرادابن سلسله دوک نشین پروس را تشکیل کرد و بر متصرفات آن خاندان افزود درسال ۱۶۰۹ **ژان سی گیسموند** امیرانتخاب کننده براندبورگ ازخاندان هوهنتسولرن دوک نشین **کلو** را نیز بواسطه وصلتی که بادوک آن ناحیه کرده بود بارث برد ودر ۱۶۱۸ دوک نشین پروس را نیز از طریق ارث برمتصرفات خویش اضافه کرد و در این تاریخ نواحی براندبورگ وپروس و **کلو** همگی درتصرف یکتن از افراد خاندان هوهنتسولرن درآمد.

ژان سی گیسموند درسال ۱۶۱۸ درگذشت وحکومت بپسرش ژرژویلهلم رسید.

ژرژمردی بی اراده وتن آسان وبیهوش وشرابخواربود و در زمان او براندبورگ روبویرانی نهاد.

پس ازمرگ ژرژویلهلم درسال ۱۶۴۰ پسرش فردریک ویلهلم در مقابل خساراتی که از جنگهای سی ساله دیده بود زمین های **پمرن شرقی**[3] (پمرانی) رادر کنارهٔ چپ رود **ادر** و نواحی **ماگدبورگ**[4]

---

۱ – Nuremberg   ۲ – Sigismond de Luxemburg
۳ – Pomern (Poméranie)   ۴ – Magdeburg

و **هالبرشتات**[۱] و **میندن**[۲] را در کنار وزز تصرف کرد و با گرفتن این نواحی سرزمین **براندبورگ** تا حدی با پروس و کلو در مشرق و مغرب ارتباط و نزدیکی یافت .

فردریك ویلهلم - فردریك ویلهلم بر خلاف پدر امیری کاردان و هوشمند و عاقل و با تدبیر بود وجز حفظ استقلال دولت خویش و توسعه کشور منظوری نداشت از مفیدترین کارهای او یکی کوشش در توحید سازمان اداری و سیاسی قسمتهای مختلف کشور و یکی جلب مهاجر از کشورهای بیگانه و آباد ساختن متصرفات خود بود پیش ازاو مردم هریك از نواحی تابع مانند براندبورگ و کلو و پروس مجلسی از نمایندگان خویش تشکیل میدادند که مأمور نظارت در امور مالی و وصول مالیات بود چنانکه امیر نمیتوانست از درآمد هیچیك از نواحی تابع خود در امور عمومی کشور استفاده کند علاوه بر این چون دوك نشین پروس چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم تابع لهستان و براندبورك و کلو تابع امپراطور آلمان بودند امرای **هوهنتسولرن** در حقیقت در هیچیك از اراضی تابع خویش استقلال کامل نداشتند .

فردریك ویلهلم نخست در طرز وصول مالیاتها و امور مالی نواحی مختلف کشور مداخله کرد و دست انجمنهای محلی را ازاین امر کوتاه ساخت و با گرد آوردن درآمد کافی توانست در اندك مدتی ۲٤۰۰۰ سپاه فراهم سازد سپس بجلب مهاجران از کشورهای همسایه پرداخت و یکسال پیش از نسخ **فرمان نانت** در فرانسه اعلانی خطاب بپیروان مذهب پرتستان انتشار داد بدینمضمون که امیر منتخب

Minden - ۲ Holberstadt - ۱

براندبورگ کسانی راکه مایل باشند بکشور او مهاجرت کنند با کمال میل میپذیرد و هزینهٔ سفر ایشان رامیدهد و ده‌سال از هر گونه مالیاتی معاف میدارد و بایشان خانه و ملك و کار عطا میکند. در نتیجه این اقدام بیست هزار تن از فرانسویان پرتستان مذهب بناحیهٔ براندبورگ رفتند و شهر برلین راکه پایتخت **فردریك ویلهلم** بود آباد کردند و نخستین کارخانهای صنعتی رادر آنجا دائر نمودند.

در سیاست خارجی‌هم فردریك ویلهلم مهارت بسیار نشان داد چون درزمان او دو دولت لهستان و سوئد باهم در جنگ بودند و قلمرو حکمروائی فردریك درمیان آندو دولت بود، فردریك باکمال چالاکی گاه با این و گاه با آن ساخت و از هر دو استفاده کرد. چنانکه پادشاه لهستان اورا ازتابعیت خویش معاف نمود وحکومت مستقل اورا بر سرزمین پروس تصدیق کرد و این امر مقدمهٔ سلطنت مستقل خاندان **هوهنستولرن** گردید.

فردریك ویلهلم درجنگهائی هم که در زمان لوئی چهاردهم میان فرانسه و هلند روی داد مداخله کرد و بحمایت مردم هلند بر خاست و عموم دولتهای اروپا را غیر از دولت سوئد بر ضد لوئی چهاردهم برانگیخت.

ششماه بعدهم برمتصرفات سوئد تاخت و سرزمین **پمرن** (پومرانی) رااز آندولت گرفت ولی پس‌ازصلح **نیمگ** لوئی چهاردهم مجبورش کرد که آنجا را بپادشاه سوئد بازدهد.

فردریك اول و تحصیل پادشاهی پروس – فردریك ویلهلم‌در سال۱۶۸۸ درگذشت‌وپسرش **فردریك اول** بجای او‌نشست فردریك

برخلاف پدر تجمل دوست وخودخواه بود وبهیچوجه در افزودن سپاه وبدست آوردن ثروت کوششی نکرد یگانه مقصودوی آن بود که عنوان پادشاهی پروس را برای خود تحصیل کند و باآنکه در انجام این مقصود مبالغ هنگفتی بامپراطور آلمان داد تا سال ۱۷۰۰ کامیاب نشد چون دراین تاریخ جنگ وراثت اسپانی آغاز گشت ولئوپلد امپراطور آلمان برای اینکه بررقیب زورمندخویش لوئی چهاردهم فائق آید بمال وسپاه احتیاج بسیار داشت ده هزار سپاه ونزدیك شصت میلیون فرانك ازو گرفت وبموجب **پیمان تاج** اجازه داد که‌عنوان‌پادشاهی پروس برخود گذارد (۱٦نوامبر ۱۷۰۰) ازین زمان فردریك عنوان پادشاهی اختیار کرد و دولتهای بزرگ اروپاهم بنابرپیمان **او ترخت** پادشاهی اوراتصدیق کردند .

سلطنت فردریك ویلهلم اول - فردریك اول در سال ۱۷۱۳ درگذشت و پادشاهی پروس بپسرش فردریك ویلهلم اول که بیست وپنجساله‌بود رسیدفردریك‌ویلهلم خوی سربازی داشت‌وازتجملات درباری‌وتشریفات‌سلطنتی‌بیزاربودچنانکه درنخستین روزپادشاهی از صدتن پیشخدمت‌خاص خودنود وشش تن راجواب گفت واسبان وکالسکه‌ها وجواهر سلطنتی را بمزایده فروخت ولی دوماه پس‌از جلوس دوفوج بمب‌انداز برسپاهیان پروس افزوده بود .

فردریك ویلهلم اول‌هم مثل جدش مهاجرت بپروس‌را تشویق نمود بدین تدبیر ۳۲۲ قریه ویازده شهر تازه در کشور ایجاد کرد و چون از کودکی بزندگانی سربازی خوگرفته بود در راه افزودن سپاه کوشش بسیار کرد و دراندك زمانی عدهٔ سربازان پروس راکه

هنگام مرگ پدرش ٤٥ هزار بود به ۸۳ هزار رسانید و بهمین سبب اورا **رواسرژان**[۱] که **شاه‌نظامی** ترجمه باید کرد لقب داده بودند.

سپاه پروس تازمان فردریك‌ویلهلم ازافراد داوطلب یاسربازان سایر دولتها که‌ازخدمت به کشورخود گریخته بپروس میرفتند تشکیل مییافت ولی‌چون نگاه‌داری‌اینگونه سپاه‌هزینه‌بسیارداشت فردریك ویلهلم تمام افراد کشور را موظف بخدمت سربازی نمود یعنی در حقیقت مسبب وواضع خدمت نظام ملی و اجباری که آنزمان امری تازه وبی‌سابقه‌بود گردید وازاینراه باهزینهٔ کم لشکری‌فراوان که‌در حسن انتظام‌وچالاکی وآزمودگی هم بی نظیربود فراهم‌ساخت.

فردریك‌ویلهلم‌باوجود اینکه سپاهی نیرومند وفراوان‌داشت بهیچگونه جنگ سختی نپرداخت فقط هنگامیکه سپاهیان سوئد در **پلتاوا**[۲] ازبطرکبیر شکست یافتند وشارل دوازدهم بخاك عثمانی گریخت چون میدان **پمرن** ازحریف خالی بود بدانجا حمله برد (۱۷۱۵) وقسمتی‌ازآن ناحیه رابتصرف آورد.

پادشاهی فردریك‌دوم — بزرگترین‌پادشاهان پروس درقرن هجدهم‌فردریك دوم است که معاصر بالوئی پانزدهم ولوئی شانزدهم پادشاهان فرانسه بود و مدت ٤٦ سال از ۱۷٤۰ تا ۱۷۸٦ بر پروس حکمروائی کرد ودولت کوچك پروس راباکشورهای بزرگ‌اروپا برابر ساخت.

فردریك دوم درجوانی برخلاف پدر بشعر وموسیقی عشق و توجه بسیار داشت وروح نظامی وخشونت آمیز پدر رانمی‌پسندید،

---

۱ – Le Roi Sergent

بهمین سبب فردریك ویلهلم اول که بصنایع زیبا توجهی نداشت و از علوم و فنون بی نصیب بود وفلاسفه را خالی از حقیقت و معنی میشمرد از پسر ناخرسند بود وپیوسته اورا در مطالعه کتب و خواندن آثار شعرا وفلاسفه تقبیح وتحقیر میکرد وحتی گاه درانظار مردم باچوب میزد. درنتیجهٔ بدرفتاری پدرفردریك بر آن شد که ازپروس بگریزد وبانگلستان نزد جرج دوم خال خویش رود . ولی پدرش ازین قصد آگاه شد واورا بایکی ازافسران بنام کات[1] که درفرار فردریك باوی همراه وهمداستان بود بدادگاه نظامی فرستاد ومخصوصاً میل داشت که او را بعنوان فرار ازخدمت سربازی محکوم بمرگ سازند ولی دادگاه ازصدور چنین حکمی خودداری کرد پس فردریك ویلهلم پسر را ازخدمت نظامی خارج نمود ودردژی بزندان افکند وفرمان داد تا دوست او کات راکه دادگاه بزندان همیشگی محکوم کرده بود پیش چشمش سر بریدند(۱۷۳۰) .

فردریك نزدیك دو سال در زندان بسر برد وچون آزاد شد باردیگر بارتبهٔ سرهنگی بخدمت نظام درآمد وسالی چند بدین شغل باقیماند، سرانجام پدرش باواجازه داد که چندی بدلخواه خویش بسر برد . پس فردریك برلین را ترك گفت ودریکی ازدژهای دور از پایتخت منزوی گردید .

دراین دژ فردریك بیشتر اوقات خودرا صرف مطالعهٔ کتب علمی وحکمتی ومکاتبه بانویسندگان بزرگ زمان مانند ولتر وامثال وی میکرد و زبان فرانسه راکه بدان اشتیاق بسیار داشت میآموخت .

---

۱ - Katt.

سرانجام درماه مه ۱۷٤۰ پدرش درگذشت وپادشاهی پروس در ۲۸ سالگی باهشتاد هزار سپاه آماده و نه میلیون فرانك وجه نقد بدو رسید .

سیاست خارجی فردریك - فردریك دوم از آغاز پادشاهی برای توسعه متصرفات پروس درصدد بر آمد که از طرفی قسمت پروس لهستان را بتصرف آورد واز طرف دیگر سرزمین **سیلزی** (شلیزین) رااز دولت اتریش بگیرد برای انجام اینمقصود مدت ۲۳ سال از آغاز پادشاهی تاسال ۱۷٦۳ ، بادولتهای اتریش وفرانسه وروسیه مصاف دادو چنانکه درفصلهای بعدخواهیم گفت سرانجام بمقاصد خود نائل گشت وبلقب کبیر ملقب گردید .

درسیاست خارجی فردریك بهیچوجه پای بند پیمان ودوستی وانصاف نمیشد ودرراه حفظ منافع دولت خویش ازپیمان شکنی و نیرنگ و دروغ بیمی نداشت میگفت که در امور سیاسی باید از موقع استفاده کرد وپای بند برخی قیود اخلاقی نباید بود .

خدمات فردریك بپروس - فردریك پس از آنکه بر اثر جنگهای سخت بنیروی دلیری و ثبات عزم دولت لهستان را تجزیه کرد و سرزمین سیلزی را بتصرف آورد بجبران زیانهائی که از جنگهای متمادی بپروس رسیده بود پرداخت ولی بازپیش ازهر کار باصلاح سپاه وتهیهٔ لوازم جنگ همت گماشت سپس بجلب مهاجران توجه کرد ودر اندك زمانی سیصد هزار مهاجر از کشورهای بیگانه بکشور خود برد وبدستیاری ایشان نهصد قریه تازه آباد گشت .

برای اصلاح امور کشاورزی نیز بسیاری از باتلاقهای وسیع پروس را خشك کرد و بیش ازپانصد هزار متر مربع برزمینهای زراعتی

افزود وصنایع را نیز تشویق نمود و کارخانهای مختلف ومدارس بسیار تأسیس کرد .

باری درنتیجهٔ ٤٦ سال پادشاهی او جمعیت پروس سه‌برابر و وسعت خاك آن مضاعف گردید . عدهٔ سپاهیان نیز از هشتاد هزار بصدوشصت هزار رسیدوچون در۱۷ ماه اوت ۱۷۸٦ درگذشت مبلغ ۱۷۰۰ میلیون فرانک نقد درخزانه داشت .

فصل ششم

اوضاع اتریش در قرن هیجدهم

دولت اطریش در آغاز قرن هیجدهم از آرشیدوك نشین اطریش و دولت نشینهای **استیری**[1] و **کارینتی**[2] و **کارنی یول**[3] و کنت نشین **تی رل**[4] تشکیل یافته بود و کشورهای دوگانه **بوهم** و **مجارستان** (هنگری) هم جزئی از آن بشمار میرفت . در اواخر قرن هفدهم مقداری از متصرفات عثمانی هم بموجب پیمان **کارلو وتسی**[5] بر مجارستان افزوده شد (١٦٩٩) . در ایتالیا هم دولت اتریش سرزمین **میلانو**[6] و دولت **ناپلی**[7] وجزیره **ساردنیا** ودر شمال فرانسه قسمتی از هلند بنا بر پیمانهای **اوترخت** و **راشتاد** بعنوان حق وراثت خویش از اسپانی تصرف کرده بود ولی در متصرفات نامبرده از سال ١٧١٥ تا ١٧٤٠ یعنی در زمان پادشاهی **شارل ششم** تغییرات فراوان روی داد چنانکه جزیره **ساردنیا** و دولت ناپلی ازدست اتریش بیرون رفت وبجای آن دوك نشین **پارما**[8] در جنوب شرقی ناحیه **میلانو** بآندولت رسید .

در متصرفات گوناگون اتریش یگانگی ملی ونژادی موجود نبود وحتی برخی از متصرفات آندولت مانند هلند ومیلانو درمیان

Tyrol – ٤ Carniole – ٣ Corinthie – ٢ Styrie – ١

Parma – ٨ Napoli – ٧ Milano – ٦ Carlovtsi – ٥

اراضی بیگانه قرار داشت . ملت امپراطوری اتریش از نژاد هـای گوناگون ژرمانی ولاتینی وفلاماند و فرانسوی و اسلاو و مغول و غیره ترکیب شده بود که هیچیك درمذهب وتاریخ ونژاد وزبان باهم شباهت ومناسبتی نداشتند و یگانه واسطه ارتباط ایشان وحدت حکومت وشخص امپراطور بود .

بیشتر قطعات امپراطوری اتریش حکومت ومجلس وپایتخت مخصوص داشت از آنجمله کشورهای **بوهم** و **مجارستان** هریك ادارات ومجالس خاصی داشتند در کشور مجارستان دو مجلس بنام **مجالس اعیان و مبعوثان** بود که دولت اتریش ناگزیر نمایندگان آندو را سالی یکبار دعوت میکرد و ایشان در امور داخلی مجارستان مذاکره و اظهار رأی میکردند . از طرفی بنابریکی از مواد **فرمان زرین** که در تاریخ پروس بدان اشاره کردیم مخصوصاً بمردم مجارستان حق داده شده بود که هرگاه امپراطور برخلاف قوانین مجار اقدامی کند برضد وی مسلح شوند .

پادشاه اتریش گذشته ازسلطنت ولایات و کشورهای نامبرده عنوان امپراطوری آلمان را هم داشت وتاج امپراطوری آن سرزمین را برسر مینهاد ازسال ۱۴۳۸ امرای انتخاب کنندهٔ آلمان امپراطوری را بافرادخانوادهٔ **هابسبورگ** اختصاص دادند و بر خلاف گذشته مرتباً افراد آن خاندان را بامپراطوری بر گزیدند .

چون دولت اتریش ازاطراف باهمسایگان مختلفی مانند فرانسه وسویس وساووا وجمهوری ونتسیا (ونیز) وعثمانی ولهستان وپروس

وساکسن[1] (ساکس) وبایرن (باویر)[2] همسایه بود. سلاطین آن برای حفظ مرزهای کشور وجلوگیری ازخطرهای گوناگونی که ازجانب همسایگان متوجه اتریش بود بتشکیل سپاه بزرگی همت گماشتند وبدستیاری **پرنس اوژن** سردارمعروف آنکشور تاسال۱۷۱۵ دویست هزار سپاه مرتب فراهم ساختند.

سلطنت شارل ششم – چنانکه درضمن سیاست خارجی لوئی چهاردهم اشاره کردیم پس ازمرگ ژزف اول درسال ۱۷۱۱ برادرش **آرشیدوك شارل** بنام شارل ششم بامپراطوری رسید.

در اتریش ترتیب ولیعهدی و وراثت سلطنت بموجب قانونی معین نشده بود هریك از پادشاهان میتوانست وارث خویش را بمیل شخصی خود معین کند. لئوپلد پادشاه اتریش در سال ۱۷۰۳ وصیت کرده بود که پس ازوی پادشاهی بپسرش **ژوزف** رسد و اگر **ژوزف** پسری نداشت پس ازاو. برادرش **شارل** پادشاه گردد وهرگاه ازشارل هم تاهنگام مرگ وی پسری بوجود نیامد سلطنت بدختران **ژوزف** انتقال یابد و تا زمانی که دختران ژوزف برجایند دختران شارل از پادشاهی محروم باشند شارل ششم چون بتخت نشست برآن شد که این وصیت نامه را برهم زند و دختر خود **ماری‌ترز**[3] را بپادشاهی رساند ودختران برادر را از آن مقام محروم سازد.

پس باآنکه درزمان لئوپلد سوگند خورده بود که وصیت‌نامه او را محترم شمارد در سال ۱۷۱۳ برخلاف سوگند خویش فرمانی

---

۱ – Saxen (Saxe) ۲ – Bayern (Baviére) ۳ – Marie Thérèse

صادر کرد[۱] وحق وراثت پادشاهی را از دختران برادر سلب نمود و دختر خود را درین امر بر ایشان مقدم شمرد سپس برادر زادگان خود وشوهران ایشان **اگوست دوساکس** پسر پادشاه لهستان و**شارل آلبرت** فرزند امیرانتخاب کننده بایرن را هم دررعایت فرمان خویش سوگند داد.

کشورهای جزء امپراطوری آلمان هم باصرار ودستور شارل فرمان اورا تصدیق کردند وبرخی از آنها مانند مجارستان درمقابل تصدیق آن بامتیازاتی هم نائل شدند سپس شارل کشورهای بیگانه را نیز بوسائل گوناگون باحترام ورعایت فرمان نامبرده متعهدساخت.

درزمان شارل ششم جنگهائی میان اتریش و فرانسه واسپانی برسر جانشینی سلطنت لهستان (از ۱۷۳۳ تا ۱۷۳۸) ومیان اتریش و عثمانی (از ۱۷۳۷ تا ۱۷۳۹) روی داد وهردو بشرحی که درفصلهای دیگر خواهید دید بزیان اتریش تمام شد چه درنتیجه جنگ نخستین ولایات ناپلی وسی چیلیا (سی‌سیل) وبراثر جنگ دوم ناحیه والاشی وسرزمین سربستان را از دست داد وبهمین سبب در امورلشگری و مالی اتریش اختلال عظیم پدیدآمد.

سرانجام شارل در پنجاه وشش سالگی درگذشت (۱۲اکتبر ۱۷٤۰) ودخترش ماری ترز بجای اونشست.

پادشاهی ماری ترز- زمانی که ماری ترز بپادشاهی رسید دولت اتریش تنها هشتاد هزار سپاه درسراسر کشور وسیصد هزار فرانک وجه نقد درخزانه داشت وبیم آن بود که بسبب ضعف دولت کشور

۱- La Pragmatique Sanction

های امپراطوری تجزیه شود. ولی ماری‌ترز بنیروی کفایت و کار و میهن پرستی کشور رااز خطر تجزیه وزوال رهانیدودر دوران سلطنت او باآنکه اتریش درجنگهای متعدد شرکت جست فقط ناحیهٔ (شلیزین) (سیلزی) را از دست داد.

ماری‌ترز در آغاز پادشاهی ۲۳ ساله بود چون بقدرت واستقلال اتریش دلبستگی خاص داشت شخصاً باداره امور کشوری همت گماشت و باثبات و عزم وقوت اراده باستحکام بنیان عظمت مملکت پرداخت بتجملات درباری وسلطنتی توجهی نمیکرد درسادگی بروستائیان شبیه بود **فردریك دوم** که قریب ۲۳ سال بااودرجنگ بود درباره وی گفته است که این زن درلیاقت و کاردانی وسیاست نظیر مردان بزرگ جهانست.

از آغاز پادشاهی ماری‌ترز درسال ۱۷٤۰ دولتهای پروس وبایرن وساکسن واسپانی وفرانسه چون دولت اتریش را ناتوان میپنداشتند هریك برای انجام مقصودی که شرح آن درفصلهای آینده گفته خواهد شد، بااتریش ازدر جنگ درآمدند ومتفقاً بدان کشور تاختند جنگهای اتریش و متفقین که **بجنگهای وراثت اتریش** معروفست مدت هشت سال دوام یافت ودر نتیجه آن فقط سرزمین شلیزین بتصرف پروس درآمد.

پس ازین شکست ماری ترز باصلاح مالیهٔ کشور وافزودن بر نیروی لشکری وجبران خساراتی که بر اتریش رسیده بود همت گماشت و در اندك زمانی دویست هزار سپاه آزموده فراهم ساخت ودر جنگهای هفت ساله (۱۷٥٦ - ۱۷٦۳) شرکت جست ولی باآنکه درین جنگها بفتوحات چند نائل شد بباز گرفتن شلیزین توفیق نیافت.

خدمات ماری ترز - ماری ترز بی آنکه در قوانین و رسوم کشور تغییری دهد باصلاح امور داخلی پرداخت و بامهارت بسیار از قدرت مجالس محلی کشور های تابع و نواحی مختلف اتریش کاست و بر قدرت حکومت مرکزی افزود از آن جمله هزینهٔ وزارت جنگ را که پیش از آن مجالس محلی سال بسال تصویب میکردند برای دهسال بتصویب رسانید و از اینراه تادهسال حق مداخله مجلس نامبرده را در امور مالی و نظامی از آنها سلب کرد.

سپس برای اینکه بر در آمد دولتی بیفزاید فرمانی صادر نمود که از املاک نجباهم بر خلاف گذشته مالیات گرفته شود و در زمان جنگ وراثت اتریش هم مالیاتی نظیر مالیات سر شماری که در دوران سلطنت لوئی چهاردهم درفرانسه مرسوم شد وضع کرد وبا اینگونه وسائل در آمد دولتی را که هنگام جلوس وی نزدیک ۲۰ ملیون **فلورن**[۱] پول اتریش بود تازمان مرگ خود به ۸۰ میلیون رسانید.

سلطنت ژوزف دوم - ماری ترز در ۲۹ نوامبر ۱۷۸۰ در گذشت وپسرش ژوزف دوم در سی و پنج سالگی بجای وی نشست این پادشاه ازپانزده سال پیش از آن نیز تاحدی در امور کشوری مداخله میکرد ودر سیاست خارجی وامور لشکری اظهار رأی مینمود ژوزف بتقلید **فردریك دوم** زندگانی سربازی داشت وپیوسته با لباس نظام حرکت میکرد دقیقه‌ای از کار فارغ نمی‌نشست وغالباً بیخبر در نواحی مختلف کشور میگشت فکر او لحظه‌ای از اصلاح امور کشوری و رهبری میهن خویش بسعادت وعظمت منحرف نمیشد.

---

۱ - Florin

ژوزف دوم در مسائل دینی و سیاسی و اجتماعی اتریش اصلاحات فراوان کرد نخست با آنکه خود پیرو مذهب کاتولیك بود یکسال پس از جلوس فرمانی صادر کرد و پیروان سایر مذاهب را آزادی کامل داد ورود بکارهای دولتی را که تا آنزمان بر ایشان ممنوع بود آزاد نمود بعلاوه چون میخواست از قدرت روحانیان بکاهد و ایشان را باطاعت خویش آورد روحانیان تازه را بر آن داشت که پیش از سوگند خوردن درحضور پاپ پیش وی نیز سوگند وفاداری یاد کنند و فرمان داد که احکام پاپ تا بنظر وی نرسیده است درقلمرو امپراطوری او انتشار نیابد . باآینکه پاپ بااینگونه اقدامات وی مخالفت کرد وحتی شخصاً بدیدار او به وین رفت ژوزف دراحکام خود تغییری نداد .

از لحاظ سیاسی ژوزف دوم میکوشید که در سراسر امپراطوری وحدت سیاسی ایجاد کند و حکومت مرکزی را بر تمام کشورهای تابع کاملا مسلط و حکمروا سازد کشورهای تابع اتریش را باعضاء پیکری مانند میکرد وخویشتن را سر آن پیکر میشمرد برای اینکه درکشور وحدت ملی پدید آورد زبان آلمانی رازبان رسمی وملی ساخت وطوائف مختلف اسلاو ومجار وایتالیائی را باآموختن آن مجبور کرد . سراسر امپراطوری را بسیزده حکومت نشین تقسیم نمود و کم کم دست عمال وحکام محلی را از کار کوتاه ساخت وحکامی ازجانب خویش بقسمتهای مختلف روانه کرد .

خدمات ژوزف از لحاظ اصلاحات اجتماعی هم شایان تحسین است دراتریش هنوز رسوم ملوك الطوائفی برجای بود رعایا بردگان مالکین محسوب میشدند وناگزیر بودند که در هر هفته دست کم سه

روز بیگاری کنند ژوزف از آغاز پادشاهی فرمانی صادر کرد واخطار
نمود که بحکم انصاف وانسانیت رعایا باید آزاد شوند (۱۵ ژانویه
۱۷۸۱) ومالك زمین خود باشند از آن پس روستائیان اتریش ازقید
بندگی رستند ودراملاکی که زراعت میکردند صاحب اختیارشدند
فقط مقرر گردید که همه‌سال بمالکین قدیم خویش حقی دهند. ژوزف
در ۲۰ فوریه ۱۷۹۰ درگذشت.



فصل هفتم

کلیات سیاسی اروپا در قرن هیجدهم

مقدمه- در قرن هیجدهم کشمکشهای سیاسی میان دول اروپائی نسبت به قرن هفدهم بیشتر و جنگهای ایندوره بزرگتر و سیاست عمومی دول پیچیده‌تر بود و بطور کلی میتوان گفت که بیشتر وقت دول اروپائی درطی این قرن صرف کشمکشهای سیاسی و جنگهای بزرگ گردیده واین امر مبنی بر چند علت عمده بوده است .

نخست آنکه نظر دول عمده اروپا که در قرن هفدهم و هنگام پادشاهی لوئی ۱۴ در فرانسه باین کشور متوجه بود درقرن هیجدهم بسبب ضعیف شدن فرانسه بمسائل دیگر سیاسی متوجه گردید و نفوذ وقدرت فرانسه که درقرن هفدهم آن کشور را مرکز و کانون سیاست اروپا قرارداده بود بمرتبه‌ای رسید که باکشورهای انگلیس واطریش وروسیه برابر گردید وبدین ترتیب در قرن هیجدهم چهار کانون بزرگ سیاست در اروپا بوجود آمد.

دیگر آنکه درقرن هفدهم فقط پنج دولت فرانسه وانگلیس واسپانی واطریش وهلند درسیاست اروپا مداخله داشتند ودر قرن هیجدهم دودولت نیرومند دیگر یعنی پروس وروسیه نیز وارد میدان مبارزه‌های سیاسی شدند و مسائل مربوط باروپای شرقی که در قرن ۱۷ چندان موردنظر نبوددرقرن ۱۸ دارای اهمیت بسیار گردید وبدین

ترتیب اروپای شرقی نیز مانند اروپای غربی مرکز کشمکشهای سیاسی و میدان جنگهای بزرگ شد. قوت گرفتن دو دولت روسیه وپروس برای امپراطوری اطریش زیان آور وهمین مسئله کافی بود برای آنکه اختلافات سیاسی را میان آن سه دولت توسعه دهد و علاوه بر آن کشورهای اروپای غربی بخصوص فرانسه وانگلستان نیز نسبت باوضاع سیاسی اروپای شرقی کمال علاقه و دلبستگی را داشتند و هر تغییر مهمی که درین بخش از اروپاروی میداد دروضع سیاسی انگلستان وفرانسه نیز تأثیر داشت.

دیگر آنکه در قرن هیجدهم دول اروپائی بخصوص فرانسه وانگلستان به تأسیس کوچ نشینها وتوسعه مستعمرات خود درخارج ازقطعه اروپا متوجه شدند و براختلافات سیاسی پیشین که مربوط به اوضاع ارضی ومرزها ودعاوی دیگر دول درداخل قطعه اروپا بود اختلافات مستعمراتی نیزافزوده گردیدوبرسر تصرف اراضی در آسیا وآمریکا میان دول اروپای غربی آتش جنگ شعله ورشد وخود این اختلافات مستعمراتی دراوضاع سیاسی دول دراروپا نیز تأثیر کرد و کشمکشهای سیاسی تازه بمیان آمد ودول فرانسه وانگلیس درهمان حال که خود بر سر مستعمرات در کشمکش بودند دراوضاع سیاسی اروپا بخصوص در مناسبات اطریش و پروس نیز مداخله میکردند و دراین میان علاوه بردول بزرگ نیرومند امیرنشین های آلمانی و دوك نشین ساووا[1] نیزهریك بمنظور سیاسی خاصی دراین کشمکشها شرکت نمودند.

---

۱ - Savoie

تاریخ سیاسی قرن هیجدهم با جنگهای بزرگ جانشینی اسپانیا[1] در زمان لوئی ۱۴ آغاز میشود و با جنگ‌های دوره انقلاب کبیر فرانسه پایان می‌یابد و در طی این قرن جنگها و وقایع مهم سیاسی دیگری روی میدهد که مهمترین آنها موضوع وراثت اسپانیا و جنگهای جانشینی لهستان[2] جنگهای جانشینی اطریش[3] و جنگهای هفت ساله و موضوع تقسیم لهستان و جنگهای روسیه و عثمانی است و از مهمترین وقایع سیاسی دیگر این قرن کشمکشهای مستعمراتی میان فرانسه و انگلیس و جنگ های استقلال در ممالک متحده آمریکای شمالی است که در فصول جداگانه بشرح آنها خواهیم پرداخت.

۱ - وراثت اسپانیا و جنگهای جانشینی لهستان

موضوع وراثت اسپانیا - در دوره پادشاهی لوئی ۱۴ در فرانسه پس از جنگهای طولانی در باب وراثت اسپانیا اختلافات فرانسه و اطریش بوسیله پیمانهای اوترخت[4] و رابشتاد[5] بظاهر برطرف گردید لیکن پادشاه اسپانیا از آن دو پیمان ناراضی بود و امپراطور آلمان نیز از مقررات پیمانها دلخوشی نداشت فیلیپ ۵ پادشاه اسپانیا هنوز بتاج و تخت فرانسه چشم طمع داشت و شارل ششم امپراطور آلمان هم چون خود را وارث تاج و تخت اسپانی میشمرد در کشور خویش وزارتخانه‌ای بنام وزارت اسپانی تأسیس کرد وبدین ترتیب زمینه برای مبارزه سیاسی وظهور جنگ آماده بود.

---

۱ - (۱۷۰۱ - ۱۷۱٤)   ۲ - (۱۷۳۳ - ۱۷۳۸)

۳ - (۱۷٤۱ - ۱۷٤۸)   ٤ - utrecht   ٥ - Rastadt

نزدیکی فرانسه وانگلیس - دوك درلئان نایب‌السلطنه فرانسه بر خلاف لوئی چهاردهم مایل نبود که فیلیپ پنجم از حق وراثت پادشاهی فرانسه بهره‌مند باشد زیرا چون لوئی پانزدهم میمرد سلطنت بدوك درلئان میرسید وی برای آنکه در برابر پایداری پادشاه اسپانی بتواند مقاومت کند با دشمن دیرینه فرانسه یعنی انگلستان از در اتحاد درآمد وبموجب معاهده‌ای که درهانور[1] میان نایب‌السلطنه وجرج اول پادشاه انگلستان بسته شد دولت فرانسه متعهد گردید که جیمز استوارت مدعی پادشاهی انگلستان را از فرانسه بیرون کند وموروثی بودن سلطنت انگلیس را در خانواده هانور برسمیت بشناسد. دولت انگلستان نیز تعهد کرد که مقررات معاهده اوترخت را درباب سلطنت فرانسه محترم شمارد. چندی پس از آن تاریخ دولت هلند هم که پیرو سیاست انگلستان بود به پیمان ها نور ملحق شد وفرانسه توانست در برابر اسپانی متحدینی برای خود تهیه کند.

درهمین حال برسر تصرف بعضی از نواحی ایتالیا میان پادشاه اسپانی وامپراطور آلمان اختلافاتی وجود داشت وپادشاهان فرانسه وانگلیس میکوشیدند که مگر آندو را با یکدیگر آشتی دهند و اختلاف وراثت اسپانی را حل کنند.

جنگ آلمان واسپانیا - در سال ۱۷۱۷ آلبرونی[2] وزیر ایتالیائی پادشاه اسپانی که مردی کاردان وباکفایت وسیاستمدار بود چون امپراطور را باترکان عثمانی سرگرم جنگ دید عده سپاهی بجزیره ساردنی فرستاد وآنجزیره را متصرف شد.

Hanover - ۱ Alberoni - ۲

دولت فرانسه و انگلیس بر این امر اعتراض کردند ولی آلبرونی برای سرگرم داشتن آن دو دولت جیمز استوارت مدعی پادشاهی انگلستان و شارل دوازدهم پادشاه سوئد را بر ضد دولت انگلیس بر انگیخت و در برخی از نواحی فرانسه نیز شورشی ایجاد کرد و بچالاکی بعضی از شهرهای جزیره سیسیل را بتصرف آورد و امپراطور آلمان ناگزیر از فرانسه و انگلیس کمك خواست .

پایان جنگ ـ فرانسه و انگلیس که پیوسته در جستجوی فرصت برای حل اختلافات وراثت اسپانی بودند پیشنهاد امپراطور را پذیرفتند و امپراطور نیز حاضر شد که در امر وراثت اسپانی شرایط ایشان را بپذیرد . دولت انگلیس قسمتی از کشتیهای جنگی خود را روانه سی‌سیل نمود و در جنوب آنجزیره ۲۳۰ کشتی اسپانیولی را غرق کرد . دولت فرانسه نیز بااسپانی از در جنگ در آمد و سپاهیان آندولت وارد خاك اسپانی شدند . فیلیپ ناچار درخواست صلح کرد و آلبرونی را معزول نمود و حاضر شد که به پیشهاد فرانسه و انگلیس و هلند از متصرفات خود در ایتالیا چشم پوشیده فقط به تصرف دوك نشینهای پارم و تسکان قناعت کند و سی‌سیل را باامپراطور سپارد پس از آن نیز در آوریل ۱۷۲۵ مستقیماً باامپراطور در شهر وین معاهده‌ای بست و بدین طریق اختلافات وراثت اسپانی از میان برخاست و از همان تاریخ میان فرانسه و اسپانی نیز پیمان دوستی برقرار گردید و مدت ۴۰ سال دوام یافت .

جنگهای جانشینی لهستان ـ لوئی ۱۵ پادشاه فرانسه پیوسته برای حفظ مصالح سیاسی خود کوشش می کرد که در اروپای شرقی

متحدی برای خود تهیه کند واین سیاست درفرانسه از قرن ۱۷ نیز همواره مورد توجه بود چنانکه دولت فرانسه زمانی باسوئدو گاهی با امپراطوری عثمانی اتحاد هائی برقرار میساخت و چون قدرت و نفوذ دودولت سوئد وعثمانی روبه ضعف گذاشت فرانسه متوجه لهستان گردید وپس از مرگ آگوست دوم[۱] درلهستان برای برقراری استانیسلاس[۲] که باسیاست آندولت موافق بود بپادشاهی لهستان کوشش زیاد بکاربرد (۱۷۳۳) دول روسیه و آلمان بامداخله فرانسه در امور لهستان مخالف بودند ومیخواستند اگوست سوم راکه باامپراطور آلمان پیمان دوستی واتحاد بسته بود به پادشاهی لهستان برقرار نمایند. مداخله فرانسه در کار لهستان وبرگزیده شدن استانیسلاس بپادشاهی آن کشور موجب بروز جنگهای جانشینی لهستان گردید که مدت دوسال طول کشید (۱۷۳۳-۱۷۳۵) فرانسه بزودی پادشاه اسپانی راکه هنوز ازامپراطور آلمان کینه دردل داشت باخودمتحد ساخت وسپاه فرانسه بخاك آلمان غربی و شمال ایتالیا و سپاه اسپانی از راه دریابشبه جزیره ایتالیا حمله بردند وامپراطور آلمان بکمك سپاه روسیه مدت دوسال پایداری کرد لیکن سرانجام درسال ۱۷۳۵ پیروزی نصیب فرانسه و اسپانیا گردید و قرار شد که در شهر وین پیمان صلح بسته شود ولی تردید رأی وحس کینه جوئی پادشاه اسپانی تاسه سال پس ازپایان جنگ مانع ازبستن پیمان گردید،

جنگهای جانشینی لهستان برای فرانسه سود فراوانی نداشت دربن جنگ اسپانیا بیش از فرانسه استفاده کردامپراطور آلمان

---

۱ - Auguste II　۲ - Stanislas

بهترین متصرفات خودرا درایتالیا ازدست داد لوئی ۱۵ فقط یکی از افراد خاندان بوربن یعنی خاندان سلطنتی فرانسه رابپادشاهی ناپل درایتالیا برقراروناحیه لرن را بخاك فرانسه ضمیمه نمود درحقیقت لوئی۱۵ پول وسرباز فرانسه را برای کامیابی پادشاه اسپانیافدا کرد .

۲- موضوع وراثت اطریش

شکست اطریش از ترکان عثمانی - امپراطور آلمان زمانی که بافرانسه در جنگ بود بدولت روسیه دربرابر کمك لشگری آن دولت وعده داد که هرگاه میان روسیه و عثمانی جنگی پدیدآید با ترکان بجنگ پردازد. اتفاقاً در سال ۱۷۳۶ کمی پس ازپایان جنگ های جانشینی لهستان آتش جنگ میان روس وعثمانی روشن شد و دولت روسیه ازامپراطور برحسب وعده او یاری خواست .

شارل ششم بامید آنکه شاید در شبه جزیره بالکان بتصرف زمینهای تازه نائل آید و ازدست رفتن متصرفات خود را در ایتالیا جبران کند لشکر بخاك عثمانی کشید ولی سپاهش بسختی شکست یافتند وترکان تاشهر بلگراد پیش آمدند وامپراطورچون مجارستان را درخطر دید ناچار درخواست صلح کرد وباوساطت فرانسه باسلطان درشهر بلگراد صلح نمود (سپتامبر ۱۷۳۹) بنابراین مصالحه ترکان آنچه راکه در جنگهای پیش با اطریش از دست داده بودند یعنی نواحی والاشی و سربستان و بلگراد را باز گرفتند و مقرر شدکه دولت اطریش استحکامات نظامی را درشهرستان تمسوار[1] ویران کند.

۱- Temesvar

ظهور جنگهای وراثت اطریش - شارل ششم در اکتبر سال ۱۷٤۰ درگذشت وبا آنکه بیشتر دولتهای اروپا جانشینی دخترش ماری ترزوفرمان پراگماتیك را برسمیت شناخته بودند پس از مرگ او شارل آلبر امیر منتخب باویر (در آلمان) وفیلیپ پنجم پادشاه اسپانی وشاه ساردنی که مدعی امپراطوری بودند باجمعی دیگر از پادشاهان اروپا وامرای آلمانی مانند پادشاه فرانسه وشاه پروس وامیر منتخب ساکس وپادشاه لهستان باجانشین او ماری ترز از در جنگ در آمدند.

سبب ورود فرانسه بصف مدعیان امپراطوری همان سیاست دیرینه‌ای بود که مردان سیاسی فرانسه در ناتوان ساختن اطریش پیروی میکردند. فردریك دوم پادشاه پروس هم چون گمان داشت که دولت اطریش بسبب شکست یافتن از ترکان عثمانی ناتوان شده‌است موقع را برای تصرف سرزمین سیلزی مناسب میدید وبدین سبب باآن دولت از در جنگ در آمد.

ماری ترز چون خودرا بادشمنان بسیار مواجه دید ناچار از پی تهیه متحدینی برخاست دول روسیه وانگلستان وهلند را باخود هم داستان کرد وپادشاه ساردنی را هم که ازجمله مدعیان امپراطوری بود بوسیله پول ازصف دشمنان خارج ساخت. میان انگلستان وفرانسه از چندی پیش صلح ودوستی برقرار بود ولی دوستی آنان درین زمان بعلت رقابتهای اقتصادی ومستعمراتی روبه زوال نهاده بود ودولت انگلستان که از پی بهانه میگشت چون آتش جنگ وراثت اطریش بر افروخته شد موقع را مناسب شمرد وباماری ترز عقد اتحادی بست و هلندرا نیز باخود وارد میدان کرد.

جنگ وراثت اطریش نخست از طرف فردریك دوم پادشاه پروس آغاز شد.

وی درماه دسامبر سال ۱۷٤۰ سپاهی بایالت سیلزی فرستاد و بماری ترز پیغام داد که اگر سیلزی را تسلیم کند بااو پیمان دوستی خواهد بست.

ماری ترز جوابداد که تایکتن از سربازان پروس در خاك سیلزی باقیست او مرگ را بر دوستی پروس ترجیح میدهد ودرمدت سه ماه لشگری فراهم ساخته به جنگ فردریك فرستاد ولی سپاهش درهم شکسته منهزم شدند.

در همان حال دولت فرانسه نیز بطرفداری امیر منتخب باویر برخاست وباپادشاه اسپانی نیز قراردادی بست ومقرر شد که امپراطوری آلمان وپادشاهی بهم بشارل آلبر امیر منتخب باویر داده شود و پادشاه اسپانی که مدعی دیگر امپراطوری بود در عوض برخی از نواحی ایتالیارا تصرف کند. فردریك دوم پادشاه پروس وامیر منتخب ساکس هم باایشان همداستان شدند و دولت فرانسه چهل هزار سپاه بآلمان روانه کرد. سپاه مزبور بسرداری شارل آلبر منتخب باویر نواحی شمالی اطریش را بتصرف آورده واز آنجا بطرف بهم رانده شهر پراگ را نیز متصرف شدند وشارل آلبر خود را امپراطور آلمان و شارل هفتم خواند.

ماری ترز برای اینکه بتواند بادشمنان خویش برابری کند رعایای مجارستان را بیاری طلبید وصدهزار سپاه از آن سرزمین گرد آورد. سپس بافردریك دوم از در آشتی درآمد وسرزمین سیلزی

را بدو سپرد وفردریك ازمتحدین خود کناره گرفت (ژویه۱۷۴۲) و فرانسه درجنگ تنهاماند وقسمت بزرگی ازسربازان آندولت بقتل رسیدند وسرداران اطریشی کشور باویر وشهر مونشن[1] (مونیخ) را بتصرف آورده تاکنار رود رن پیش رفتند (ژون۱۷۴۳) .

فردریك دوم از پیشرفت های سپاه اطریش و شکست فرانسه هراسان شد وبار دیگر برضد آندولت بافرانسه معاهده کرد (ژون ۱۷۴۴) ولی چندماه پس از آن شارل آلبر که خود را امپراطورو شارل هفتم خوانده بود درگذشت (ژانویه۱۷۴۵) وپسرش که امیر منتخب باویر بود با ماری ترزصلح کرد ورسماً ازحق وراثت پادشاهی و امپراطوری چشم پوشید . بنابراین درحقیقت موضوع اختلافات وراثت اطریش بپایان رسید ولی جنگهائی از آن پس برسر سیلزی وقسمتی از هلند و ایتالیا روی داد که مدت ٤ سال طول کشید سپاه فرانسه درهلند بانیروی انگلستان واطریش وهلند مقابل شد وپس از زد و خوردهای خونین عاقبت فرانسویان دژهای هلند راتصرف کردند .

صلح آخن ـ در سال ۱۷۴۸ طرفین از جنگ فرسوده شدند بخصوص دولت انگلیس بسبب انقلاباتی که در جزایر انگلستان و مستعمرات ظهور کرده بود مشتاق صلح بود . پس نمایندگان دوطرف در شهر آخن[2] (دربلژیك) گرد آمدند ودر ۱۸ اکتبر ۱۷۴۸ با یکدیگر صلح کردند . بموجب این مصالحه فرانسه باآنکه درهلند فاتح بود ازتمام متصرفات خود در آن سرزمین چشم پوشید وقسمتی از ایتالیا از طرف ماری ترز به دن فیلیپ پسر پادشاه اسپانی داده شد .

---

۱ – Munchen   ۲ – Aachen (Aix - la - Chapelle)

فردریك دوم پادشاه پروس نیز رسماً مالك سیلزی گردید .

بنابراین ازجنگهای وراثت اطریش دولت فرانسه جز خسارت لشگری و مالی نتیجه ای نبرد . چه بی آنکه بر متصرفات خویش بیافزاید جمع فراوانی ازسپاهش تلف شدند و خزانه‌اش تهی گردید ودرین جنگ نیز دولت اسپانی بیش ازدیگران استفاده برد .

صلح آخن درمعنی برای تعطیل موقتی جنگ منعقد گردید زیرا هیچیك ازاختلافات مستعمراتی فرانسه وانگلستان راحل نکرد ماری‌ترز هم که از دست دادن سیلزی را مخالف شئون خانوادگی وامپراطوری خود میدانست باطناً برای بازگرفتن آنسرزمین چارهٔ میجست و چنانکه نوشته اند هر وقت که یکی از مردم سیلزی را میدید بی‌اختیار میگریست بنابراین صلح آخن موجب آن شد که طرفین بافرصت کافی به تجهیز سپاه وفراهم ساختن لوازم جنگ دیگر بپردازند .

مقدمات جنگ تازه ـ تقویت سپاه وتهیه وسایل جنگ ودسته بندی دول اروپا تا ۸ سال پس ازصلح اخن دوام یافت؛ درفرانسه باوجود بی‌لیاقتی وضعف نفس لوئی پانزدهم وزیر جنگ آن کشور در امور لشگری اصلاحاتی کرد . چنانکه پیاده نظام را توسعه داد ودسته‌ای بمب انداز تهیه کرد وسپاه چریك را بسپاهی منظم تبدیل نمود و بتربیت مهندسین وسران سپاه همت گماشت .

فردریك دوم پادشاه پروس نیز از فرصت استفاده کرده عده سپاه خودرا که هنگام جلوس وی ۸۲۰۰۰ بود به ۱٤۷۰۰۰ رسانید . سرکردگان ارشد وجزءوی درتمام کشورهای اروپائی مانندنداشتند.

درامور توپخانه‌هم اصلاحاتی کرد وتوپهارا بقدری سبک‌وزن‌ساخت که رانندگان وتوپچیان نیز میتوانستند سوار اسب شوند درصورتی که‌درسایر کشورها توپچی وراننده بسبب سنگینی توپ ناچار پیاده حرکت میکردند. بدین طریق توپخانه نیز باسوار نظام‌همقدم بود ومیتوانست باشتاب‌توپهارا ازیکسوی میدان بسوی دیگرانتقال دهد و بهمین سبب توپخانه وسپاه فردریك‌را آنزمان توپخانه پرنده می‌خواندند.

دراطریش هم ماری‌ترز باصلاح امورنظامی پرداخت وسپاهی مرکب ازصدوسی هزار مرد جنگ آزموده درمرزهای پروس گرد آورد وآنرا باتوپخانه نیرومندی مجهز ساخت.

دولت انگلستان چون بلشگر بری احتیاجی نداشت‌به‌تقویت نیروی دریائی‌همت گماشت ودرمدت چهارسال ١٥٠ کشتی برناوهای خویش افزود.

درهمین‌اوان دول اروپائی‌دودسته شدند. درسال ١٧٤٨ یعنی هنگام عقد معاهده اخن دولت فرانسه باپروس ودولت انگلستان با اطریش‌همعهدبود ولی‌درسال ١٧٥٦ این وضع‌معکوس‌شدزیرافرانسه بااطریش ازدراتحاد درآمد وپروس باانگلستان متعهد گردید.

سبب‌اصلی اتحاد فرانسه واطریش آن بودکه ازطرفی‌فرانسه میخواست دراروپا ایجاد صلح وآرامش کند تا بتواند با آسودگی خاطر بسیاست‌استعماری خوددرآمریکاوآسیا ادامه دهد. ازطرف دیگر دولت اطریش‌هم بامید بازگرفتن سیلزی مایل بودکه رشته اتحاد فرانسه وپروس بریده شود.

درسال ۱۷۵۵ دولت انگلیس بدون اینکه اعلان جنگ دهد درمستعمرهٔ آمریکائی فرانسه بتاخت وتازپرداخت وبرای آنکه‌سر زمین‌هانور ملك‌شخصی جرج دوم طرف حمله واقع‌نگردد ازماری ترز درخواست کرد که سپاهی به‌هلند روانه کند وراه‌حمله فرانسه را به هانور به‌بندد ضمنا برای اینکه فردریك دوم متحد فرانسه را نیز از حمله به هانور بازدارد با الیزابت ملکه روسیه از در اتحاد درآمد والیزابت حاضر شد که درمقابل‌مساعدت مالی انگلستان با۵۵ هزار سپاه بیاری آن دولت برخیزد.

فردریك دوم‌چون ازاتحاد انگلستان وروسیه آگاه‌شد کشور خویش را ازسه‌جانب درخطر دید وچون ازبی لیاقتی لوئی پانزدهم نیز نگران بود رشته اتحاد خود را با دولت فرانسه قطع کرد و با انگلستان دوستی گزید و بموجب معاهده‌ای که در سال ۱۷۵٦ میان دولتین بسته شد پادشاهان انگلیس و پروس متعهد شدند که از متصرفات یکدیگر دفاع کنند وفردریك نگاهداری سرزمین هانور را دربرابر تهاجم دیگران بعهده گرفت.

اتحاد انگلستان وپروس مایه بیم و حیرت فرانسه شد پس نا گزیر بموجب عهدنامه‌ای که درقصر ورسای منعقد گشت باماری‌ترز ازدراتحاد درآمدوبنابر آن معاهده ماری‌ترز متعهد شد که درجنك انگلستان و فرانسه بی‌طرفی اختیار کند ومقرر گردید که طرفین هنگام ضرورت ٦٤ هزار سپاه بیاری یکدیگر روانه کنند.

ماری ترز بااگوست‌سوم امیر انتخاب کننده ساکسن و پادشاه لهستان وجمعی ازامرای آلمان وپادشاه سوئد و ملکه روسیه نیز

متحد شد. الیزابت ملکه روسیه که باانگلستان دوستی گزیده بود چون ازفردریك دوم پادشاه پروس کینه‌ای در دل داشت بمحض اینکه ازمعاهده او باجرج دوم آگاه شد از دولت انگلستان جدائی گرفته و باطریش پیوست و آماده جنگ گردید.

جنگهای هفت‌ساله – درهمین اوان فردریك به دستیاری یکی ازمنشیان سفارت اطریش در برلین ازاتحاد اطریش بادول دیگر اطلاع یافت وچون میدانست که اگر بدشمنان فرصت گرد آوردن سپاه دهد مغلوب خواهدشد بی آنکه اعلان جنگ دهد بر سرزمین ساکس تاخته شهر درسدن را بتصرف آورد وجمعی ازسپاهیان آنشهر را اسیر نمود (اکتبر ۱۷۵٦).

جنگهای این دوره که ازیکطرف میان پروس واطریش وروسیه وازطرف دیگر میان فرانسه وانگلیس روی داده است هفت‌سال دوام یافت وبهمین سبب به‌جنگهای هفت ساله معروفست. میدان جنگ آلمان غربی وزمینهائی که میان رود راین والب واقع شده و آلمان مرکزی در کشورهای ساکس وسیلزی و براندبورگ وپومرن در پروس بوده است.

درسال ۱۷۵۷ دوك دوریشلو نیروی فرانسه تقریباً تمام اراضی هانور را بتصرف آورد ولی ازعهده نگاهداری آن بر نیامد و بزودی از دست داد.

در آلمان مرکزی فردریك نخست بیك حمله شهر پراك پایتخت بهم را محاصره کرد ولی از دون[۱] سردار اطریشی شکست یافت و

---

۱ – Daun

بهم را تخلیه نمود (ژون ۱۷۵۷) در همان حال سپاه روسیه نیز در پروس شرقی دسته‌ای ازلشکریان فردریك را درهم شکست وبرلین را درمخاطره افکند . ولی خوشبختی فردریك آن بود که دشمنانش نتوانستند اقدامات نظامی خویش را بایکدیگر وفق دهند واوفرصت یافت که گاه با این و گاه باآن مصاف دهد .

درآغاز ماه نوامبر سال ۱۷۵۷ سپاهیان فرانسه و آلمان بر شهر لایپ‌تسیك[1] (لیپزیك) حمله بردند وعده ایشان ۵۵۰۰۰ بود فردریك با ۳۲۰۰۰ سپاه بدفاع پرداخت وبنیروی تـدابیر جنگی و شجاعت شکست سختی بردشمن‌وارد آورد و۷۰۰۰ اسیر و۶۳ توپ و۳۷ پرچم بغنیمت گرفت ودردوسه جنگ دیگر دسته‌های بزرگ‌سپاه‌اطریش را در برسلو[2] بکلی درهم شکست و در طی این جنگها بیش از ۲۰ هزار تن اسیر ومقدارهنگفتی‌مهمات‌جنگی‌بدست آورد وشهر برسلو را تصرف‌نمود . ناپلئون درباره این فتح‌نوشته است که « این جنگ شاهکار عملیات جنگی وبهترین‌نمونه عزم ثابت‌واراده‌فرمانده آنست وبرای ابقای نام فردریك همین یك جنگ کافیست . »

پس ازاین فتح چون فردریك ازجانب مشرق دچار حمله‌های شدید نیروی روسیه وازجنوب گرفتار سپاه اطریش گردید ناگزیر ازحمله دست کشید وبدفاع از متصرفات خویش‌قناعت کرد . درینمدت مجبور بود که پیاپی ازساکس به‌سیلزی وازسیلزی به براندبورگ بتازد و از هرسو با دشمنان مصاف دهد . چنانکه خود او گفته است سبب پیشرفتهای وی درین جنگها بیشتر اشتباهات و کندی دشمنان

---

۱ – Leipzig ۲ – Breslau

وسرعت عمل وموقع شناسی وی بوده است نیروی روسیه و اطریش یکبار اورا درنزدیکی برلین شکست سخت دادند وقریب سی وهشت هزارتن ازسربازانش را مقتول واسیر کردند ولی بازنتوانستند ازفتح خود استفاده کنند وفردریك فرصت یافت که بار دیگر سپاهی فراهم کرده با ایشان در کشور ساکس روبرو گردد (۱۷۶۰) .

صلح هوبرتسبورگ - درسال ۱۷۶۱ قوای لشگری فردریك بکلی ضعیف گشته و بشصت‌هزار روستائی جنگ ندیده محدود شده بود . ولی ازخوشبختی وی درهمین اوان الیزابت ملکه روسیه وفات یافت وپطر سوم بجای وی نشست پطر چنانکه درپیش اشاره کردیم شیفته فردریك بود وچون بپادشاهی نشست همان سپاهی راکه با فردریك درجنگ بودند باختیار او گذاشت .

چون درین زمان دولت فرانسه نیز ازانگلستان شکست یافته وچنانکه خواهیم گفت با آن‌دولت ازدرصلح درآمده بود . ماری‌ترز ناچار بصلح راضی شد وبموجب‌عهد نامه‌ای که درمحل‌هوبرتسبورك[۱] (نزدیك لایپ‌تسیك) بامضاء رسید جنگهای هفت ساله خاتمه یافت و فردریك سرزمین سیلزی را مانند پیش تصاحب کرد .

درجنگهای‌هفتساله‌بفرانسه‌زیان فراوان‌رسیدو بسبب بیکفایتی وبلهوسی لوئی پانزدهم ووزیران‌نالایق اوقریب پانصدمیلیون فرانك و ۲۰۰۰۰۰ سربازتنها در راه اتحاد اطریش تلف شد ودراین جنگ مصالح فرانسه فدای منافع دیگران گردید .

---

۱ - Hubertsbourg

فصل هشتم

اوضاع کشورهای شرقی اروپا در قرن هیجدهم

۱ - تقسیم لهستان

در اواسط قرن هیجدهم کشور لهستان از شمال بدریای بالتیك از جنوب بکوههای کارپات و رود دنی یستر [۱] از مشرق بروسیه و ازمغرب بکشور آلمان محدود بود در مشرق زمینهای لهستان در میان روسیه کنونی از رودهای دونا ودنی‌پیر [۲] میگذشت و درمغرب مرز آن کشور تاحدود رود اودر [۳] پیشرفته ازشمال به دریای بالتیك می‌پیوست. بنابراین لهستان درمیان کشورهای پروس وروسیه واطریش هنگری و عثمانی قرار گرفته بود و ازهیچ سو مرزهای طبیعی قابلی نداشت. طرز حکومت لهستان اختلاطی از حکومت جمهوری و پادشاهی بود. شاه را برای تمام مدت عمر انتخاب میکردند وانتخاب وی از جانب نجبا انجام میگرفت.

ملت لهستان مرکب بود از لهستانیها در مرکز، آلمانیها درمغرب، روسها ولیتوانیها در مشرق وقوم یهود که درتمام نواحی کشور پراکنده بودند. جمعیت لهستان در حدود هفده میلیون بود واز اقوام مختلف آن گذشته از قوم یهود آلمانیها پروتستان، روسها ارتودکس و لهستانیها کاتولیك مذهب بودند ولی ازین میان پیروان

---

۱ - Dniestr ۲ - Dnieper ۳ - oder

مذهب کاتولیك اکثریت داشتند و در اوایل قرن هجدهم چندی پیروان سایر مذاهب را از حقوق ملی و سیاسی محروم ساختند.

ملت لهستان از دو طبقه نجبا و روستائیان پدید آمده بود زمین های کشور در تصرف افراد طبقه اول بود که عده ایشان از یك میلیون و نیم تجاوز نمی‌گذشت و این طبقه خود نیز بسه دسته متمایز تقسیم میگشت طبقه اول را ماگنا[1] میگفتند و مسکن ایشان بیشتر در اراضی لیتوانی بود. روسای این طبقه مانند سلاطین پایتخت و دربار و سپاه مخصوص داشتند و در قلمرو خویش باستقلال حکومت میکردند. طبقه دوم نجبا از سی هزار خانوار نمیگذشت و دارائی افراد آن بیش از یك یا دو دهکده نبود.

نجبای طبقه سوم فقط از نجابت عنوان و امتیازات آنرا داشتند و دارائی ایشان غالباً بملك مختصری که خود زراعت میکردند منحصر بود.

روستائیان کاملاً بنده و فرمانبردار نجبا و مانند سرفهای قرون وسطی از هر گونه حقوقی محروم بودند و فقر و پریشانی ایشان در اروپا ضرب المثل شده بود.

بازرگانی و صنعت در لهستان رونقی نداشت و اشتغال مردم بیشتر بکشاورزی و گله‌چرانی بود بهمین سبب شهر آباد و زیبائی هم که با شهرهای اروپای غربی قابل مقایسه باشد در لهستان وجود نداشت دایره آموزش و پرورش نیز بسیار محدود بود نجبا در املاك خود میزیستند و با یکدیگر مراوده و روابط سیاسی و فکری نداشتند.

---

[1] Magnat

میهن پرستی از صفات ممتاز این طبقه بشمار میآمد ولی چون آزادی طلبی را بازندگانی اشرافی در امیخته بودند در تحصیل آزادی کمتر بطریق اتحاد میرفتند.

تازمانیکه کار جنگ با گرفتن سرباز و تهیه اسب روبراه می شد لهستان از دول نیرومند اروپا بود ولی چون نظام جدید و سلاح تازه متداول گشت و سرباز چریك بسرباز دائمی تبدیل یافت قدرت آن کشور رو بزوال نهاد.

طرز حکومت ـ لهستان دارای دو مجلس بود یکی مجلس سنا و دیگری مجلس نونسها. مجلس سنا ۱۴۰ عضو داشت که از ماگناها یعنی نجبای درجه اول تشکیل میشد و مجلس نونسها از نجبای درجه دوم وسوم پدید می آمد وعده نمایندگان این مجلس ۱۷۰ نفر بود.

مجالس دوگانه دوسال یکبار در حدود شش هفته برای رسیدگی بامور کشوری تشکیل می شد واجتماع دو مجلس را دی یت میگفتند ریاست دی یت بعهده شاه بود واو این وظیفه را بدستیاری نایبی که از جانب دی یت انتخاب میشد انجام میداد، از سال ۱۶۵۲ مرسوم شده بود که تمام تصمیمات دی یت باتفاق آراء گرفته شود چنانکه هرگاه یکی از اعضاء در امری مخالفت میکرد یا باصطلاح از حق وتو[۱] استفاده می نمود آن امر بکلی موقوف می ماند ودی یت بر چیده میشد از سال ۱۶۵۲ تا ۱۷۶۴ از ۵۵ جلسه دی یت ۴۸ مجلس بدین ترتیب بی آنکه کاری انجام دهد منحل گردید چون با این وضع اداره امور کشوری محال مینمود از سال ۱۷۶۴ مقرر شد که در صورت برچیده شدن

۱ــ droit de Veto

دی‌یت نجبا انجمن دیگری تشکیل دهند ودر آن انجمن اکثریت را
اساس تصویب قوانین و پیشنهادها بدانند.

سپاه لهستان نیز ضعیف و ناچیز بود چه دی‌یت ازازدیاد لشکر
بیم داشت ومیترسید که اگر سپاه نیرومندی تشکیل یابد شاه از آن
بنفع خویش استفاده کند.

در سال ۱۷۱۷ دی‌یت قانونی گذرانیده عده سپاه را در لهستان
به ۱۸۰۰۰ ودردوك نشین لیتوانی به ۶۰۰۰ تن محدود کرد ولی
اگر عده سربازان کم بود سران [illegible] بسیار داشتند زیرا رسیدن باین
مقام بیگانه را آرزوی نجبا بود ودر برخی از قسمتهای سپاه عده سر
کردگان از ثلث عده سربازان هم [illegible] نجبا هم بیشتر در صنف
سوار و پیاده خدمت می شدند [illegible]
[illegible] نقشه تقسیم لهستان [illegible] میان [illegible] همسایگان لهستان [illegible] روسیه
و پروس [illegible] در اوائل قرن هجدهم [illegible] تقسیم آن کشور [illegible] خصوصی [illegible] داشتند
چه دولت روسیه میخواست [illegible] قسمتی از لهستان [illegible] کورلاند یا
نزدیک شود و دولت پروس [illegible] لهستان را برای پیوستن
پروس [illegible] لازم میشمرد [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] دولت [illegible] اتریش [illegible]
[illegible]

[illegible]

۱ — عده پیاده نظام از چندین صد نفر نمیگذشت و عده تمام افراد توپخانه
سپاه لهستان [illegible] صد نفر [illegible] فرماندهی توپخانه با یک جوان ۱۵ ساله بود توپخانه از چندین
[illegible]
هنگام زمستان چوبهای چرخ توپها را بجای هیزم می‌سوزاندند.

droit de Veto — ۱

در همین زمان دسته‌ای از نجبای درجه اول لهستان درصدد اصلاح قوانین کشوری وتهیه سپاه کافی بودند و این امر برخلاف مصالح دول روسیه وپروس بود .

پس از آنکه اگوست سوم پادشاه لهستان در سال ۱۷۶۳ در گذشت کاترین دوم ملکه روسیه وفردریك پادشاه پروس برای حفظ اوضاع لهستان همداستان شدند وملکه روسیه دی‌یت لهستان را بازور سپاه بر آن داشت که یکی از نجبای لهستانی بنام استانیسلاس پونیاتوسکی[1] دست نشانده وفرمانبردار وی را بپادشاهی انتخاب کند .

استانیسلاس با آنکه مطیع کاترین بود مانع انجام مقاصد نجبای لهستان در اصلاح امور کشوری نشد واز جمله اصلاحات یکی سلب حق وتو از اعضاء دی‌یت ودیگر مطیع ساختن عمال دولت در برابر شاه بود . اصلاحات مزبور در لهستان بامخالفت دسته‌ای از نجبا مصادف شد ودولت فرانسه نیز این مخالفت را بملاحظات سیاسی تقویت کرد .

در همان حال کاترین وفردریك هم بعنوان حفظ حقوق سیاسی پروتستانها وارتودوکسهای لهستان که در اقلیت بودند در اختلافات داخلی آن کشور مداخله کردند وسپاه روس بخاك لهستان تجاوز نمود وعاقبت کاترین بازور قوانینی را که پیش از آن درباره ملل غیر کاتولیك از دی‌یت گذشته بود لغو کرد و [illegible] نو نسها را ملزم ساخت که هنگام تشکیل دی‌یت تابع اوامر او باشند [illegible]

[illegible] مداخله بیگانگان [illegible] در امور داخلی لهستان [illegible] شد [illegible] گروهی از میهن پرستان [illegible] جمعیتی تشکیل دادند

---

۱ - Stanislas Poniatawsky ۲ - Valachie ۳ - Moldavie

و در صدد بر آمدند استانیسلاس را از سلطنت خلع کرده قوانین سابق را در باره ملل غیر کاتولیك تجدید کنند ولی تشکیل این جمعیت مایه اعتراض وجنبش ارتودکسهای او کرن گردید و میان این دو دسته جنگ داخلی در گرفت. کاترین نیز موقع را مناسب دید و بعنوان حفظ سلطنت و فرو نشاندن آتش جنگ داخلی سپاهی بلهستان روانه کرد.

حمله سپاه روسیه بنواحی جنوبی لهستان سبب شد که جمعی از مردم بخاك عثمانی گریختند وسپاه روس نیز در تعاقب ایشان وارد خاك عثمانی شدندواین امر چنانکه بعد خواهیم گفت مایه ایجاد جنگ میان روس وعثمانی گردید وبشکست دولت عثمانی خاتمه یافت.

تقسیم اول لهستان ـ شکست عثمانی وتسلط روسیه بر نواحی ملداوی[1] و والاشی[2] دولت اطریش را نگران ساخت زیرا ژوزف دوم مایل بود که مرزهای امپراطوری اطریش از مشرق بدریای سیاه متصل باشد.

پس ماری تر زوژوزف باسلطان عثمانی از در دوستی در آمدند و متعهد شدند که دست روسیه را از نواحی نامبرده کوتاه سازند.

از طرف دیگر دوستی اطریش و عثمانی فردریك دوم پادشاه پروس را بیمناك ساخت چه میترسید که اگر میان اطریش و روسیه جنگی روی دهد او نیز بسبب اتحادی که با کاترین دوم بسته است مجبور بورود در آن جنگ گردد واگر آن دو دولت باهم نزدیك شوند در صدد تجزیه متصرفات عثمانی بر آیند و از اینراه نیروی

---

[1] Moldavie – [2] Valachie

ایشان بر نیروی پروس برتری یابد پس مصمم شد که برای دفع این دو خطر روسیه و پروس را بتقسیم لهستان دعوت کند تا هم آندو از اینراه خساراتی را که از جنگهای پیش دیده‌اند جبران کنند و هم دولت پروس از تقسیم آن کشور سهمی ببرد.

ماری ترز نخست پیشنهاد فردریك را در باب تقسیم لهستان بسختی رد کرد و این عمل را مخالف شرافت شمرد ولی پسرش ژوزف کم کم مادر را راضی نمود و عاقبت سه دولت در ماه ژوییه ۱۷۷۲ در شهر سن پطرزبورغ[1] قرارداد تقسیم لهستان را بعنوان حفظ آن کشور از تجزیه و زوال قطعی بقرار ذیل امضاء کردند. ماری ترز کنت نشین زیپس[2] و گالیسی[3] را که قریب ۲۶۰۰۰۰۰ جمعیت داشت تصرف کرد.

فردریك دوم پروس لهستان را بجز دانت زیك و ترن[4] که دارای ۷۰۰۰۰۰ جمعیت بود بتصرف آورد. کاترین دوم نیز قسمتی از لیتوانی را در ساحل رودهای دونا و دنی پیر تصاحب نمود.

دی یت لهستان در مخالفت با تصویب این قرارداد یکسال پایداری کرد ولی عاقبت سپاه متحدین ورشو را محاصره نمود و شاه و دی یت را بتصدیق قرارداد مجبور ساخت.

دومین تقسیم لهستان - تقسیم لهستان در سال ۱۷۷۲ نجبای آن کشور را در اصلاح سازمان کشوری مصمم ساخت در سال ۱۷۷۸ دی یت بنام مجلس مؤسسان تشکیل یافت و پس از دو سال قانون اساسی تازه را تصویب کرد. بموجب این قانون دولت لهستان دارای حکومت سلطنتی موروثی گردید و حق وتو که علت اساسی ضعف کشور بود

---

۱ - لنینگراد کنونی ۲ - Zips ۳ - galicie ۴ - Thorn

ملغی ومقرر شد که ٦٠٠٠٠ سپاه تهیه شود.

کاترین دوم ببهانه اینکه قانون اساسی تازه مخالف مقررات قرار داد سال ۱۷۷۲ است سپاهی بخاك لهستان فرستاد فردریك گیوم دوم جانشین فردریك دوم پادشاد پروس هم که پیش از آن بادیت لهستان روی موافقت نشان داده بود باوی همداستان گردید وعاقبت در سال ۱۷۹۳ باردیگر لهستان میان روسیه وپروس تقسیم شد ، دولت روسیه قسمت دیگری از لیتوانی وپروس نواحی دانت زیک وترن را بتصرف آورد.

آخرین تقسیم لهستان ـ در ماه مارس ۱۷۹٤ جمعی از میهن پرستان کراکوی بریاست کوزیوسکو[1] از سرداران لهستانی که در انقلابات آمریکا نیز شجاعت بسیار نموده بود سر بشورش برداشتند وسه ماه باسپاهیان پروس واطریش وروسیه مقاومت کردند ولی عاقبت شکست یافتند وسردار روسی سووروف[2] تا نزدیکی ورشو پیش رفت. این بار متحدین سراسر لهستان را میان خود تقسیم کردند ورشو ومضافات آن بپروس رسید. باقیمانده لیتوانی ضمیمه روسیه شد وکراکوی بتصرف اطریش درآمد (۲٤ اکتبر ۱۷۹۵) وبدین ترتیب دولت لهستان نابود گردید وتاجنك بین المللی بهمان حال باقیماند وپس از جنك بین المللی دوباره کشور لهستان از پیوند قطعه های نامبرده بوجود آمد.

۲ - جنگهای روس وعثمانی

چنانکه درصفحات پیش اشاره کردیم درسال ۱۷٦۸ سپاهیان

Sauvorof – ۲ Kosieusko – ۱

روس در تعاقب شورشیان لهستان بخاك عثمانی تجاوز کردند و این امر موجب بروز جنگ میان روسیه و عثمانی گردید. محرك اساسی سلطان مصطفی خان سوم سلطان عثمانی بجنگ با روسیه شوازل[1] صدراعظم فرانسه بود چه او گمان میکرد که اگر سلطان با کاترین دوم از در جنگ در آید لهستان نجات خواهد یافت بهمین نظر سفیر فرانسه را در استانبول بتحریك سلطان عثمانی بجنگ وا داشت و جمعی از پیشروان فرانسوی را بسرداری دوموریه[2] بکمك سلطان فرستاد ولی سرداران روسی از خشکی ودریا برخاك عثمانی تاختند ودراندك زمانی بندر ازوف وشبه جزیره کریمه وقسمتی از خاك رومانی را به تصرف آوردند و از رود دانوب نیز عبور کردند (ژویه ۱۸۷۰) در دریا نیز ناوهای روسیه ۵۰ کشتی جنگی عثمانی را نزدیك بندر ازمیر در خلیج تنگی محصور نموده چهل کشتی را نابود ساختند.

پس از آنکه لهستان در مرتبه نخستین تجزیه شد سپاه روسیه بار دیگر ازدانوب گذشته در بلغارستان بتاخت وتاز پرداخت وعاقبت بوساطت اطریش دو دولت در شهر کوچك قینارجی واقع در بلغارستان صلح کردند (ژویه ۱۷۷٤)

بموجب این مصالحه دولت روسیه از تمام متصرفات خود در خاك عثمانی بجز بندر آزوف چشم پوشیده شبه جزیره کریمه نیز ازخاك عثمانی جدا ومستقل گردید. ولی ضمنا سلطان متعهد شد که در محافظت عیسویان بکوشد ونظر روسیه را درهر موقع راجع به حقوق ملل ارتودوکس رومانی یا پیروان کلیسای یونان پذیرفته واجرا

---

۱ - Choiseul ۲ - Dumouriez

کند و این امر از آنسپس در سیاه
زیرا عیسویان که در خاك عثمانی
خامی و یاور خویش پنداشتند و ب
داخلی عثمانی شدند.
دولت اطریش نیز درمقابل
متصرفات عثمانی را درجنوب نا

جنگهای روس واطریش

باعثمانی - ژوزف دوم پادشاه
اطریش بتصرف بلگراد و
سر زمین بسنی علاقه بسیار
داشت وبهمین قصدشش سال
پس از مصالحه قینارجی با
کاترین دوم در سن پطرزبورغ
دیدار کرد و یکسال بعد دو
دولت درباره تجزیه وتقسیم
متصرفات عثمانی قرار داد
محرمانه‌ای منعقد ساختند.
بموجب این قرارداد آنچه
ازمتصرفات عثمانی درساحل
رود دنی یستر بود با چند
جزیره دردریای اژه بروسیه
میرسید. دولت اطریش هم

قسمتی از والاشی در ساحل راست رود دانوب و بلگراد و قسمت شمالی سربستان وبسنی را تصاحب میکرد ازسایر متصرفات عثمانی رومانی و بلغارستان ومقدونیه ویونان بیك کشور واحدکه پایتخت آن قسطنطیه بود مبدل میشد و تحت الحمایه روسیه میگشت برای راضی کردن فرانسه وانگلستان واسپانی نیز مقررشده بودکه سایر متصرفات سلطان در آسیا و افریقا در اختیار آن سه دولت گذاشته شود .

درسال ۱۷۸۷ کاترین دوم شبه جزیره کریمه را که بموجب مصالحه قینارجی استقلال داشت تصرف کرد ودشمنی خودرا باسلطان آشکارساخت . پادشاه عثمانی سلطان عبدالحمید اول ازین اقدام در خشم شده بدول روسیه و اطریش اعلان جنگ داد (اوت ۱۷۸۷) و سپاه او در آغاز امر بر نیروی اطریش غالب شدند وازرود دانوب گذشته درایالت تمسوار بتاخت وتاز پرداختند . ولی نیروی دریائی عثمانی در دریای سیاه از نیروی روسیه در مصب رود بوگ شکست یافت . پس از آن لشکریان اطریش هم شهر بلگراد راتسخیر کردند وشهر بخارست بدست روسها در آمد وبیست وشش هزار تن ازسپاهیان عثمانی درقلعه اسماعیل بهلاکت رسیدند .

فتوحات روس واطریش مایه دوستی واتحاد انگلستان وپروس گردید .

پادشاه پروس که ازتوسعه خاك همسایگان خود بیم داشت از طرفی باموافقت انگلستان گوستاو سوم پادشاه سوئد را بمخالفت با روسیه برانگیخت وگوستاو باسپاه بزرگی بخاك فنلاند که ازمتصرفات

روسیه بود تاخت وتا نزدیکی سن‌پطرزبورغ (لنینگراد کنونی) پیش‌رفت و از طرف دیگر میهن پرستان لهستان را بشورش بر علیه روسیه و بدست آوردن استقلال و آزادی خویش تحریك نمود و نزدیك بود نقشه پادشاه پروس در باب جلوگیری از نفوذ روسیه و اطریش در شبه جزیره بالکان انجام گیرد لکن در همان اوقات انقلاب کبیر فرانسه ظهور نمود و نقشه‌های سیاسی دول اروپای مرکزی و شرقی را برهم زد.

گوستاو سوم برای اینکه بتواند بلوئی ١٦ پادشاه فرانسه در برابر شورشیان یاری کند با روسیه صلح نمود و دولت اطریش نیز که خود از ظهور انقلاب فرانسه و تأثیر آن در میان ملت اطریش هراسان و از قدرت دولت پروس بیمناك بود با عثمانی از در صلح در آمد و چون کاترین دوم از صلح اطریش و عثمانی آگاه شد و در برابر عثمانی تنها ماند در محل یاسی[1] باسلطان سلیم سوم صلح کرد و فقط بتصرف قسمتی از اراضی واقع میان رودهای بوگ و دنی‌یستر قناعت نمود و در نتیجه جنگی که دولت فرانسه برای نجات دادن لهستان در میان کشورهای اروپای مرکزی و شرقی برپا نموده بود برای انجام منظور آن دولت مفید نیفتاد و لهستان چنانکه اشاره کردیم تا پایان جنگ بین‌المللی بحال تجزیه باقی ماند.

---

١ - Jassy (٩ ژانویه ١٧٩٢)

فصل نهم

مستعمرات و رقابتهای مستعمراتی دول در قرون جدید

چنانکه در فصول پیش اشاره شد یکی از مهمترین وقایع سیاسی قرن هیجدهم رقابت هائی است که میان فرانسه وانگلیس بر سر تصرف اراضی در خارج اروپا آغاز و موجب بروز جنگهای متعدد و زد و خوردهای بسیار میان آن دو دولت گردیده است . از زمان پادشاهی لوئی ۱۴ در فرانسه ، انگلستان از دشمنان بزرگ فرانسه بود و در تمام جنگهائی که برای ضعیف کردن نیروی آندولت در اروپا روی داد شرکت داشت واز آن پس در زمان پادشاهی لوئی ۱۵ نیز برای نابود کردن نیروی دریائی و کوتاه کردن دست فرانسه از مستعمراتی که در هند و آمریکا تهیه نموده بود بمخالفت با آن دولت برخاست ومدت ۲۰ سال متوالی هنگامیکه میان اطریش وپروس در اروپا جنگ ادامه داشت انگلستان نیز بافرانسه در جنگ بود (از ۱۷٤۲ تا ۱۷٦۳) و پس از پایان یافتن این دوره ۲۰ ساله که بزیان فرانسه تمام شد رقابت دو دولت ادامه یافت و فرانسویان در انقلابات وجنگهای داخلی امریکا که مردم آمریکا برای بدست آوردن استقلال بر ضد انگلستان آغاز کرده بودند شرکت نموده واز آن پس انقلاب کبیر فرانسه وفتوحات ناپلئون بار دیگر انگلستان رابدشمنی بافرانسه برانگیخت وتا سال

۱۸۱۵ که ناپلئون در جنگ واترلو[1] بکلی شکست خورد وامپراطوری وی نابود گردید دشمنی دودولت باقی بود وبهمین مناسبت جنگهای فرانسه و انگلیس رادر قرن هیجدهم چنانکه یکی از نویسندگان انگلیسی گفته است میتوان جنگ صدساله نامید (از ۱٦۸۸ تا ۱۸۱۵)

میدان جنگ فرانسه و انگلیس در جنگهای وراثت تاج و تخت اطریش سرزمین هلاند ودر جنگهای هفت ساله سرزمین هانور و دره رود رن و دردوران جنگهای مستعمراتی سرزمینهای کانادا و هندوستان ودریاها واقیانوسهای مجاور اروپا بود .

استعمارطلبی انگلستان ـ انگلستان بمناسبت واقع بودن در دریا همیشه از اختلافات مرزی باهمسایگان آسوده خاطر و سیاست اساسی آن دولت مبنی بر توسعه نیروی دریائی وحفظ ارتباط جزایر با دیگر نقاط اروپا وسایر قطعات بوده است . دور ماندن انگلستان از اروپا دروضع داخلی آن کشور نیز تاثیر داشته وچنانکه درفصول پیش گفته شد در آن کشور انقلابات داخلی سخت کمتر روی داده و بهمین مناسبت دولت انگلیس توانسته است باآسودگی خاطر نفوذ خودرا در خارج توسعه دهد .

فکر استعمارطلبی درانگلستان ازقرن ۱٦ میلادی پدیدآمد و بازرگانان انگلیسی مانند بازرگانان هلندی درصدد توسعه بازار های خویش درآسیاوآمریکا بر آمدند . لیکن درقرن ۱۷ هنگامی که فرانسه باسرعت به استملاك و استعمار اراضی در هندوستان وآمریکای شمالی سرگرم بود انقلابات داخلی انگلستان و مخالفت

---

۱ - Waterloo

های پی‌درپی مردم بادولت مانع از تعقیب سیاست استعماری گردید وچون آن انقلابات بنفع ملت پایان یافت بار دیگر دولت انگلستان به‌امر مستعمرات متوجه شد .

نخست درصدد بر آمد که‌دراروپا متصرفاتی تهیه کند و بهمین منظور درجنگهای اروپا شرکت جست ولی بمقصود نرسید وچون افریقا نیز در آنزمان ازقطعات مرموز و غیر قابل نفوذ بشمار میرفت دولت انگلیس ناگزیر بآسیا و امریکا متوجه گردید

از اینزمان دولت انگلیس با دول دیگری که دربازرگانی و صنعت ونیروی دریائی‌قدرتی داشتند وبا او دربازرگانی عمومی‌دنیا رقابت میکردند براه خصومت میرفت و میکوشید که تا بتواند سایر دول‌را ازتوسعه مستعمرات خویش‌باز دارد واگر بتواند مستملکات ایشان را مالك شود .

در نیمه قرن هیجدهم فرانسه بربهترین مستعمرات دنیادست داشت بهترین جزایر آنتیل‌را در امریکای مرکزی و قسمت مهمی ازامریکای‌شمالی‌وهندوستان رامتصرف بود . ولی درهرجاانگلیسها نیز نزدیك متصرفات فرانسه چیزی بدست آورده بودند٬ اتخاذروش مالی لاس وسیاست مسالمت‌آمیز فلوری نیز در رونق بازار تجارت فرانسه با مستعمرات تاثیر فراوان‌کرد و بنادر نانت وسن مالوودون کرك وبردو که واسطه تجارت مستعمرات بود بکمال ترقی رسید . در امور اقتصادی وبازرگانی‌کشور اسپانی هم‌که متحد فرانسه بود پیشرفتهای محسوس پدیدآمد و این ترقیات جملگی مایه‌رشك‌وحسد انگلستان‌گردید . پس‌درصدد برآمدکه ازراه‌جنگ رقیب‌تجارتی

خویش را ناتوان سازد و با تصرف مستعمرات گرانبهای او و توسعه بازار تجارت خارجی خود بر عایدات گمرکی کشور بیفزاید.

مقدمات تشکیل مستعمرات در هندوستان - از اواخر قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم نخست انگلیسیها و پس از ایشان فرانسویها در صدد بر آمدند که مانند بازرگانان هلند دایره نفوذ خود را از اروپا بآسیا و آمریکا توسعه دهند صدسال پیش از این تاریخ انگلیسیها درزمان سلطنت هانری تودر[1] (۱٤۹۷) و فرانسویان هنگام پادشاهی فرانسوای اول (۱۵۲٤) باین امر متوجه شده بودند ودو نفر ایتالیائی بنام ژان و سباستین کابو[2] بفرمان پادشاه انگلیس دراواخر قرن پانزدهم دراقیانوس اطلس راه مغرب پیش گرفته بجزیره کاپ برتن[3] که در مدخل رودسن لوران[4] واقعست رسیده آنرا ازجمله جزایر شرقی آسیا پنداشته بودند.

چهل سال بعدنیز درزمان فرانسوای اول یکی از دریانوردان فرانسه موسوم به ژاك کارتیه[5] ازمسیر رودسن لران بداخل کانادا راه یافت واراضی مکشوفه به فرانسه جدید موسوم شد. بااینهمه درقرن شانزدهم مردم اسپانی و پرتغال که مدتها پیش از آن تاریخ راه دریائی هندوستان وقسمتی از آمریکای مرکزی را کشف کرده بودند هنوز در بازرگانی دریائی بی رقیب بودند و بازار هـای تجارت آسیا و آمریکا دردست ایشان بود.

درزمان پادشاهی ملکه الیزابت وهانری چهارم انگلیسهـا و

---

۱ - Heuri Tudor ۲ - Jean, Sebastien Cabot

۳ - Cap .Breton ٤ - Saint - Lorent

۵ - Jacques Cartier

فرانسویهانیز بتقلید پرتغالیها درهندوستان بتجارت و بتقلید اسپانیولی
هادر آمریکا بتصرف اراضی همت گماشتند ولی درهندوستان بازرگانی
بدستیاری شرکت های ملی و در آمریکا تصرف اراضی بانیروی جنگی
انجام گرفت و این نکته درطرز رقابتها و اختلافات مستعمراتی انگلستان
وفرانسه تاثیر خاص داشته و آن دورا ناگزیر بمیدان جنگهای
طولانی وارد نموده است.

تاسیس شرکتهای بازرگانی ـ شرکتهای بازرگانی درفرانسه
و انگلستان وهلند سهامی بود وباسرمایه اشخاص مختلف وصرافان
و توانگران ویاشهرداریها تاسیس میشد. این سرمایه‌ها در ساختن
کشتی وتاسیس تجارتخانه‌ها و استخدام دریانوردان واعضاء وخرید
کالا بکار میرفت وهر شرکتی یك مرکز درخود کشور و شعبی در
کشورهای دوردست داشت. شرکتها از دولت بموجب فرمانی حق
انحصار بازرگانی درسرزمینی که مورد نظر ایشان بود وحق داشتن
پاسبان مسلح وسربازان مخصوص برای دفاع شعب تجارتی خود می
گرفتند و در هر کشوری که شعبه تجارتی داشتند از پادشاه یا امیر
محلی آنجا باتقدیم هدایا یااداى حق معین سالانه اجازه ساختن بناهای
مخصوص ولنگرگاه ووسایل بارگیری وغیره بدست می آوردند.

تجارتخانه هانیز بوسیله شورای مخصوص ومدیر مسئولی اداره
میشد ومشتمل بود بر انبارهای کالا وخانه‌های عمال تجارتی شرکت
که گرداگرد آنرا حصاری استوار میکشیدند تا هنگام جنگ از
دستبرد دشمنان بر کنار باشد. تمام شعب مختلف هر شرکت نیز در
زیر فرمان رئیس کلی بودند که نماینده بزرگ شرکت بشمار میرفت.

امور اساسی شرکت را هم هیئتی که مرکب از نمایندگان صاحبان سهام بود اداره میکردند و مرکز این هیئت در کشور اصلی بود شرکتها بیشتر بخریدن کالاهای خارجی بخصوص امتعه هندوستان و ایران وچین مانند چای و برنج وابریشم وادویه و امثال آن می پرداختند و صدور امتعه داخلی رواجی نداشت . منافع هر شرکتی نیز درپایان سال به نسبت سهام میان شرکا تقسیم میشد و غالباً سود هنگفت به دارندگان سهام میرسید . زیرا فی المثل شرکت هندشرقی هلند همه سال قریب بنصف سرمایه خود سود میبرد وگاه نیز منافع آن بسه چهارم اصل سرمایه بالغ میشد .

نخستین شرکت تجارتی هند شرقی انگلستان در سال ۱۵۹۹ اواخر پادشاهی ملکه الیزابت تاسیس شد . درفرانسه نیز شرکت هند شرقی هنگام پادشاهی هانری چهارم بوسیله بازرگانان بندرسن مالو درسال ۱٦۰٤ تشکیل یافت انگلیسیها درسال ۱٦۳۹ بندر مدرس را درساحل خلیج بنگاله بنا نهادند و این بندر بزودی بزرگ شد و مرکز تجارت شرکت هند شرقی انگلیس درهندوستان گردید .

شرکت فرانسوی نخست متوجه جزایر اقیانوس هند گشت ودرزمان صدارت ریشلیو درساحل جزیره ماداگاسکار[1] تجارتخانه ای بنا کرد ودوجزیره ازجزایر اطراف را نیز بتصرف آورده جزایر بوربن وفرانسه نام نهاد که امروز رئونیون[2] وموریس[3] نام دارد .

کلبر درزمان وزارت خویش چنانکه سابقا هم اشاره کرده‌ایم درصدد بر آمد که شرکت هند شرقی را توسعه دهد وتمام مردم فرانسه

---

۱ - Madagascar   ۲ - Réunion   ۳ - Maurice

را در آن سهیم سازد .

در نتیجه توجه و کوشش کلبر کارشرکت هند شرقی فرانسه رونقی گرفت چنانکه درساحل برتانی[1] بندری بنام لوریان[2] یا مشرق بنا کرد که امروزازجمله بنادرجنگی فرانسه است وازنام آن بمنظور شرکت پی میتوان برد .

درین بندر تمام وسائل کشتی سازی وزراد خانه و انبار هـای تجارتی ووسائل بارگیری فراهم بود .

سپس شرکت فرانسه بمداخله در بازرگانی هندوستان همت گماشت و اراضی پوندیشری[3] را درساحل خلیج بنگاله تصرف ودر آنجا بندری زیبا بنا کرد که ۴۰۰۰ جمعیت داشت و درجنوب بندر مدرس مرکز بازرگانی شرکت هند شرقی انگلیس بود درهمانحال شرکت مراکز دیگری نیز درکرانه های هندوستان تاسیس کرد که بندر شاندرناگور[4] درمصب یکی ازشاخه های رود گنگ از آن جمله است .

درسال ۱۷۱۹ هم که لاس باصلاح کار شرکت هندشرقی پرداخت درامور آن مؤسسه ترقیات فوق العاده روی داد بخصوص کـه درین زمان دول فرانسه وانگلیس باهم متحد بودند وراههای دریائی قرین آرامش وامنیت بود .

اوضاع هندوستان درقرن هجدهم ـ درقرون شانزدهم وهفدهم درسراسر هندوستان پادشاهان گورگانی هند که ازاخلاف ظهیرالدین بابر گورگانی ازنوادگان تیمور بودند سلطنت میکردند و پایتخت

Pondichéry – ۳ Lorient – ۲ Bretagne – ۱

Chandernagor – ۴

آنان شهر دهلی بود که بر کنار رود جمنا از شعب رود گنگ واقع
قدرت و شوکت این سلسله بخصوص در دوره پادشاهی محمد اورنگ
زیب (۱۰۶۹ تا ۱۱۱۸ هجری مطابق ۱۶۵۸ تا ۱۷۰۷ م) به کمال رسید و ا
پس از مرگ این پادشاه کشور او گرفتار تجزیه و زوال گردید
صوبه داران و نواب و راجه ها از هر سو سر بخودسری و استقلال برداشتند



تصویر یك سرباز هندو

اختلافات داخلی هندوستان
و ضعف حکومت مرکزی
دهلی عمال شرکت هند شرقی
فرانسه را بر آن داشت که
در امور داخلی آن سرزمین
مداخله کنند و بر وشن کردن
آتش دشمنی میان شاهزادگان
و راجه ها پردازند و مبالغ
هنگفت وجه نقد یا اراضی
از ایشان گرفته هر یك را بر ضد
دیگری حمایت و تقویت کنند .

در نیمه قرن هیجدهم
زمانیکه اروپا گرفتار جنگ
های هفت ساله بود دوپلکس[۱]
از عمال معروف شرکت هند
شرقی فرانسه آشکارا بـه

Duplex – ۱

مداخله درامور داخلی هندوستان پرداخت درین زمان شرکت هند شرقی انگلیس در خلیج بنگاله فقط بنادر مدرس و کلکته را در تصرف داشت و چون این دو بندر با بنادر پندیشری و شاندرناگور از متصرفات شرکت فرانسوی نزدیك بود آتش رقابت شرکتهای انگلیسی و فرانسوی روزبروز تندتر میشد .

تشکیل مستعمرات در آمریکا - انگلستان و فرانسه در آمریکای شمالی نخست بعنوان بازرگانی سرزمینهائی بتصرف در آوردند و از آن پس در توسعه آنها کوشیدند انگلیسها در زمان پادشاهی ملکه الیزابت سرزمین ویرژینی و فرانسویان در دوره سلطنت هانری چهارم نواحی مصبی رود سن لوران و شبه جزیره آکادی را تصرف کردند و از همان زمان رقابت بازرگانی و سیاسی میان دو دولت در آمریکا نیز مانند هندوستان آغاز گردید .

متصرفات انگلیس - در انگلستان بسبب بروز اختلافات داخلی بخصوص کشمکشهای مذهبی که در سراسر قرن هفدهم ادامه داشت دایره مهاجرت انگلیسها به امریکا توسعه یافت گذشته از طبقه بازرگانانی که بآمریکای شمالی میرفتند تا منابع ثروت بدست آورند بسیاری از پیروان طریقه مذهبی پوریتن که در برابر ستم و بیدادگری پیروان کلیسای مخصوص انگلیس بجان آمده بودند جزایر بریتانیا و ایرلندرا ترك گفته بآمریکای شمالی مهاجرت کردند و بتدریج در امتداد کرانه اقیانوس اطلس و حوالی دریاچه‌ها سرزمینهائی بدست آورده کوچ نشینهای انگلیسی دایر کردند و تا سال ۱۷٤۰ رویهمرفته سیزده کوچ نشین انگلیسی در امریکای شمالی تأسیس گردید که دارای یك میلیون

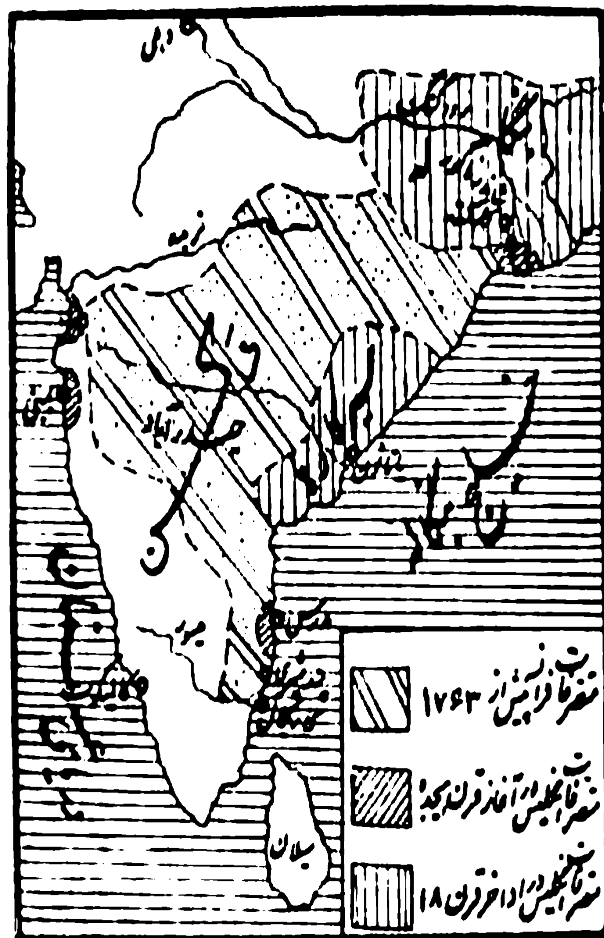
نفر جمعیت و این جمعیت از افراد فعال و نیرومند تشکیل شده بود استعداد طبیعی اراضی و بدست آمدن منابع ثروت و مناسب بودن کرانه‌ها برای کشتی رانی بزودی در اوضاع اقتصادی کوچ نشین‌های انگلیسی تأثیر کرد و بندرهای مهمی مانند بستن[1] فیلادلفیا و نیویورك در کرانه اقیانوس اطلس بوجود آمد و از آن پس دولت انگلستان کوچ نشینها را زیر حمایت خود گرفت و در هر کوچ نشین حکومتی جداگانه تأسیس گردید و مجلسی از نمایندگان مهاجران دایر و اداره امور بدست فرماندارانی که از طرف پادشاه انگلیس تعیین میشدند سپرده شد. درهمان زمان انگلیسها در سرزمین کانادانیز متصرفاتی در کنار خلیج هودسن بدست آورده در آنجا بامتصرفات فرانسویان همسایه شدند وچون از جنوب نیز کوچ نشین های انگلیسی بامتصرفات فرانسه مجاور بود روزبروز رقابت میان کوچ نشین‌ها بر سر توسعه اراضی افزون‌تر می گردید.

متصرفات فرانسه - توجه به استعمار اراضی در فرانسه در زمان هانری چهارم آغاز گردیده بود و فرانسویان علاوه بر آنکه در کانادا ناحیه شبه جزیره آکادی را اشغال کردند بزودی برای اینکه سرزمین های تازه بدست آورند باکتشاف اراضی برداختند ودره رودسن لوران را کشف کردند ودر آغـاز قرن ۱۷ شهر کبك[2] را در نزدیکی رود سن لوران بنانهادند. کلبر از مردان نامی فرانسه درقرن ۱۷ بمسئله مستعمرات توجه کافی نمود وی کانادا را دراداره مستقیم دولت فرانسه قرارداده امور اداری آن مستعمره را منظم ساخت و در طی ٦ سال

---

۱ - Boston ۲ - québec

بیش از چهار هزار تن از برزگران کارآزموده فرانسه را به کانادا فرستاد
تا در زمینهای حاصلخیز ناحیه دریاچه‌ها بکشت و کار بپردازند مهاجران



متصرفات فرانسه و انگلیس در هند در قرن هیجدهم.

فرانسوی برخلاف اسپانیولی‌ها که سیاست استعماری خود را بر قتل وغارت وبیدادگری نسبت به بومیان قرار داده بودند بزودی با سرخ پوستان کانادا روابط دوستی برقرار ساختند و هیئت‌های مذهبی در میان بومیان بتبلیغ وانتشار آئین مسیح پرداختند و بدین ترتیب توسعه اراضی متصرفی فرانسویان در حوالی دریاچه‌ها که مسکن بزرگترین طوایف سرخ‌پوستان بومی بود بدون مانع انجام گرفت و سرزمینهای آباد وسیع بدست آنان افتاد. هنگامیکه مهاجران فرانسوی در سرزمینهای متصرفی به کشت و کار وایجاد مراکز بازرگانی واستفاده از منابع طبیعی اشتغال داشتند دسته‌هائی از آنان برای اکتشاف اراضی

داخلی کانادا بخصوص نواحی اطراف دریاچه ها باخطرها و زحمات طاقت‌فرسا مواجه میشدند و باوجود مقاومت طوایف وحشی بومی و موانع بیشمار طبیعی پاره‌ای ازجهانگردان فرانسوی به کشف نقاط و اراضی مجهول اطراف دریاچه‌ها وقسمتی از جنگلهای انبوه کانادا موفق گردیدند[۱] واین موفقیت جهانگردان دیگروزمامداران فرانسوی کانادا را باکتشاف وتسخیر اراضی جدید دلیر گردانید چنانکه در سال ۱۶۷۲ فرماندار کانادا[۲] یکدسته دوازده نفری را برای اکتشاف دره رودمی‌سی‌سی‌پی[۳] از راه دریاچه میشیگان[٤] روانه ساخت وآنان باقایق هائی که ازتنه درختان جنگلی ساخته بودند برروی رودخانه حرکت کردند وتاداخله خاك اتازونی کنونی تا محل پیوستن رود میسی‌سی‌پی بارود ارکانسانس[٥] پیش رفتند[٦] وهنگام بازگشت فرماندار کانادا را ازوضع طبیعی ومنابع سرشار نواحی مکشوفه آگاه‌نمودند پس ازبازگشت هیئت اعزامی فرانسه کاولیه دولا سال که درکشف دره‌اهیو[۷] نیز شرکت جسته بود باردیگر باهیئت ٤۲ نفری بداخله اتازونی رهسپار گردید وتامصب رود میسی‌سی‌پی در خلیج مکزیك

---

۱ – ازجمله جهانگردان فرانسوی که دربن راه کوشش فراوان بکار بردند. ژولیه Jolliet و پرمارکت Père Marquette و کاولیه دولاسال Cavelier de la Salle بودند. ۲ – کنت‌دوفرونتناك – Comte de Frontenac ۳ – Mississipi ٤ – Michigan

٥ – Arkansas

٦ – پیشرفت هئیت اعزامی فرانسه بسبب مقاومت جنگجویان بومی سرخ پوست که در دشت مرکزی اتازونی مسکن داشتند متوقف گردید و ناگزیر به کانادا باز گشتند.

۷ – Ohio

پیش راند وناحیه‌ای را که کشف کرده بود بمناسبت نام لوئی ۱۴ لویزیان[1] نامیدو بفرانسه بر گشت ومورد نوازش لوئی ۱۴ قرار گرفت وسرانجام درراه کشف و اشغال اراضی جان خودرا فدا کرد[2].

کمی بعد یکنفر از ناخدایان فرانسوی[3] بایك کشتی و ۶۰ نفر از همراهان خود خلیج هودسن را از تصرف انگلسیها بیرون کرد (۱۶۹۷) واز آن پس بتدریج فرانسویان دژهای مستحکمی در مصب رود میسی سی پی بنا نهادند ودر اوایل قرن هیجدهم بندر ارلئان جدید بوسیله مهاجران فرانسوی وبدستیاری دولت فرانسه در مصب آن رود ساخته شد.

باوجود کوشش فوق العاده زمامداران فرانسوی کاناداو لویزیان وتوجه دولت فرانسه عده مهاجران فرانسوی در اراضی متصرفی آمریکا

---

۱ - Louisiane

۲ - کاولیه دوسال در برابر خدمتی که انجام داده بود از لوئی ۱۴ حکم فرمانداری تمام اراضی لویزیان را گرفت وبا ٤ کشتی و عده‌ای کارگر و ناو بر بجانب خلیج مکزیك حرکت کرد. فرماندهی کشتی ها با یکی از اصلزادگان فرانسوی بنام کاپیتان دوبوژو Capitaine de Beujeu ووی از فرمانبرداری نسبت به دولاسال ناراضی بود. هنگامیکه کشتی های فرانسوی بخلیج مکزیك وارد شدند مه غلیظی هوای کرانه را پوشانیده بود دولاسال از تشخیص مصب رود میسی سی پی که نشانه‌ای نیز در آن نگذاشته بود درماند و کشتیها از آن ناحیه دور شدند وهنگامیکه دولاسال باشتباه خود پی برد فرمان باز گشت داد بوژو از قبول آن امتناع ورزید ولاسال ناگزیر با ۲۵۰ نفر از همراهان خویش بکرانه قدم گذاشت (مارس ۱۶۸۵) ومدت دوسال باتحمل رنج فراوان در پی یافتن مصب رود میسی سیپی که خود پیش از آن کشف کرده بود کوشش کرد وسر انجام بدست یکی از همراهان که از طول مدت توقف و بی تکلیفی بجان آمده بودند کشته شد (مارس ۱۶۸۷) وسایر همراهان وی نیز بتدریج هلاك شدند.

۳ - ایبرویل Pierre le mayne d' iberville

چندان زیاد نبود وعده تمام این مهاجران در کانادا از ۸۰ هزار نفر نمیگذشت که بیشتر آنان برزگر واز طبقه‌سوم‌بودند . بااینهمه‌چون متصرفات فرانسه مهاجر نشینهای انگلیسی‌را ازجانب خشکی‌احاطه کرده بود برای انگلیسها توسعه مستعمرات واقع در کرانه‌اقیانوس اطلس ازجانب باختر دشوار بنظر می‌آمد وبهمین‌سبب در آمریکانیز مانند هندوستان میان دودولت رقابت سیاسی‌وبازرگانی‌واختلافات ارضی بروز کرد وانگلیسها از آغاز قرن هیجدهم برای کوتاه‌کردن دست‌فرانسه ازمستعمرات آمریکائی‌ازهیچ کوششی‌فروگذار نکردند.

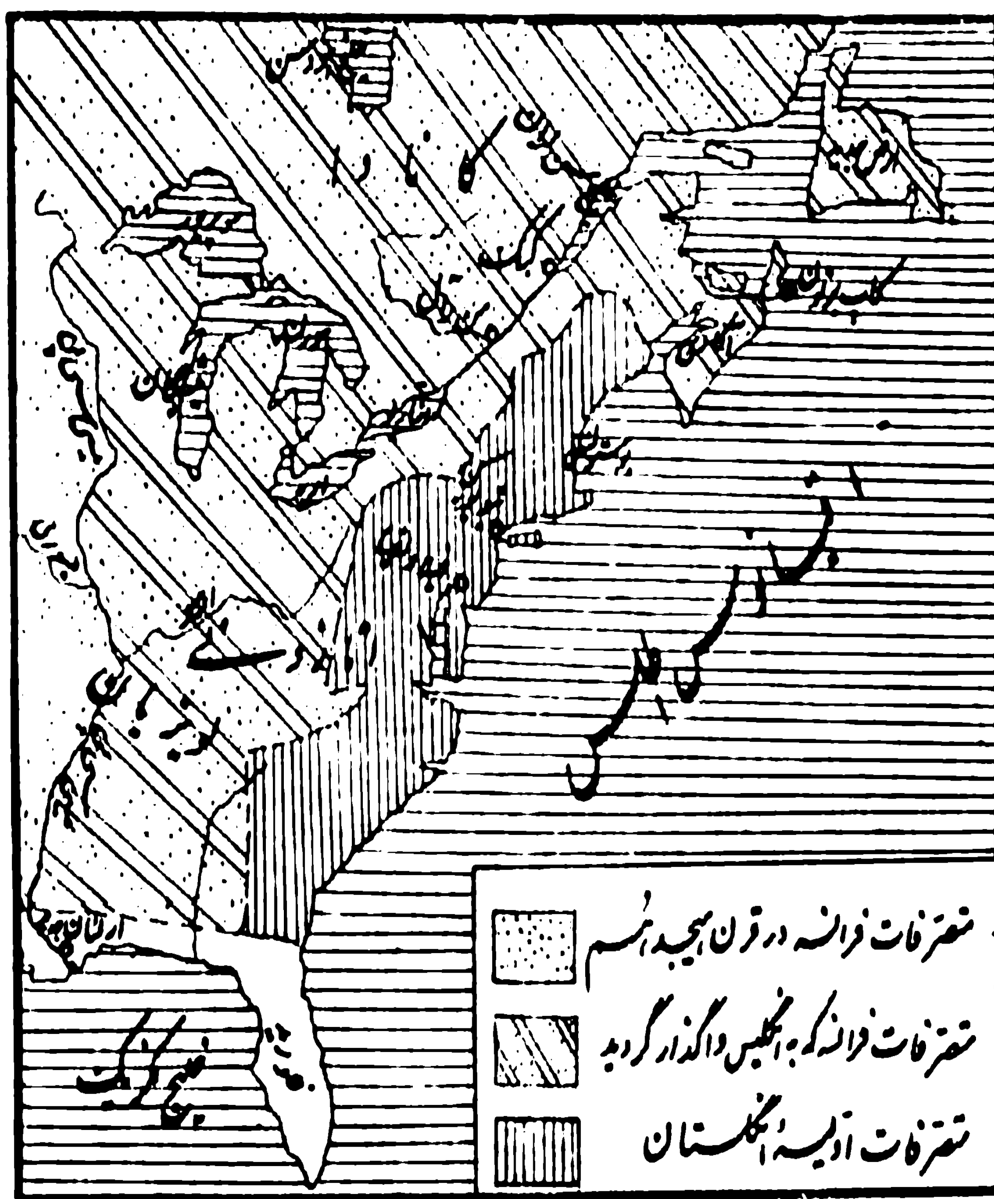
جنگهای مستعمرات از۱۷۴۳ تا ۱۴۷۸ ـ درسال ۱۷۴۳ دولت انگلستان با اسپانی‌از درجنگ درآمد زیرا سوداگران انگلیسی بدین‌امر مایل بودند و سبب آن جلوگیری بازرگانان اسپانیولی ازبازرگانی‌قاچاق بتوسط کشتیهای انگلیسی‌درمستعمرات اسپانیائی امریکاجنوبی‌بود. چون‌دراین زمان انگلستان در اروپا از ماری‌ترز حمایت میکرد دولت فرانسه‌که دوست اسپانی ودشمن ماری‌ترز بود نیزبا انگلستان بجنگ پرداخت .

درامریکای شمالی حاکم انگلیسی بستن‌سپاهی به‌متصرفات فرانسه‌فرستاده‌قلعه‌لویزبورگ[1] ازقلاع‌فرانسوی‌راکه‌تکیه‌گاه کشتیهای فرانسه بودتصرف کرد (آوریل تاژوئن۱۷۴۵) درهمان‌اوان دوپلکس[2] که از سال ۱۷۴۱ حکمران کل بنگاههای شرکت هند شرقی فرانسه بود با هفت کشتی.و۱۵۰۰ سرباز بندر مدرس‌رامحاصره وتسخیر کرد (۲۱ سپتامبر ۱۷۴۶ .)

---

۱ ـ Louisbourg ۲ ـ Duplex

دوسال بعد انگلیسیها بتلافی برخاسته هشت‌هزار سرباز باسی کشتی بمحاصره بندر پوندیشری فرستادند ولی باوجود آنکه آن بندررا دوماه درمحاصره داشتند ودریکروز ۲۲۰۰۰ گلوله بر آن ریختند بر دوپلکس فائق نشدند وعاقبت ازمحاصره پوندیشری چشم پوشیدند. درهمانحال معاهده آخن دراروپا منعقد گردید وبموجب



متصرفات فرانسه و انگلیس در آمریکای شمالی در قرن هیجدهم

آن بندر مدرس در هندوستان به‌انگلیسیها و قلعه لوبزبورک در امریکا بفرانسه بازداده شد.

فتوحات دوپلکس - پس از آنکه میان انگلستان وفرانسه

بموجب عهدنامه آخن دوستی برقرار شد دوپلکس به‌تعقیب سیاست شرکت هند شرقی فرانسه وایجاد دشمنی میان امرا وراجه های هندوستان پرداخت وتدریجاً جمعی از ایشان را تحت‌الحمایه خویش ساخت ونظام دکن نیز اراضی‌سیرکارها رادرساحل شرقی‌هندوستان باو بخشید .

درسال ۱۷۵٤ مستملکات‌شرکت‌فرانسه درهندوستان ازخلیج بنگاله تادریای عمان پهنای شبه‌جزیره را فرا گرفته بود ومساحت آنها از دوبرابر مساحت فرانسه میگذشت . این‌زمینهای وسیع را دوپلکس درمدتی کم وباسپاهی معدود بدست آورده بود . چنانکه کشور دکن‌رابایك آتشبار توپ وسیصدسر بازفرانسوی و۱۸۰۰سپاهی بومی تسخیر کرد .

تا درهندوستان حکومت داشت انگلیسها چه در جنگها و چه درسیاست همه جا مغلوب فرانسه بودند .

چون اجرای سیاست دوپلکس درهندوستان مستلزم‌هزینه گزاف بود مایه نگرانی مدیران شرکت هند شرقی فرانسه گردید چه ایشان ببازرگانی بیش از کشورگشائی علاقه داشتند و دولت انگلیس هم که درحفظ منافع شرکت خویش کوشش فراوان داشت مکرر بدربار فرانسه ازسیاست وروشی که دوپلکس در هندوستان پیش گرفته بود شکایت کرد وآنرا مایه تجدید جنگ شمرد . لوئی پانزدهم‌ووزیران اوهم که طالب صلح‌بودند وقدر خدمات دوپلکس را نمیشناختند اورا بفرانسه احضار کردند (اوت ۱۷۵٤ .)

پس از دوپلکس شرکت هندشرقی گودهو[1] نامی را بجای وی بهندوستان فرستاد واو پس از ورود بهند باحکمران مستعمرات انگلیسی درمدرس قراردادی بست که بموجب آن شرکت از تمام حقوق خود در امور داخلی هندوستان چشم پوشید و البته این قرارداد بنفع کامل شرکت انگلیسی بود (دسامبر ۱۷۵٤) .

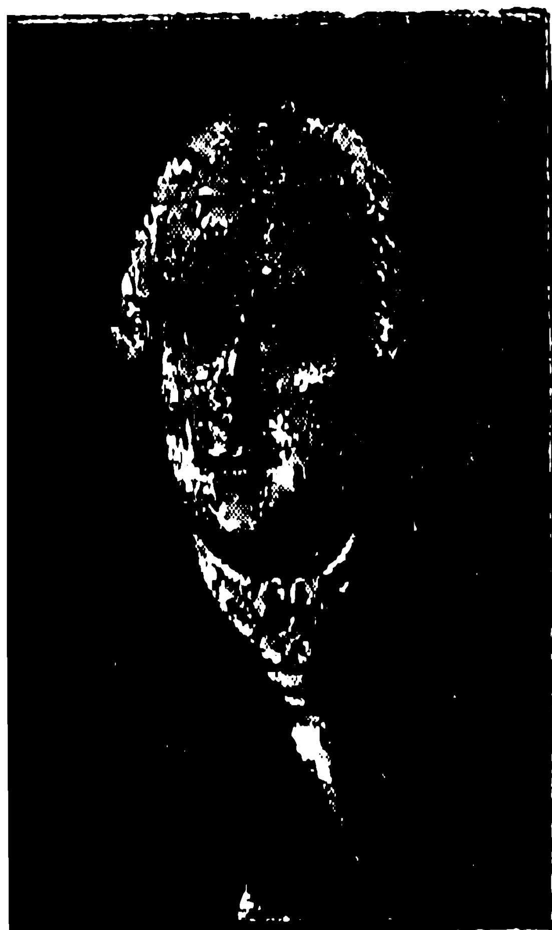
تاثیر جنگ هفت ساله درمستعمرات - قرارداد مدرس که برای جلوگیری از جنگ واستقرار صلح بود دوامی نیافت زیرا چندماه پس از آن انگلیسها بی اعلان جنگ در نزدیکی ارض جدید در امریکا سه کشتی فرانسوی راکه حامل سربازانی برای کانادا بود اسیر کردند وچند روز بعدهم بیش از سیصد کشتی بازرگانی دیگر فرانسه در بنادر انگلیسی یادر دریا ازطرف نیروی دریائی انگلستان توقیف گردید (ژوئن ۱۷۵۵) .

درضمن جنگهای هفت ساله دولت فرانسه درصدد برآمد که بر متصرفات انگلیس در هندوستان حمله برد ودرسال ۱۷۵۸ سه هزار سپاه بسرداری لالی تولندال[2] روانه هند کرد ، این سردار درآغاز امر به پیشرفتهائی نائل آمد و بندر مدرس را در محاصره گرفت ولی بسبب خشونت خویش تمام اقوامی راکه پیش از آن مطیع دوپلکس بودند ازخود آزرده خاطر ساخت وچون از فرانسه نیز بوی کمکی نرسید شکست یافت ودر بندر پوندیشری محصور دشمن گردید و پس از پنجماه پایداری تسلیم شد (ژانویه ۱۷٦۱) درامریکانیز اختلافات مرزی مهاجر نشینهای فرانسه و انگلیس مسبب جنگ گردید، در

---

۱ - Godeheu   ۱ - Lally Tellendal

جنگهای امریکا نخست فرانسویان بر دشمن غالب بودند و با آن‌
سپاه ایشان در عدد بپایه لشگریان انگلیسی نمیرسید چون سر
لایق آزموده‌ای بنام مون کالم[1] داشتند تاسال ۱۷۵۸ قسمتی از متصر
انگلیسیها را تسخیر کردند.



مون کالم (۱۷۵۹ – ۱۷۱۲)

ولی اندکی پس از آن سال پیروزی به انگلیسها روی آورد و در اندك مدتی راه کانادا و لوئیزیان بسبب فتوحات ایشان بریده شد و چون قلعه لویزبورگ رانیز باردیگر تصرف کردند دست فرانسویان از اقیانوس اطلس هم کوتاه گشت.

در سال ۱۷۵۹ انگلیسیها سپاه تازه‌ای بامریکا روانه کردند
تاسال ۱۷۶۰ سراسر کانادا را بتصرف آوردند در همان حال
فرانسه وانگلیس در مستعمرات امریکا و هندوستان باهم در ج
بودند در آبهای اروپا نیز میان ایشان آتش جنگ روشن بو
فرانسویان مکرر از کشتیهای انگلستان شکست یافتند وفقط در

Mont calm - ۱

جنگ ٦٤ کشتی ایشان نابود شد . ازطرفی چون دولت اسپانی را با خود برضد انگلستان متحد ساختند و در ضمن جنگ شبه جزیره فلوریدا[۱] ازمستعمرات اسپانی درجنوب امریکای شمالی بدست انگلیس افتاد لوئی پانزدهم برای جبران خسارات آندولت آخرین مستعمره فرانسه در امریکا یعنی **لوئیزیان** را نیز باسپانی بخشید .

سرانجام بموجب معاهده پاریس (۱۰فوریه۱۷٦۳)فرانسه تمام کانادا واراضی واقع درکناره چپ رود میسی سی پی را بانگلستان تسلیم کرد واز حقوق سیاسی خود در هندوستان چشم پوشید ودر آنسرزمین تنها به پنج بندر پوندیشری و شاندرناگورو کاریکال[۲] و یانائون[۳] وماهه[٤] که امروزهم ازمتصرفات آندولت است قناعت کرد و مقرر شد که دربن بنادر نیروی نظامی نداشته باشدو به تجدیداستحکامات نپردازد .

بعلاوه انگلستان جزایر آنتیل فرانسه و بنادری را که آن دولت درکرانه سنگال[۵] درافریقا ساخته بود تصرف کرد .

معاهده پاریس راباید مقدمه سیادت و قدرت عالمگیرانگلستان وبزرگترین ضربتی دانست که بسیاست استعماری وبازرگانی ودریا نوردی فرانسه درقرن ۱۸ وارد آمده است .

سبب عمده شکست فرانسه درمستعمرات بی کفایتی زمامداران آن کشور و بیعلاقه بودن دولت فرانسه بامور مستعمرات بود . دارژانسون وزیر جنگ فرانسه میگفت : تمام مستعمرات فرانسه بیك

---

۱ – Florida ۲ Karikal ۳ – Yanaon ٤ – Mahé
۵ – Sénégal

سر سوزن نمی‌ارزد» و شوازول صدراعظم فرانسه نوشته است . یك فرسنگ مربع از خاك هلند گرانبهاتر از یك مستعمره بزرگ است[۱] . این مرد سیاسی معتقد بود باینکه عهدنامه پاریس کلاهی بوده است که برسر انگلیسها گذاشته‌اند .

گذشته از مردان سیاسی وزمامداران فرانسه طبقه روشنفکر ونویسندگان بزرگ فرانسه وطبقه بازرگانان آن کشور نیز نسبت به مسئله مستعمرات بی‌اعتنا بودند ولتر نویسنده معروف فرانسه در شگفت بود که چرا برای تصرف چند جریب برف بادولت انگلیس بجنگ پرداخته‌اند ومقصود وی اراضی دره اهیو بود که بقوت خاك وفراوانی آب واستعداد حاصلخیزی درسراسر آمریکا نظیر ندارد و امروز بزرگترین مراکز صنعتی دنیاست .

پیشرفتهائی که در آغاز کار در هندوستان وامریکا نصیب فرانسویان گردید تنها نتیجه کوشش وفداکاری سرداران فرانسوی مانند دوپلکس ومون کالم بود ودولت فرانسه هیچگونه کمك مهمی بسرداران خود نکرد در تمام مدتی که دوپلکس باهمت وفداکاری بی‌نظیر در هندوستان باشغال اراضی سرگرم بود دولت فرانسه فقط ۳۰۰ نفر سرباز که ازمیان بینوایان وگدایان وزندانیان جمع آوری کرده بود بکمك او فرستاد. کمك آن دولت به لالی از ۱۷ سرباز وبه مون کالم از ۳۲٦ تن تجاوز

---

۱ — صدر اعظم فرانسه هنگامی که شهر مون رآل از بهترین متصرفات فرانسه درامریکا بدست انگلیسها افتاد بطور شوخی به ولتر نوشت : اگر شما درزمستان امسال به پوست خز وسنجاب احتیاج داشته باشید هم اکنون بشما اطلاع میدهم که بایستی از انگلستان بخواهید.

نکرد وحتی ازفرستادن باروت نیز خودداری نمود .

دربرابر بی اعتنائی وضعف نفس زمامداران دولت فرانسه دولت انگلیس باتمام نیروی جنگی وسیاسی خود متوجه مستعمرات بود ازهمان آغاز جنگ مستعمراتی، انگلستان نبردناوهای خودرا از ۳۴۵ به ۴۳۲ ناور سانید . پیت صدراعظم انگلیس بهترین سربازان انگلیس را بکمك سرداران خوددر آمریکا میفرستاد و گاهی عده سربازان اعزامی به ۲۰ و ۲۵ هزار تن بالغ میشد . علاوه بر آن ازمهاجران انگلیسی در آمریکانیز سربازان داوطلب جمع آوری می‌شد و آنان برای تصرف زمین ومنابع ثروت ازهیچگونه کوشش و فداکاری در جنگ خود داری نمی کردند و چون عده مهاجران انگلیسی در آمریکا ۴۰۰ هزارتن بیش از مهاجران فرانسوی بود سرداران انگلیسی میتوانستند بیش ازفرانسه سربازان داوطلب تهیه کنند .

دست اندازی انگلستان بر هندوستان - پس ازآنکه فرانسه از حقوق سیاسی خود در هندوستان چشم پوشید شرکت هند شرقی انگلیس طریقی را که پیش از آن فرانسویها برای تصرف آن کشور پیش گرفته بودند پیروی کرد . یعنی بمداخله دراختلافات امرای هندوستان وبرانگیختن یکی برضددیگری وفراهم ساختن سپاه بومی پرداخت ودر مدتی کمتر از پنجاه سال هندوستان را بدست ساکنین آن تسخیر کرد .

فتح بنگاله - در تسخیر هندوستان فی الحقیقة دولت انگلیس مرهون کفایت وتدبیر دونفراست یکی ربرت کلایو[1] و دیگری وارن

---

۱ - Robert Clive

هاستینگس[1] ربرت کلایو (۱۷۲۵ ـ ۱۷۷٤) در هجده سالگی بخدمت شرکت هند شرقی داخل شد و در نخستین محاصره پوندیشری شجاعت ولیاقت فراوان نمود. پس از آن نیز چندبار باامرائی که دست نشانده ودر حمایت دوپلکس بودند در کارناتیك مصاف داد وغلبه کرد.

در سال ۱۷۵٦ صوبه‌دار بنگاله بندر کلکته را کـه مهمترین مراکز بازرگانی شرکت هند شرقی درمصب رود گنگ بود تصرف کرد و۱٤٦ تن ازعمال انگلیسی آنجارا اسیر نموده درسیاهچالی تنگ بزندان افکند وازاین عده ۱۲۰ تن در آن زندان جان سپردند.

کلایو مأمور شد که با نهصد انگلیسی و ۲۱۰۰ سرباز بومی کلکته راباز گیرد ومرگ اسرای انگلیسی راتلافی کند.

پس نخست بندر شاندر ناگوررا بتصرف آورد ونهانی بایکی ازسرداران صوبه‌دار بنگاله که میرجعفر نام‌داشت همداستان شد. چنانکه در ۲٦ ژون ۱۷۵۷ چون صوبه‌دار با ۷۸ هزار سپاه بجنگ کلایو آمد میرجعفر بااتباع خویش باردوی انگلیس پیوست وصوبه‌دار بنگاله ناچار روبگریز نهاده دستگیر و کشته شد. کلایو میرجعفر را صوبه‌دار بنگاله کردو شش میلیون لیره نقد برای شرکت غرامت جنگ گرفت ومقرر شد که سالی ۷۵۰۰۰۰ لیره نیز بخوداو داده‌شود کلایودربرابر این خدمت بمقام لردی رسید

پس از آن مدت دهسال ناحیه گنگ گرفتار تحریکات وبازیهای سیاسی شرکت انگلیسی هند شرقی بـود چنانکه گاه با میرجعفر و گاه باداماداو میرقاسم همداستان میشدندو گاه‌پادشاه مغولی هندوستان

Warren Hastings – ۱

را برضد آندو بر می‌انگیختند کلایو از سال ۱۷۶۵ حکمران کل هندوستان گردید ودو سال بعد بانگلستان باز گشت ولی درانگلستان اورا متهم کردند که ازمقام خود استفاده‌های نامشروع کرده‌است و با اینکه این اتهام نیز به‌ثبوت رسید بسبب خدماتی که‌بانگلستان کرده بود ازمحکوم ساختن‌او چشم پوشیدند عاقبت بسبب بدنامی وافراط در کشیدن تریاك در صدد انتحار بر آمد و در پنجاه سالگی خود را کشت . (۱۷۷٤)

مجلس عامه انگلیس در ضمن رسیدگی باوضاع مالی زمان حکومت کلایو قانونی‌وضع کرد که بموجب آن‌تمام بنگاهها‌ومراکز شرکت هند شرقی درتحت امریك فرماندار کل‌قرار میگرفت وهیئتی نیز مأمور مراقبت در اعمال آن فرماندار بود . چنانکه فرماندار بی‌صوابدید آن هیئت نمیتوانست بهیچ امری اقدام کند علاوه براین یك‌دیوان داوری نیزدر کلکته تأسیس گردید که کاملا استقلال‌داشت ومقصود ازسازمان تازه ظاهراً آن‌بود که بنیان شرافت‌اداری‌وسیاسی انگلستان درهند استوار گردد .

نخستین حاکمی که بموجب قانون اخیر بهندوستان رفت وارن هاستینگس نام داشت . هاستینگس بسیار بـا هوش و با تدبیر بود ولی هندیها اورا به اصول شرافت و امور وجدانی بیعلاقه میدانستند بعمال‌خود دستور داده‌بود که‌هرچه‌میتوانند برای‌شرکت بیشتر پول فراهم کنند صوبه‌دار بنگاله را نیزازحق مداخله درامور اداری آن کشور که کلایو برای اوباقی نهاده‌بود محروم‌ساخت وباسایر راجه‌ها و امرای محلی هند نیز بخشونت وسختی رفتار کرد و مبالغ

هنگفتی ازاینراه گرد آورد[1] .

وجوهی که با خشونت تمام بدست میآمد میان صاحبان سهام شرکت هند شرقی تقسیم میشد واین روش ناپسند شرکت موجب آن گردید که جمعی از امرای محلی مانند حیدرعلی امیر میسور وپسرش تیپو صاحب برضد انگلستان قیام کردند وبا فرانسه از در اتحاد در آمدند وقسمت مهمی ازمتصرفات شرکترا تسخیر کردند . ولی پس ازعهدنامه ورسای که در نتیجه مداخلات فرانسه درشورش مهاجر نشینهای انگلیس در آمریکا میان آندولت وانگلستان منعقد گردید فرانسه ازیاری باامیر میسور خودداری کرد واو ناگزیر آنچه گرفته بود بمأمورین شرکت انگلیس باز داد . درضمن انقلاب فرانسه نیز تیپو صاحب باانگلیسیها بجنگ پرداخت وباآنکه درمقابل سپاه ایشان پایداری بسیار کرد عاقبت شکست یافت وکشته شد .

هاستینگس درسال ۱۷۸۵ بانگلستان احضارشد واورا بسبب روش خشونت آمیزی که درهندوستان پیش گرفته بود محاکمه کردند ولی تبرئه شد و چون دست تهی بود شرکت بپاس خدمات گذشته شهریه ای باواعطا کرد .

درسال ۱۷۸٤ پارلمنت انگلستان بهپیشنهاد پیت برای مراقبت

---

۱ ـ رفتار وارن باصوبهداران وامرای محلی هندوستان بسیار زشت و ناپسند بود راجه بنارس چون درخزانه خود چیزقابلی نداشت که بوارن تقدیم کند وی شهر بنارس را ازدست او گرفت شاهزاده خانمهای ناحیه او نیز دچار سختگیری وطمع وارن گردیدند وی تمام خدمتگزاران و کسان ایشان رادستگیر نموده بزندان انداخت و پس از گرفتن یك میلیون ودویست هزار لیره آنان را آزاد کرد .

و رسیدگی در کارهای شرکت هند شرقی قانونی گذرانید بموجب این قانون حق انتخاب حکمران هند برای شرکت باقی ماند ولی شاه انگلستان حق داشت که درموقع لزوم اورامعزول کند. ضمناً هیئتی نیز برای بازرسی در کارهای شرکت درلندن انتخاب گردید که تمام اعضاء آنرا شاه معین میکرد وشرکت ناگزیر بود که این هیئت را از تمام مناسبات ومکاتبات خود بامأمورین خویش آگاه سازد. این ترتیب تاسال ۱۸۷۵ پایدار ماند در آنسال بسبب اینکه جمعی از سپاهیان هندی سر بشورش برداشتند ومتصرفات انگلیس درهندوستان گرفتار خطر شددولت انگلیس حکومت شرکت هندشرقی رارسماً ملغی کرد.

فصل دهم

استقلال کشورهای متحد آمریکای شمالی

وضع اجتماعی و اقتصادی مستعمرات - چنانکه پیشتر اشاره شد مهاجرنشینهای انگلیسی در کرانه‌های شرقی آمریکای شمالی مرکب از سیزده دولت بود. ازین میان پنج مهاجرنشین انگلستان نو و پن سیلوانیا[1] ازپیروان مذهب پوریتن که ازانگلستان گریخته وغالبا روستائی وماهیگیر وهیزم‌شکن بودند تشکیل یافته بود.

مردم این قسمت بکاروزندگی سخت‌وساده‌خو گرفته وعاشق آزادی وبرابری بودند. آموزش وپرورش نیزدرمیان ایشان رایج بود چنانکه بموجب قانون هرپنجاه خانوار یك آموزشگاه داشتند و مدارس عالیه‌ای نیز نظیر مدارس هاروارد[2] وییل[3] و غیره تأسیس کرده بودند که امروز صورت دانشگاه یافته است

ولی ثروت عمومی مردم ناچیز بود چنانکه‌در تمام‌ماساچوست وپن‌سیلوانیا فقط دوشهر بزرگ دیده‌میشد که پایتخت آندو بشمار میرفت یکی فیلادلفیا درپن‌سیلوانیا و دیگری بستن در ماساچوست که اولی ۲۰۰۰۰ ودومی ۱۵۰۰۰ جمعیت‌داشت وشهر دوم ازجمله‌بنادر بزرگ بازرگانی وماهیگیری آمریکا محسوب میشد.

مردم مهاجرنشینهای جنوبی بیشتر از نجبا و اصیل زادگان

---

۱ - Pensylvania ۲ - Harvard ۳ - yale

کاتولیك مذهب وپیروان مذهب انگلیس بودندوزمینهای ایشان گرم وحاصلخیز بود .

مالکین اراضی مانندنجبای اروپادر میان کشتزارهای خویش بسر می‌بردند درمزارع ماری‌لند[1] وویرجینیا[2] که از مهاجر نشینهای کهن و حاصلخیز بود بیشتر توتون وذرت کاشته میشد ودرمزارع کاروالینا[3] برنج ونیل می کاشتند گذشته ازسفید پوستان ومهاجران اروپائی جمعی از سپاهیان افریقاهم دراینقسمت بکار کشاورزی و آبیاری وامثال آن اشتغال داشتند واین دسته را سفید پوستان برای انجام خدمات پست خویش از افریقا می آوردند .

درسال۱۷۷۵جمعیت مهاجر نشینهای اخیر به۲۷۰۰۰۰۰میرسید واز آنجمله ۶۰۰۰۰۰ تن سیاهان افریقا بودند .

مردم مهاجر نشینهای سواحل وسطی که پیش از آن تعلق بهلند داشت بیشتر تاجر پیشه ودریانورد بودند وبندر مهم این ناحیه بندر نیویورك بود که ازتمام شهرهای امریکا بیشتر جمعیت داشت (۲۵۰۰۰ نفر) ومرکز فرستادن کالاازمهاجر نشینهای امریکابانگلستان محسوب میشد .

هریك از مهاجر نشینهای سیزده گانه استقلال داخلی داشت وچون مهاجر نشینهای تازه‌ای پدیدمی آمد ازجانب پادشاه انگلیس بموجب فرمان مخصوص دارای استقلال داخلی میگشت هر مهاجر نشینی را یك فرماندار وشورای دولتی ویك مجلس اداره میکرد در نه مهاجر نشین فرماندار واعضاء شورای دولتی را انگلستان انتخاب

Carolina – ۳ Virginia – ۲ Maryland – ۱

مینمود و درچهار مهاجر نشین دیگر انتخاب ایشان از طرف اهالی یا ارباب که از اخلاف موسس نخستین مهاجر نشین بودندانجام میگرفت .

نمایندگان مجلس در هر مهاجر نشینی از طرف مردم انتخاب میشدند ودوره وکالت ایشان از یك تادوسال بود وضع مالیات وتصویب هزینه ازجمله وظایف مجلس بشمار میرفت، مهاجران اگرچه از لحاظ سیاست استقلال داشتند ولی در امور اقتصادی آزاد نبودند . محصولات ومواد اولیه مهاجر نشینها منحصرا بسوداگران انگلیسی فروخته می-شد و مردم کشورهای سیزده گانه ناگزیر بودند که فقط مصنوعات انگلیسی را خریداری کنند.

پیت وزیر معروف انگلستان میگفت . اگر امریکا در صدد بافتن یك جفت جوراب یاساختن یك میخ نعل بر آید من باتمام نیروی انگلستان بر سر آن خواهم تاخت .

اختلاف اساسی مهاجر نشینها باکشور مرکزی از همین جا ناشی شد . مردم امریکاراضی نمیشدند که مواد اولیه ایشان باروپا فرستاده شود در صورتیکه خود میتوانستند از آن مواد در تهیه احتیاجات زندگی از آن استفاده کنند.

پس از اواسط قرن هیجدهم درصدد بر آمدند که بر ضد کشور مرکزی باهم متحد شوند وهیئتی از نمایندگان ایشان در شهر آلبانی[1] از شهرهای مهاجر نشین نیویورك تشکیل گردید ولی چون دراین زمان بافرانسه در جنگ بودند موقتا از تعقیب این مقصود خودداری کردند .

---

۱ – Albany

علل شورش مهاجر نشینها ـ جنگهای هفت‌ساله مبلغ فراوانی بر وامهای انگلستان افزود ودرپایان جنگهای مزبور وام آن دولت به ۳۵۰۰ میلیون لیره رسید. وضع مالیاتهای تازه نیز امکان پذیر نبود زیرا بقدری بر مردم مالیاتهای گوناگون بسته بودند که کسی قدرت پرداخت مالیات تازه را نداشت پس دولت انگلیس درصدد بر آمد که تابتواند از مستعمرات تحصیل پول کند و مالیات تازه ای بر مردم تحمیل نماید. در سال ۱۷٦۵ پارلمنت قانونی گذرانید که احکام دادگاه های مرکز ومستعمرات باید منحصرا برروی اوراقی بانشان مخصوص دولتی نوشته شود و بهای این اوراق عاید خزانه دولت گردد این قانون را قانون مالیات تمبر نامیدند ومایه اختلافاتی میان انگلستان و مستعمرات گردید که شانزده سال دوام یافت وباستقلال کشورهای متحد آمریکا انجامید.

چون قانون مالیات تمبر انتشار یافت نمایندگان مهاجر نشین های آمریکا درشهر فیلادلفیا گرد آمده بر آن اعتراض کردند وآنرا برخلاف حق وانصاف شمردند (اکتبر ۱٦۷۵) میگفتند مهاجران اگر از انگلستان خارج شده‌اند تابعیت آن کشور را ترك نگفته اند و بموجب قانون اساسی هیچ مالیاتی بی رضای مالیات دهندگان یا نمایندگان ایشان قابل اجرا نمیتواند بود و چون ایشان را در مجلس عامه انگلستان نماینده‌ای نیست مالیاتی هم که از تصویب آن مجلس گذشته باشد شامل ایشان نمی‌شود.

پارلمنت انگلیس این اعتراض راقانونی شمرد ودرسال ۱۷٦٦

---

۱ ـ Albany

قانون مالیات تمبر را لغو کرد ولی در همان حال قانون دیگری گذرانده حق وضع مالیات مستعمرات را بخود اختصاص داد وضمناً بر پاره‌ای از کالاها مانند آهن و کاغذ و شیشه و رنگ و چای که از انگلستان بامریکا میرفت حقوق گمرکی گزاف بست .

مهاجر نشینهای امریکا نیز متفقا از خریدن اشیائی که بر حقوق گمرکی آنها افزوده شده بود امتناع کردند و در نتیجه مقدار زیادی از فرستاده‌های انگلستان بامریکا کاسته شد و پس از سه سال دولت انگلیس حقوق گمرکی کالاهای نامبرده را بجز چای لغو کرد .

مردم امریکا برای اینکه گمرک چای نیز برداشته شود درصدد بر آمدند که از ورود آن جلوگیری کنند و در ماه دسامبر ۱۷۷۳ بر سه کشتی انگلیسی حامل چای در بندر بستن حمله برده ۳٤۰ کیسه چای را بدریا ریختند جرج سوم پادشاه انگلستان که برای مطیع ساختن مستعمرات امریکا از پی بهانه میگشت ازینواقعه استفاده کرد وامر بمحاصره بندر بستن داد و پارلمنت انگلیس هم بموجب قانونی حق انتخاب هیئت دولت و دادرسان را از مهاجر نشین ماساچوست سلب نمود .

مردم بستن و ماساچوست از مهاجر نشینهای دیگر کمک خواستند و مهاجر نشینهای امریکا نیز مجلسی از نمایندگان خویش درشهر فیلادلفیا تشکیل کردند و رسما استعمال امتعه انگلیسی را تحریم نمودند و سپاهی مرکب از افراد داوطلب فراهم ساختند؛ در ماه آوریل ۱۷۷۵ جمعی از سربازان انگلیسی که درصدد تصرف یکی از زرادخانه های امریکا بودند در نزدیکی بستن از سپاهیان داوطلب شکست

سخت خوردند وازاینزمان جنگ انگلستان با مهاجر نشینهارسماً آغاز گردید .

اعلان استقلال ـ جنگ مهاجر نشینان انگلیسی آمریکا باسپاه انگلستان ازسال ۱۷۷۵ آغاز گردید ومدت ۸ سال دوام یافت . لکن سپاهیان داوطلب امریکابریاست جرج واشینگتن[۱] ازسال ۱۷۷۴ در بندر بستن و کانادا باسپاه انگلیسی بزد و خورد برخاستند ودرهمان حال مکرر اعلام داشتندکه قصد شورش برضد انگلستان و تشکیل حکومت مستقلی ندارند ایکن جرج سوم پادشاه انگلیس بدون این که با نمایندگان مستعمرات آمریکا به گفتگو بپردازد جمعی از سپاهیان آلمانی رااستخدام نموده برای سرکوبی شورشیان بامریکا فرستاد و همین امر آتش جنگ را میان انگلیس و مهاجر نشین های آمریکا شعله ور ساخت .



جرج واشینگتن

نخستین مستعمره انگلیسی در آمریکا که اعلان استقلال داد مستعمرهٔ ویرجینی بود و اقدام آن مستعمره باعث شد که در ژوییه

۱ - George Washington

۱۷۷۶ تمام مهاجر نشینها کنگره‌ای در فیلادلفیا تشکیل دادند و استقلال عمومی مستعمرات را اعلام ودر آن شرحی مبنی بر اصول آزادی و شخصیت وحقوق افراد بشری و اصولی که باید اساس وپایه حکومت مشروطه قرار گیرد ذکر کردند وآن اعلامیه مبنی بود بر لزوم حق حیات وآزادی برای افراد و مساوات کامل میان افراد از لحاظ حقوق و امتیازات و اینکه مقصود ازتشکیل حکومت حفظ حقوق افراد است.[1]

جنگ با انگلستان- جرج واشینگتون سردار داوطلب در آغاز جنگ بندر بستن را که بدست انگلیسیها محاصره شده بود باز گرفت (مارس ۱۷۷۶) ولی این پیروزی به‌نتیجه قطعی نرسیدزیرادر آنوقت یك حکومت مرکزی مقتدری که‌بر تمام‌مهاجر نشینها تسلط وبرتری داشته باشد وجود نداشت وهنوز در بسیاری از مهاجر نشینها بیشتر بازرگانان وملاکین‌طرفدار حکومت پیشین وطالب تسلط انگلستان بر آن سرزمین بودند وفکر آزادی‌خواهی و استقلال طلبی عمومیت نیافته بود وگذشته از آن تهیه سرباز داوطلب وبسیج آنان وفراهم کردن ساز وبرگ ومهمات واسلحه کار دشواری بود وباآنکه در راه تشویق سربازان به‌جنگ از هیچگونه کوشش فروگذار نمی‌شد با اینهمه عده سربازان داوطلب از ۱۶ هزار نفر تجاوز نمیکرد و

۱ـ مقدمه‌ای که در کنگره فیلادلفیا براعلان استقلال مهاجر نشینها نوشته‌شد بقلم یکی‌ازنویسندگان جوان بنام توماس ژفرسون Thomas Jeferson بود وهمین مقدمه ۱۵ سال پس از آن تاریخ دیباچه قانون اساسی فرانسه گردید .



تصویر سرباز داوطلب امریکائی
در جنگهای استقلال

چون دوره خدمت سربازان فقط ۶ ماه بود همینکه سربازی درین مدت به شیوه کارزار آشنا میشد میبایستی خدمت سربازی را ترك کند.

بااینهمه چنانکه خواهیم دید همان دسته های کوچك سربازان داوطلب بسبب لیاقت و کاردانی وفداکاری سردار خود جرج واشینگتن[1] بسختی در برابر سپاهیان انگلیس پایداری کردندو سرانجام نیز با کمك فرانسه به تحصیل استقلال و آزادی نائل آمدند.

وضع اراضی مهاجر نشینها از لحاظ لشگر کشی برای انگلیسها نامساعد واز نظر دفاع وپایداری

۱ـ جرج واشینگتن George Washington (۱۷۳۲ - ۱۷۹۹) یکی از روستائیان توانگرو برجینی بودودر کنگره مهاجر نشینها از طرف آن دولت سمت نمایندگی داشت ودرجنگها ئیکه میان انگلیس وفرانسه در کانادا روی داد شرکت کرد و بفتوحاتی نائل گردید پس از آنکه میان مهاجر نشینهای آمریکا وانگلیس جنك در گرفت کنگره اورا بفرماندهی کل سپاه داوطلب برگزیدووی بنیروی کاردانی وتدبیر وشجاعت بزودی از افراد متفرق داوطلب سپاهی آماده ساخت وهرچند که دیگران از راه حسد با او رفتار بدمیکردند چون اراده محکم داشت ومردی بیطمع ومحتاط بود بر تمام دشواریها فائق آمد. وی علاوه بر لیاقت نظامی در امور سیاسی نیز مهارت داشت و کنگره مهاجر نشینها با رأی و تدبیر او اداره میشد.

برای سربازان امریکامناسب بود در آن زمینهای پهناور هنوز راه های منظم وجود نداشت و درهر ناحیه رودخانه‌ها ودره‌ها واراضی ناهموار عوارض گوناگونی برای پیشروی سپاه انگلیس بشمار میرفت و غلبه بر موانع طبیعی برای لشگرکشی مستلزم صرف هزینه های هنگفت بود بهمین نظر پس از آنکه دو سال متوالی سپاه انگلیس به پیروزیهائی نائل گردید سرانجام باشکست های پی در پی از پا در آمد.

جنگ ساراتوگا ـ انگلستان دو سپاه بزرگ در نیویورك و کانادا داشت ومیخواست از آن دوسپاه برای قطع ارتباط میان مهاجر نشینهای شمالی وجنوبی استفاده کرده ازراه دره هودسن بمرکز مهاجرنشینها بتازد. سپاهیان انگلیس شهر فیلادلفیارا که واشینگتن باشتاب زیاد تخلیه کرده بود بتصرف آوردندو کوشش آن سردار برای باز گرفتن آن شهر بی نتیجه ماند. درهمان وقت سپاه انگلیس در کانادا از راه دره هودسن بطرف جنوب حرکت کرد ودرراه بسبب وجود موانع طبیعی ازقبیل باتلاق وجنگل تلفات زیاد بآن سپاه وارد آمد ودر نزدیکی شهر آلبانی درحالیکه آذوقه سپاه بآخر رسیده بودطوفان وباران شدیدی در گرفت ودر آنحال جرج واشینگتن بر سپاه انگلیس تاخت وآنانرا در محل ساراتوگا نزدیك آلبانی بمحاصره انداخت و سپاه انگلیس پس از سه روز پایداری تسلیم شد (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷).

روابط دولت فرانسه باشورشیان آمریکا ـ دولت فرانسه که از آغاز انقلابات آمریکا درصدد استفاده ازموقع و جبران شکستها و زیانهای سیاسی گذشته خویش بود چندی باز بسبب تهی بودن خزانه

ازمداخله در جنگ خودداری کرد . ولی پوشیده بـا شورشیان مساعدت مینمود و بوسائل گوناگون پول و اسلحه بآمریکا میفرستاد در سال ۱۷۷۷ چندتن از افسران جوان و نجیب مانند لافایت[1] و دوك دولوزون[2] ودوك دونوآی[3] و کنت دوسگور[4] هم بعنوان داوطلب بآمریکا رفته وارد سپاه واشینگتن شدند .

پس از فتح ساراتوگا بر طرفداران جنگ در فرانسه افزوده شد و در همان حال بنیامین فرانکلین[5] نیز از جانب شورشیان آمریکا برای استمداد از فرانسه وارد آن کشور گردید . فرانکلین در سال ۱۷۰۶ در شهر بستن تولد یافته بود ودرین هنگام ۷۱ سال داشت . پدرش از طبقات پست بود ولی او بنیروی همت و کار ترقی کرد و بی مدد آموزگار و استاد زبانهای ایتالیائی و لاتینی و فرانسه و اسپانیائی را فرا گرفت و در آغاز امر بکار چاپ و روزنامه نگاری اشتغال داشت و بعداز آن در مجلس پن‌سیلوی‌نیا وکیل شدو بمدیری کل پست رسید . برق گیر نیز اختراع اوست .



بنیامین فرانکلین (۱۷۹۰ - ۱۷۰۶)

۱—Lafayette ۲—Duc de lauzun ۳—Duc de Noailles
۴—Comte de Sègur ۵—Benyamin Franklin

مردم فرانسه فرانکلین‌را بگرمی ومهربانی پذیرفتندو مذاکرات او بادولت موجب بستن دو عهدنامه بازرگانی وسیاسی با شورشیان آمریکا گردید (فوریه ۱۷۷۸) .

دولت فرانسه پس از آنکه بکمك شورشیان آمریکا برخاست وبا انگلستان ازدر جنگ در آمد. ازطرفی دولت اسپانی را نیز باخود همداستان کرد واز طرف دیگر بواسطه کاترین دوم ملکه روسیه دول دانمارك وپروس وسوئد وهلند وپرتغال و اطریش را هم که از مزاحمتهای انگلستان دردریا نا خرسند بودند باختیار بیطرفی متعهد ساخت وانگلستان‌را بکلی تنها گذاشت.

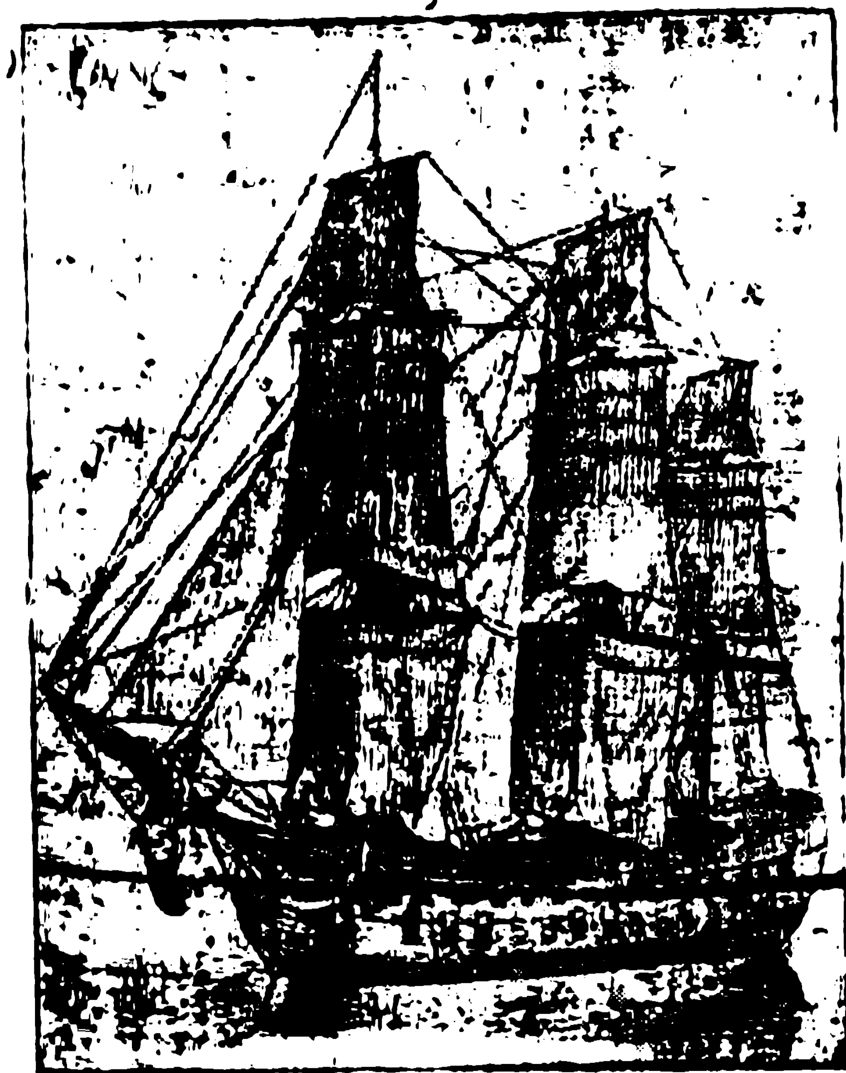
جنگ در آمریکا-پیمانی که فرانکلین باوزیر امور خارجه فرانسه بست جنگ آمریکا و انگلیس‌را به‌جنگ میان انگلیس و فرانسه تبدیل کرد و بزودی متحدین فرانسه نیز بکمك آن دولت برخاستند ومدت پنج سال جنگ درسرزمینهای آمریکای شمالی وجزایر آنتیل ودریاهای مجاور اروپا ادامه یافت .

بسته شدن پیمان بادولت فرانسه بجای آنکه موجب دلیری سربازان داوطلب آمریکا گردد آنان‌را از کوشش وپایداری بازداشت زیرا گمان میکردند که از آن پس فقط دولت فرانسه با سپاه منظم خویش عهده‌دار دفاع ازحقوق آنان خواهد بود و بهمین سبب سپاه انگلیس قسمتی ازسرزمینهای جنوب‌را تصرف کرد وچارلستون که مرکز سیاسی ناحیه کارولین بود بدست سپاه انگلیس افتاد(۱۷۸۰) سال بعد سپاهی بعده ۷هزار نفر به‌سرداری روشامبو[۱] و۳۸ کشتی

---

۱ - Rochambean

جنگی بفرماندهی دریاسالار کراس از فرانسه عازم آمریکا شدند و بنا بدستور لوئی ۱۶ پادشاه فرانسه در اختیار واشینگتن قرار گرفتند واشینگتن بکمك کشتیهای جنگی و نیروی زمینی فرانسه و سربازان



تصویر کشتی جنگی فرانسوی درجنگهای استقلال

داوطلب دژ مستحکم یورك‌تون[1] را در ناحیه ویرجینی که در تصرف سپاه انگلیس بود محاصره کرد و پس از بیست و پنج روز محاصره ۸ هزار سرباز انگلیسی تسلیم شدند و آن دژ بتصرف واشینگتن در آمد و این پیروزی باردیگر موجب شهرت واشینگتن و اسباب تحکیم اساس استقلال آمریکا گردید. (اکتبر ۱۷۸۱).

جنگ در دریا - نیروی دریائی فرانسه که درجنگهای دریائی

---

۱ - Vorktown

قرن ۱۸ ناتوان شده بوددراین زمان دوباره قوتی گرفته وروبه توسعه گذارده بود . فرانسه بیش از ۳۲۰ کشتی جنگی داشت و میتوانست بانیروی بزرگ دریائی انگلستان برابری کند . درجنگهای دریائی میان فرانسه و انگلیس فرانسویان شکست هائی راکه درجنگ های هفت ساله وهندوستان و آمریکا دیده بودند باپیروزیهای تازه ای جبران کردند . میدان جنگ های دریائی آبهای مجاور کرانه غربی فرانسه ودریای مدیترانه و آبهای مجاور جزایر آنتیل و کرانه های هندوستان بود . نیروی دریائی فرانسه واسپانی بسیاری از جزایر آنتیل را از انگلیسها باز گرفتند ودرمدیترانه برنیروی انگلیس غالب آمدندو بندر پوندیشری رادر کرانه هندوستان از تصرف انگلیس ها بیرون کردند (۱۷۸۳)[1] .

پیمان صلح ورسای - درپایان جنگهای دریائی نیروی انگلیس درجبل طارق و دریای آنتیل به پیروزیهائی نائل گردید لکن هزینه جنگ انگلستان رادچار وامهای بسیار نموده وانگلیس خواستار صلح بود . خزانه فرانسه نیز ازپول تهی شده ومداخله کاترین دوم ملکه روسیه وژزف دوم امپراطور اطریش در امور بالکان نظر فرانسه را باروپای شرقی متوجه ساخته بود . در اواخر سال ۱۷۸۲ انگلستان پیشنهادصلح کردوباآنکه پیمان صلح میبایستی بارضایت دولت فرانسه بسته شود فرانکلین و نمایندگان دیگر آمریکا بدون اطلاع فرانسه با انگلستان صلح کردند و بهمین مناسبت جنگ چندین ماه پس از

---

۱ ـ معروفترین دریا سالار فرانسه در این جنگ ها بیی دوسوفرن Bailli de Suffren بود.

آن نیز دوام یافت و سر انجام صلح قطعی در ورسای صورت گرفت (۳ سپتامبر ۱۷۸۳).

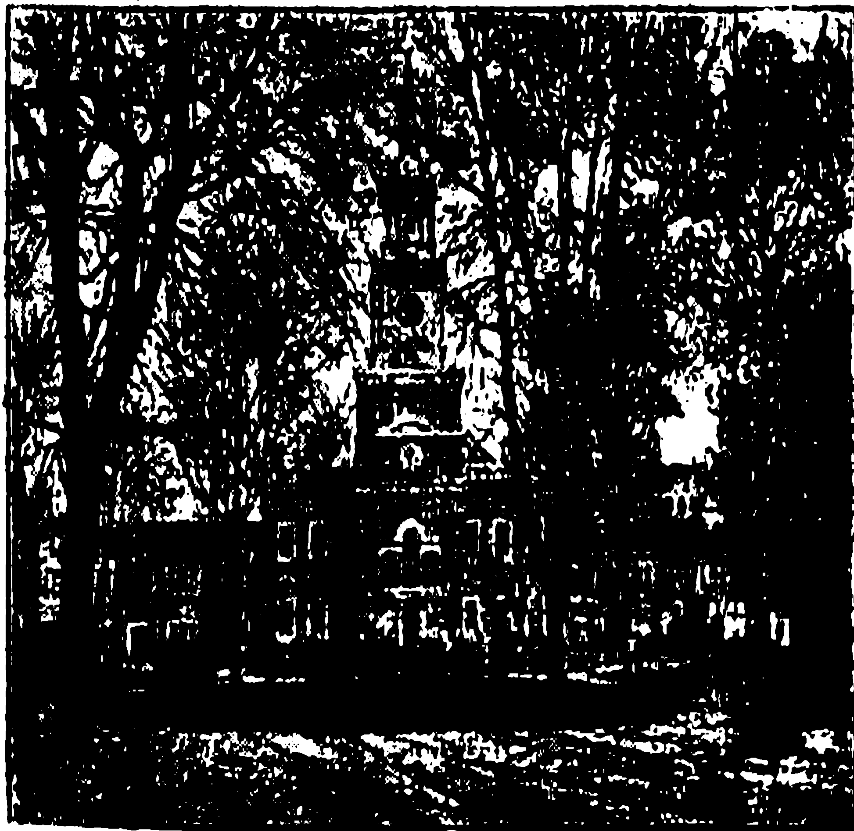
بموجب پیمان ورسای دولت انگلیس استقلال کامل آمریکارا به‌رسمیت شناخت وتمام سرزمینهائی‌راکه درتصرف داشت باختیار واشینگتن باز گذاشت وبدولت فرانسه اجازه دادکه دربنادر شمالی خود و جزایر آنتیل وناحیه سنگال در افریقا استحکاماتی بسازد و جزایری‌راکه ازاسپانیا گرفته بود بآندولت واگذار کرد.

مداخله فرانسه در کار استقلال آمریکا ازنظر منافع سیاسی و اقتصادی برای آندولت چندان سودمند نبود زیرا هرچندکه براثر این مداخله ضربت سختی بسیاست استعماری انگلستان وارد آمدو یکی‌از بهترین مستعمرات آن‌دولت ازدست رفت لیکن این جنگ‌ها دولت فرانسه‌را دچار هزینه‌های هنگفت نموده و کسر خزانه‌فرانسه را بالا برد. فرانسویان تنها بدان دلخوش بودندکه باشرکت‌در جنگهای استقلال آمریکا وغلبه‌بر انگلستان‌شکست‌های گذشته‌خود را درهندوستان و آمریکا وجنگ‌های هفت‌ساله جبران کرده‌اند.

اما از نظر اجتماعی جنگ‌های استقلال امریکا درمیان ملت فرانسه‌تاثیر داشت زیرا سربازان فرانسوی که‌در امریکا برای آزادی واستقلال‌می‌جنگیدند دچار تحول‌فکری شدند وخوددرصددتحصیل آزادی بر آمدند و چون بفرانسه بازگشتند افکار و عقاید آزادی طلبی را میان مردم انتشار دادندوانتشار این افکار به بروز انقلاب کبیر فرانسه کمک کرد ووقوع آن رانزدیکتر گردانید بخصوص

که [illegible]

بزرگ فرانسه در آن دوره یکسان بود.



تصویر مهمانخانه استقلال درشهر فیلادلفیا

قانون اساسی کشورهای متحد امریکا- پس از آنکه کشورهای متحد آمریکا باستقلال نائل شدند میان ایشان بر سر طرز حکومت تازه اختلافاتی بظهور رسید که چهار سال دوام یافت. جمعی معتقد بودند که باید استقلال دولت های مختلف کاملا محفوظ بماند و هر دولتی در اداره امور خویش مستقل باشد، جمعی دیگر بر خلاف طرفدار اتحاد دول بودند و عقیده داشتند که باید بهر کشور استقلال داخلی داده شود ولی یك حکومت مرکزی مقتدری نیز تاسیس گردد که در امور عمومی وسیاست خارجی نماینده تمام دول متحد باشد.

در سال ۱۷۸۷ چون بسبب پیشرفت عقیده نخستین ووجود مرز های گمرکی میان دول متحد بازرگانی داخلی امریکا دچار اختلال

گردید دولت ماری‌لند از سایر دول درخواست کرد که در امور تجارتی باهم متحد شوند. این درخواست را سایر دول پذیرفتندو برای انجام این مقصود نمایندگان بشهر آناپولیس[1] فرستادند.

مجلس نمایندگان مزبور از آغاز کار دریافت که چاره اساسی تغییر طرز حکومت دول متحد است پس پیامی بتمام دول فرستاده خواهش کرد که برای مذاکره در طرز حکومت دول متحد نمایندگانی بشهر فیلادلفیا بفرستند.

مجلس تازه درماه مه ۱۷۸۷ با ۵۵ نماینده از دول سیزده گانه درفیلادلفیا تشکیل یافت و واشینگتن بریاست آن انتخاب گردید. این مجلس پس از پنجماه مذاکره و تشکیل جلسات سری قانون اساسی دول متحد آمریکا را تصویب کردند که امروز هم اساس آن پایدار است.

بموجب قانون اساسی مزبور هر یك از دول متحد آمریکا استقلال داخلی دارد و در امور خصوصی خود تابع قوانین خویش است.

قانون اساسی قوای مجریه و مقننه و قضائیه را از یکدیگر تفکیك کرده است.

قوه مجریه در دست رئیس جمهور یست که چهار سال یکبار از طرف نمایندگان عموم دول متحد انتخاب میشود و پس از اتمام یك دوره ریاست جمهور بار دیگر انتخاب میتواند شد. رئیس جمهور یگانه مسئول امور کشور یست و وزیران بمنزله منشیان او هستند و در عزل و نصب ایشان اختیار تام دارد. ریاست کل نیروی زمینی و دریائی واداره امور سیاست خارجی وانتخاب سفرا و مستخدمین دولت نیز

---

۱ – Annapolis

ازجمله وظائف واختیارات اوست . هنگام انتخاب رئیس جمهور کسی را نیز بسمت معاونت وی انتخاب میکنند واگر رئیس جمهور پیش از اتمام دوران ریاست درگذرد معاون وی که ریاست مجلس سنا نیز با اوست تاانقضای چهارسال جانشین وی خواهد گشت .

قوه مقننه با کنگره ایست که ازدومجلس تشکیل مییابد یکی سنا ودیگری مبعوثان . نمایندگان سنارامجالس دول متحده انتخاب میکنند وهر دولتی را درین مجلس دو نماینده است نمایندگان مجلس مبعوثان بموجب آراء عامه مردم آمریکا انتخاب میشوند ودوران وکالت ایشان دوسالست . کنگره درتاریخ معین باز میشود ورئیس جمهور در تشکیل یا برچیدن آن اختیاری ندارد ولی میتواند از اجرای قوانینی که بتصویب کنگره رسیداست موقتاً خودداری نموده درخواست کند که کنگره باردیگر در آن غور کند .

قوه قضائیه بادیوان عالی است که کارمندان نه گانه آنرا رئیس جمهور انتخاب میکند وتاپایان عمر بدان سمت باقی میمانند وهرگاه میان دول متحد یا میان رئیس جمهور وکنگره اختلافی روی دهد دیوان عالی در آن اختلاف حکم میشود ورأی او قاطع است .

قانون اساسی ۱۷۸۷ ازماه مارس ۱۷۸۹ اجراشد وواشینگتن که رقیبی نداشت باتفاق آراء بریاست جمهور انتخاب گردید .

فصل یازدهم

پادشاهی لوئی شانزدهم وظهور انقلاب فرانسه

۱ - پادشاهی لوئی ۱۶

پس از آنکه لوئی پانزدهم در سال ۱۷۷٤ در گذشت نواده او لوئی شانزدهم که بیست سال بیشتر نداشت جانشین وی گردید . این پادشاه جوانی قوی‌هیکل و نیك‌خو وساده دل وکم هوش ومحجوب بود واز کار سیاست وکشورداری سررشته‌ای نداشت بسبب حجب و ضعف نفس درتمام مدت پادشاهی زیر نفوذ وتأثیر رأی دیگران‌قرار گرفت وتلون مزاج وبی‌ادراکی او کاخ سلطنت فرانسه را واژگون ساخت .

زن‌لوئی‌شانزدهم‌ماری‌آنتوانت[1] دختر‌ماری‌ترز ملکه‌معروف اطریش بود . لوئی‌پانزدهم درسال ۱۷۷۰ اورا بازدواج لوئی‌شانزدهم در آورد تابدین وسیله بنیان اتحاد دودولت‌راکه بموجب عهدنامه ورسای در ۱۷۵٦ انجام‌گرفته بود استوارتر سازد . ماری آنتوانت برخلاف مادرخود زنی عشرت‌طلب وبلهوس و نادان وسبك‌مغز بود ودر راه‌هوسرانیها وخیالات زنانه‌خویش‌بر مصالح کشور وملی‌بدبده بی‌اعتنائی مینگریست .

وزارت موریا . لوئی شانزدهم چون بپادشاهی نشست یکی ازمردان‌سیاسی سالخورده دربار بنام موریا[2] راکه‌پیش‌از آن وزیر

---

۱ - Marie Antoinette   ۲ - Maurepas

دریاداری بود بصدارت گماشت . این مرد پیر گرچه برخلاف واقع بسبك مغزی شهرت یافته بود مردی زیرك و هوشمند وعاقل بود و مشکلات سیاسی رابزبردستی حل میکرد . ازجمله کارهای بزرك این وزیر یکی باز کردن پارلمان‌هابود که موجب خرسندی مردم فرانسه گردید .

از قرون وسطی مرسوم شده بود که درباریان پادشاه فرانسه واسقفها وروحانیان و ارباب املاك برای انجام امور سلطنتی وامور شخصی شاه ازافراد خود مجمعی تشکیل میکردند این مجمع در زمان پادشاهی فیلیپ لوبل[۱] ازسال ۱۳۰۲ تاحدی صورت رسمی یافت و بسه قسمت منقسم گردیدبدین‌طریق که‌امور مخصوص حکومت به‌مجمعی موسوم بشورای‌دولتی محول گشت وامورمالی پادشاه‌بدیوان محاسبات رجوع شد ورسیدگی بمرافعات و دعاوی جنائی وجزائی بانجمنی دیگر مراجعه گردیدکه آنراپارلمان‌میگفتند . پارلمان درمدت‌سال فقط دومرتبه تشکیل میشدووظیفه‌آن‌رسیدگی بدعاوی بود وچون جنبه ملی وعمومی نداشت مانند پارلمنت انگلستان مجلس شورای ملی‌بشمارنمی‌آمد . بهمین‌سبب‌نیز آنراپارلمان شهرپاریس میگفتند وبرخی ازشهرهای دیگر فرانسه‌هم‌نظیر آن‌مجالس‌داشتند . پارلمان پاریس بمرور زمان قدرت یافت و کم‌کم در امور دولتی هم تاحدی مداخله کرد .

موریا در آغاز صدارت، وزیران زمان لوئی پانزدهم راتغییر داد وچندتن‌ازاشخاصی‌راکه‌به‌نیکنامی‌معروف بودندبوزارت گماشت

---

۱ - Philippe le bel

که از آن جمله یکی تورگو وزیر دارائی بود.

وزارت تورگو- زمانی که تورگو بوزارت دارائی رسید اوضاع مالیه فرانسه سخت مشوش بود تورگو درصدد برآمد که از راه صرفه جوئی و آزاد نمودن کشاورزی وصناعت وبازرگانی بی آنکه مالیات تازه‌ای بر مردم تحمیل شود اوضاع مالی کشوررا اصلاح نماید. شاه نیز تاحدی بامقاصد وی موافقت کرد و تورگو موفق شد که قریب ۲۴ ملیون از مستمریهای دولتی بکاهد و کسر درآمد عادی کشور را از اینراه جبران نماید.

سپس باصلاح امور کشاورزی پرداخت وبموجب فرمانی بازرگانی وحمل ونقل گندم را که پیش از آن ممنوع ومشکل بود آزاد کرد. از طرفی نظامات ومقررات سابق را در باره اصناف نیز لغو نمود وصنعتگران را هم در کار خود آزادی داد. پیش از آن بموجب قوانینی که درقرون وسطی وضع شده بود صنعتگران ناگزیر بودند که در امور صنعتی از پیشینیان پیروی کنند وهر شیئی را مطابق نمونه‌های قدیم آن بسازند والبته این روش ایشان را ازهر گونه اختراع وابتکاری باز میداشت. همچنین تورگو مقررات بیگاری را لغو نمود و رعایا که از آن پیش مجبور بودند بی هیچگونه مزدی بساختن راهها وامثال آن پردازند ازین زحمت بی‌مزد آزاد شدند.

این اصلاحات جمعی از افراد طبقات اول ودرباریان را بدشمنی تورگو برانگیخت پارلمان پاریس هم باقسمتی از اقدامات او مانند الغای مقررات صنفی وصنعتی ونسخ بیگاری مخالفت کرد وعاقبت لوئی شانزدهم که رأی ثابتی ازخود نداشت باغوای مخالفان تورگو را در ماه مه ۱۷۷۶

ازوزارت انداخت .

وزارت نکر - پس‌ازتورگو وزارت‌دارائی بصرافی ازاهل‌ژنو موسوم به نکر[1] رسیدکه مردی نجیب و حسابداری زبردست بود وپنجسال در آن‌مقام باقی ماند . نکر نیز مانند تورگو معتقد بودکه باید درهزینه صرفه‌جوئی کرد و از مخارج بیهوده خودداری نمود . چون درزمان‌او جنگهای آمریکا پیش آمد دولت فرانسه مجبور به وام خواهی شد و تاسال ۱۷۸۱ جمع وامهای دولتی به ٤٥٠ میلیون لیور رسید .

چون دشمنان نکرمیکوشیدندکه‌اورادرنظر مردم بی‌اعتبار جلوه دهند او برای جلب اعتماد عامه در سال ۱۷۸۱ سیاهه هزینه و درآمدکشوررا منتشر ساخت. درآن سیاهه‌درآمدهای فرانسه۲٦٤ میلیون وهزینه‌ها۲٥٤ میلیون بحساب آمده‌بود وازاینقرار درآمد بر هزینه فزونی داشت . ولی این حساب خالی از حقیقت بود زیرا هزینه‌های‌هنگفت‌فوق‌العاده‌ای‌راکه‌بسبب جنگهای آمریکاپیش آمده بود درآن منظور نکرده بودند .

انتشار این‌سیاهه ازطرفی مایه اعتماد عامه شدوازطرف دیگر موجب خشم درباریان ومفتخوران گردید زیرا مردم دیگر بمیزان مستمریها وشهریه‌هائیکه بی‌هیچ خدمتی به‌درباریان داده میشد پی‌بردند .

پیش‌از نکر تورگودرشهرهای کشورانجمنهائی تشکیل کرده بودکه وظیفه آنها ترتیب‌مالیات واداره امورشهربانی‌وبرخی کارهای

---

۱ - Necker

عمومی دیگر بود .

نکر درصدد بر آمد که نظیر آن انجمنها مجالسی بنام انجمن‌های استانها تأسیس کند ولی لوئی شانزدهم با این امر موافقت نکرد و فقط اجازه داد که برای نمونه در یکی از استانها انجمنی از طبقات سه گانه نجبا وروحانیان ورعایا تشکیل گردد .

انجمن مزبور دراستان بری[۱] تشکیل شد واز جمله پیشنهادهای آن یکی این بود که از آن پس انتخاب مدیران کشور برأی اکثریت مردم انجام گیرد واین پیشنهاد درمیان طبقات اول اضطراب فراوان پدید آورد بهمین سبب طبقات مزبور شاه را بعزل نکر برانگیختند .

وزارت کالون - پس از نکر لوئی شانزدهم باصرار برادرخود کنت دارتوا[۲] وماری آنتوانت، کالون[۳] نامی را بوزارت دارائی منصوب کرد . کالون مردی باهوش بود ولی میل داشت که تمام مردم و بخصوص شاه وملکه ودرباریان ازاوراضی باشند پس دست ببذل اموال دولتی گشاد وبر مستمری مفتخوران افزود . سپس چون خزانه تهی بودو گرفتن وام نیز میسر نمیشد درسال ۱۷۸۶ درصدد بر آمد که مالیات تازه‌ای بر املاك واراضی به بندد وتمام مردم را بی هیچگونه امتیازی مشمول آن سازد . ولی چون میدانست که پارلمان پاریس با این امر مخالفت خواهد نمود مجلسی ازاعیان ورجال کشور تشکیل کرد تا پیشنهاد خودرا بتصویب ایشان رساند و گمان داشت که چون اعضای این مجلس را خود انتخاب میکند مطیع اراده وی خواهندبود ولی مجلس مزبور نیز بامقاصداو موافقت ننمود واو هم ازوزیری خلع شد .

---

۱ - Berry ۲ - Comte d' Artois ۳ - Calonne

وزارت برین - پس از کالون جانشین وی بری ین[۱] هم که بتوصیه ماری آنتوانت بوزارت رسیده بود باصلاح مالی توفیق نیافت زیرا در مالیات‌های تازه مردم و پارلمان پاریس باوی موافقت نکردند.

پارلمان پاریس معتقد بود که برای وضع مالیات تازه باید مجلس طبقات عمومی[۲] تشکیل شود وشاه بتنهائی حق وضع مالیات را ندارد.

تشکیل مجلس طبقات عمومی هم از زمان پادشاهی فیلیپ لوبل مرسوم شده بود.

این پادشاه درسال ۱۳۰۱ چون با پاپ بونیفاس هشتم[۳] نزاعی داشت از طبقات سه گانه کشور مجمعی تشکیل کرد ودرباب اختلافاتی که میان او و پاپ ایجاد شده بود از ایشان رأی خواست. از آنپس سایر پادشاهان فرانسه نیز برای وضع مالیاتهای تازه به‌تشکیل مجلس طبقات عمومی متوسل میشدند. ولی در آغاز امر روحانیان ونجبا در این مجلس حق تقدم داشتند وسلاطین از طبقه سوم فقط مالکین را بدان مجمع دعوت میکردند وبرای گرفتن مالیات شور با ارباب املاك را کافی میشمردند. هر گاه پادشاه فقط طبقات سه گانه یك شهرستان (ولایت) را دعوت میکرد آنرا مجلس طبقات شهرستان میگفتند و اگر از طبقات سه گانه تمام کشور انجمنی تشکیل مینمود آنرا مجلس طبقات عمومی میخواندند. پس از چندی نمایندگان مجلس طبقات عمومی بر آن شدند که از اجتماع خود استفاده کنند ودر برابر اختیار وضع مالیاتی که بشاه میدهند از اقتدارات او تاحدی بکاهند از این زمان ببعد میان مجلس طبقات عمومی و پادشاه فرانسه همواره کشمکش

Boniface VIII - ۳ Etats généraux - ۲ Brienne - ۱

واختلاف بود و شاه تاسخت محتاج نمیشد بافتتاح آن مجلس تن نمیداد.
چنانکه مجلس طبقات عمومی از سال ۱۶۱٤ زمان پادشاهی لوئی سیزدهم تا ۱۷۸۹ یعنی مدت ۱۷۵ سال یك بارهم منعقد نشد.

نیازمندی دربار فرانسه به پول سبب شد که لوئی ۱۶ و بری ین ناگزیر لایحه‌ای برای گرفتن وام داخلی تهیه نموده بپارلمان پاریس بردند. پارلمان ازشاه درخواست کرد که فرمان تشکیل مجلس طبقات عمومی را صادر کند لیکن لوئی ۱۶ موافقت نکرد و دستور داد که بر طبق معمول لایحه وام داخلی را در دفتر پارلمان ثبت کنند چون بری ین ازمخالفت چندتن ازاعضای پارلمان با این امر آگاه شد آنان رادستگیر نموده وبازداشت ودوك دورلئان عموی پادشاه را نیز که مخالفت نموده بود تبعید کرد واین رفتار خشونت آمیز موجب آن شد کـه اعضای پارلمان بیانیه ای صادر کردند که اساس آن اعلام حقوق ملی بود (۳ مه ۱۷۸۸).

صدور بیانیه پارلمان که در میان مردم پاریس شور و شعف بسیار ایجاد کرد موجب خشم بری ین گردید وحکم ببازداشت دوتن دیگر ازاعضای پارلمان صادر نمود لیکن هیچیك از اقدامات او برای بدست آوردن موافقت پارلمان پاریس سودمند نیفتاد وسرانجام وعده داد که مجلس طبقات عمومی را درسال ۱۷۸۹ تشکیل دهد و گمان داشت که این وعده چون مطابق آرزوی تمام ملت فرانسه است بحال مالیه کشور مفید خواهد بود و روسای صرافخانه های بزرگ بدان وعده امیدوار شده بدولت وام خواهند داد لیکن هیچکس بوعده بری ین اعتنا نکرد و وی ناگزیر اعلان ورشکستگی داد و لوئی ۱۶

اورا از وزیری انداخت ونکر را که مقبولیت عامه داشت دوباره به وزارت دارائی بر گزید (اوت ۱۷۸۸) .

همینکه نکر بوزارت‌دارائی بر گزیده شد صرافان وسرمایه داران فرانسه دراندك زمانی ۷۵میلیون لیور بدولت‌وام‌دادند وچون بری‌ین اعلام داشته بود که مجلس مبعوثان درماه مه ۱۷۸۹ تشکیل خواهد شد همگی بابی‌صبری تمام‌انتظار تشکیل آن مجلس‌راداشتند ودرمیان‌تمام محافل و مجالس پاریس سخن ازچگونگی تشکیل‌مجلس و عدهٔ نمایندگان طبقات سه‌گانه بود و درین باب اختلافاتی بروز کرد پارلمان پاریس معتقد بود که‌عدهٔو کلای طبقه سوم بایستی‌مانند مجلس سال ١٦١٤ باو کلای هریك از طبقات روحانی واشراف برابر باشد ونمایندگان هر طبقه‌بهیئت اجتماع وبطور جداگانه درمسائل کشوری بحث ویکجا اظهار رأی کنند وبدین ترتیب وکلای طبقه سوم که‌نماینده ۹۸ درصداز جمعیت فرانسه‌بودند در اقلیت می‌ماندند وکاری بصلاح‌وسود آنان انجام‌نمیگرفت . برای اینکه مجلس‌بتواند بحال کشور وطبقه‌سوم مفید افتد لازم بود که عده نمایندگان طبقه سوم به تنهائی برابر بامجموع نمایندگان دوطبقه دیگر باشد وتمام نمایندگان هر سه طبقه بایکدیگر شور و اظهار رای کنند. خلاصه پس ازمدتی لوئی ١٦بادوبرابر شدن عده و کلای طبقه سوم موافقت کرد وهمین موافقت موجب بروز انقلاب وزوال حکومت‌استبدادی فرانسه گردید (۲۷ دسامبر ۱۷۸۸) .

الف ــ اوضاع اجتماعی

طبقات ملت - دروضع اجتماعی فرانسه ازقرون وسطی تاقرن ۱۸ تغییرات مهمی داده نشده بود و ملت فرانسه از طبقاتی تشکیل یافته بود که جز تابعیت نسبت بشاه ودربار هیچگونه جنبه مشترك اجتماعی بایکدیگر نداشتند وازجهت حقوق وامتیازات میان‌طبقات ملت اختلاف بسیار وجود داشت .

مقارن ظهور انقلاب کبیر ملت فرانسه از سه‌طبقه مرکب بود روحانیان، نجبا، رعایایعنی طبقه سوم. از۲۵ میلیون جمعیت‌فرانسه ۲٤ میلیون نفر جزو طبقه‌سوم و بقیه ازروحانیان ونجبای درجه‌اول یا از توانگران طبقه رعایا بودندکه بتدریج حقوق و امتیازاتی بدست آورده ودرردیف طبقه نجبا قرار گرفته بودند. امتیازات‌طبقه روحانی ونجبا یا افتخاری وتشریفاتی بود مانند حق ورود بدربار ویا امتیازهای مادی وحقوقی مثل‌بخشودگی ازپرداخت مالیات‌ارضی ومستغلات ودریافت عشریه از محصول ارضی وباغات ومزارع طبقه سوم ودربرابر این امتیازات ازجهت شخصیت نیز طبقه روحانی و نجبا خود را ازهرجهت ازافراد طبقه سوم‌برتر میدانستند وهیچگاه باآنان آمیزشی نداشتند .

طبقه روحانی.. روحانی درمیان طبقات ملت از حیث شخصیت دینی وامتیازهای حقوقی دردرجه اول بودندوتشکیلات منظم داشتند ومیان افراد این طبقه ارتباط وهمبستگی کامل وجود داشت. درهر ۵ سال یك بار نمایندگان تمام روحانیان فرانسه مجلسی بزرگ تشکیل داده در مسائل مذهبی واداره کلیساها و حوزه‌های روحانی و طرز جمع آوری مالیاتی که شاه از آنان میخواست شور میکردند ودرشهرستانهاوپایتخت دادگاه های مخصوص داشتند که بدعاوی حقوقی و جزائی افراد طبقه خود رسیدگی میکردند و پیوسته دونماینده دردربار داشتند که از منافع آنان در برابر شاه ودرباریان دفاع میکردند، میزان دارائی این طبقه از املاك غیر منقول واشیاء واموال منقول بسه‌میلیارد لیور بالغ وبیش از ۱/۵ تمام اراضی و سرزمینهای مزروع وآباد فرانسه درتصرف آنان بود و سالیانه از بابت عشریه‌ای که ازبرزگران می گرفتند وعوارض متفرقه دیگر در حدود ۲۲۰ میلیارد لیور درآمد داشتند. ازین درآمد هنگفت مبلغی بشاه‌داده‌میشد ومبلغی صرف کارهای خیریه‌ونگهداری کلیساها وبناهای مذهبی واداره حوزه‌های کلیسائی‌می گردید وبقیه به کشیشان وروحانیان تعلق میگرفت.

افراد طبقه روحانی‌هم درجات داشتندومقام وامتیازات‌حقوقی هریك متفاوت بود. درآمدهای نقدی به اسقف‌ها وروحانیان درجه اول داده می‌شد وکمینه درآمد هر یك از افراد این دسته که عده آن به ٦ هزارنفر میرسید درسال صدهزار لیور بودودرآمد بعضی ازآنان به٦۰۰ هزار لیور نیز میرسید وباآن درآمد زندگی بسیار

مجلل برای خود ترتیب داده بودند.[1]

گذشته ازروحانیان درجه اول بقیه افراد این طبقه روحانیان فقیر وبی‌نوا بودند که عده آنان به ۶۰ هزارنفر میرسید وباآنکه در آمد سالانه آنان از ۷۰۰ لیور تجاوز نمیکرد وبانهایت سختی و تنگدستی زندگی می کردند پرداخت مالیات مخصوص طبقه روحانی را برعهده داشتند وچون به‌مناسبت پستی مقام طبعا با افراد طبقه سوم مانوس بودند وبه‌اسقفها وروحانیان درجه اول رشك می‌بردند هنگام ظهور انقلاب باطبقه سوم در پیشرفت مقصود همداستان شدند.

طبقه نجبا ـ نجابت[2] درفرانسه ازقرون وسطی یکی‌ازمهمترین امتیازات طبقاتی بود و کسانی که درجرگه نجبا داخل می شدند از یکطرف بشاه‌ودربار نزدیك گردیده‌وازطرف دیگر حقوق‌وامتیازات زیاد درجامعه بدست‌می‌آوردند نجابت درمیان بعضی‌ازخانواده‌های فرانسه ارثی بود وازنسلی به نسل دیگر منتقل میگردید واینددسته از نجبا که غالبا بالقاب بزرگ مثل دوك ومارکی و کنت ومانند آن ملقب بودند بنام نجبای اهل شمشیر خوانده می‌شدند وعلاوه براین دسته کسانی‌نیز ازطرف شاه عنوان‌نجابت گرفته وغالبا بکارهای‌دولتی گماشته میشدند افراداین دسته نجبای اهل قلم را تشکیل‌میدادند.

---

۱ ـ اسقف استراسبورك سالی ۶۰۰ هزار لیور درآمد نقدی داشت و ۱۸۰ اسب در اصطبل خود نگهداری میکرد . رئیس دیر کلرو در کالسکه چهار اسبه که مخصوص پادشاه و بزرگان درباری بود می‌نشست و سواران نیزه دار با کالسکه او حرکت می کردند.

La noblesse — ۲

نجبای اهل شمشیر نیز خود بدودسته تقسیم می شدند یکی نجبای بزرگ یانجبای درباری ودیگری نجبای کوچك یعنی نجبای شهرستانها .

عده افراد طبقه نجبا به ۱۳۰ هزار نفر میرسید و از آنجمله فقط هزار نفر ازنجبای بزرگ یانجبای درباری بودند . این دسته املاك ودهکده ها و کشت زارهای وسیع داشتند لیکن هیچگاه به آبادی آنها توجه نمیکردند . اززمان لوئی ۱٤ ببعد نجبای بزرگ املاك و مزارع خود راکه تا آنزمان شخصا رسیدگی میکردند رها نموده برای نزدیك شدن بشاهودربار بپایتخت منتقل گردیدند واز آن پس کم کم خرابی وویرانی در املاك آنان روی داد وازدرآمد سالانه آن املاك کاسته شد وبحدی رسید که نجبای بزرگ برای اداره کردن زندگانی مجلل خود بگرفتن وام ناگزیر شدند وبدین سبب غالب این نجبا که بظاهر ثروتمند بنظر می آمدند در کمـال پریشانی زندگی می کردند .

نجبای بزرگ که بواسطه تنبلی از اداره املاك خود دست کشیده و بعلت هوسرانی دچار وامهای کمر شکن شده بودند برای حفظ آبرو واعتبار خود بوسایل گوناگون ازنزدیکی بشاه استفاده کرده خودرا مشمول مراحم اوقرارداده کسری درآمد سالانه املاك را از راه گرفتن انعام و مستمری و مانند آن از شاه جبران می کردند و بدیهی است که این طبقه بیش از هر طبقه دیگری بحفظ سلطنت استبدادی که یگانه منبع مهم درآمد ووسیله تامین زندگی آنان بود علاقه و دلبستگی داشتند .

در برابر نجبای بزرگ که در حقیقت غالب آنان جز هوسرانی وزیاده روی در تفریحات گوناگون کاری نداشتند نجبای اهل قلم و نجبای بزرگ شهرستانهاوطبقه بازرگانان وپیشه‌ور ازرویه‌زندگی وطرز رفتار حقارت آمیز آنان ناراضی بودند و وجود این دسته را مانع از ابراز لیاقت و شایستگی و سدراه ترقی خود میدانستند. خرابی وویرانی املاك نجبای بزرگ غالبا موجب کمی خواربار در شهرستانها می گردید وچون نجبای بزرگ املاك خودرا باجاره واگذار میکردنداجاره کنندگان برای‌وصول مبلغی که بمالك‌سپرده بودند از برزگران ورعایا بانهایت سختگیری وخشونت‌عوارض وماليات های گوناگون دریافت میداشتند.

وضع زندگی‌نجبای کوچك شهرستانها مانند روحانیان‌درجه دوم دچارآشفتگی وپریشانی سخت بود ودرآمد سالانه‌آنان از ٤ هزار فرانك نمیگذشت وازشرکت در کار های بزرگ دولتی و رسیدن بمقام های عالی‌محروم بودند. این طبقه با رعایا وبرزگران بملاطفت‌رفتارمیکردند وباآنکه‌بنابه اعتقادات مذهبی اطاعت‌پادشاه را درهرمورد واجب‌می‌شمردند بااینهمه نسبت به اصلاحات درطرز حکومت استبدادی تمایل زیاد ابراز می‌داشتند و از این لحاظ با روحانیان درجه دوم و افراد طبقه سوم هم عقیده بودند.

نجبای اهل قلم کسانی بودند که بفرمان شاه بمرتبه نجابت میرسیدند و کارهای کشوری ولشگری بآنها واگذار میشد.

درآنزمان کارهای دولتی درفرانسه درمعرض خرید وفروش بود وبیش از ٤٠ هزارنفر ازنجبای اهل قلم بنوبت مقامهای دولتی

را احرازمیکردند. اشخاص این دسته نیز درمرتبه متفاوت بودند چنانکه اعضای پارلمان ودادگاه‌های بزرگ از نجبای درجه اول وسایر کارمندان دولت از نجبای درجه دوم بشمار می‌آمدند. این دسته از نجبا چون غالبا از میان توانگران رعایا وطبقه سوم بمرتبه نجابت رسیده ودارای حقوق و امتیازاتی شده بودند درباطن باهر گونه تغییراتی دروضع حکومت مخالف ودرمجلس طبقات عمومی نمایندگان این دسته از بزرگترین مخالفین طبقه سوم بودند.

طبقه سوم - توسعه بازرگانی فرانسه درقرن ۱۸ و آزادی تجارت سبب شد که عده‌ای ازافراد طبقه سوم بمال و مکنت فراوان رسیده و رسته خاصی تشکیل دادند. افراد این رسته از توانگران وسرمایه داران کشور بودند وعده آنان به ۲۰۰ هزار نفر میرسید این رسته که بنام بورژوا[1] خوانده شده‌اند وسیله جلب اطمینان واحترام دربار ونجبارادردست داشتند. املاك نجبای بزرگ بمقاطعه بایشان واگذار میشد، وامهای دولتی را آنان میپرداختند. راه‌سازی و کارهای مهمی که مستلزم هزینه هنگفت وسرمایه‌های بزرگ بود بدست رسته بورژوا انجام میگرفت وبدین ترتیب توانگران طبقه سوم در حقیقت حدمشترك میان طبقه سوم وطبقات عالیه کشور بودند وازهر دوجانب استفاده میکردند علاوه بر بازرگانان وتوانگران دیگر عمال حقوقی شهرستانها وصاحبان پیشه‌های آزاد مانند معلمی وپزشکی و وکالت دادگستری ونیز گماشتگان مالی شهرستانها جزو رسته بورژوا بشمار می‌آمدند.

---

۱ - Bourgeois

رسته بورژوا بملاحظهٔ جلب منافع مادی مایل بودند که در تمامی مسائل مالی کشور نظارت داشته باشند زیرا هر گونه اختلالی که درامور مالی و بازرگانی روی میداد درروش کار و زندگی این رسته تاثیر داشت. علاوه بر آن بورژواها بیشتر با سواد و دارای معلومات بودند و به مطالب علمی وفلسفی وسیاسی آن زمان آشنائی داشتند وخودرا از لحاظ علم ودانش وثروت بانجبا برابر دانسته و آرزومند بودند که براثر بروز انقلاب اجتماعی مقامی راکه شایسته آن هستند در جامعه بدست آورند.

پس از رسته بورژوا، درمیان طبقه سوم رسته هنروران وصنعت گران قرار داشتند که بسبب تنگی میدان صنایع درفرانسه عده آنان کم بود و از ۲٫۵ میلیون تجاوز نمیکرد. چنانکه درپیش اشاره شد صنایع فرانسه بسیار محدود و منحصر به صنایع دستی و رشته های معین بود و در مسائل صنعتی روح ابتکار و اختراع وجود نداشت.

برزگران- مهمترین رسته ازطبقه سوم ودر حقیقت توده اصلی ملت فرانسه بودند وعده آنان به ۲۱ میلیون یا ۹/۱۰ جمعیت فرانسه میرسید وازاین عده بیش ازیك میلیون نفر بحالت بردگی مانند سرفهای قرون وسطی زندگی میکردند.

زندگی برزگران دردهکده ها ومزارع بکشت وکشاورزی و دامپروری میگذشت. گذشته از آنکه افراد این طبقه بحکم مقتضیات اجتماعی ازهر گونه امتیازاتی محروم بودند و ازمالکین نیز دستمزد قابلی دریافت نمیداشتند پرداخت تمام مالیاتهای مستقیم وغیرمستقیم وعشریه روحانیان وحق مالکین ومانند آنها برعهده آنان بود وبدین

اندازه معین نبود و آئین نامه‌ها ومقررات مالی و بازرگانی وداد و ستد درهر حوزه جنبه مخصوص بخود داشت ، مالیات‌ها بصورتهای گوناگون وبدست عمال یا اشخاص مختلف وصول می شد و مقدار و طرز وصول آن درشهرستان‌ها وحوزه‌های نظارتی متفاوت بود کالائی که ازشهرستانهای جنوب فرانسه به‌شهرستانهای خاوری حمل ونقل میشد همچنانکه اکنون از کالای یك کشور هنگام ورود بکشور دیگر گمرك دریافت میشود مشمول مقررات گمرکی شهرستان‌های خاوری می گردید واز آن کالا گمرك می گرفتند .

امور مالی - بودجه کشورفرانسه‌ازدرآمدمالیات‌های‌مستقیم وغیر مستقیم تامین میشد ولی چون اصول منظمی برای جمع آوری درآمد مالیاتی درکار نبود همیشه درحدود ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون‌لیور کسر درآمد دربودجه پدید می آمد[۱] .

مالیات مستقیم عبارت بود ازمالیات‌ارضی ومستغلات که‌ازقدیم معمول‌بودومالیات‌سرشماری‌ودوعشر که‌اززمان‌لوئی۱٤معمول گردید.

مالیات ارضی ومستقلات را درپاره‌ای ازشهرستانها اززمین‌و املاك غیرمنقول وازروی ماخذ معین ودرنواحی دیگر به‌نسبت بر آورددارائی‌وتمول‌شخصی‌وبدون‌هیچگونه‌ممیزی‌وارزیابی‌میگرفتند و غالبا میزان آنرا برحسب پیش آمدهای ظاهری‌تغییرمی‌دادند[۲] .

---

۱ - درسال ۱۷۸۹ درآمد پیش‌بینی شده فرانسه ٤۷۵ میلیون وهزینه ۵۳۰ میلیون و کسر درآمد ۵۵ میلیون لیور بود .

۲ - یکی از تاریخ نویسان فرانسه دراینباب نوشته است مثلا اگر مامور وصول مالیات کسی را میدید که نسبت به چند روز پیش از آن قدری فربه ترشده یا پرمرغ در حوالی منزل او ریخته است مالیات شخصی اورا بالا میبرد .

پرداخت مالیات مستقیم تنها بر عهده رعایا و کارگران و پیشه‌وران بود و مالیات سرشماری ودوعشر بر حسب قانون نسبت به تمام طبقات عمومیت داشت ولی در حقیقت فقط از طبقه سوم دریافت میشد و نجبا وروحانیان از پرداخت مالیات ارضی و مستغلات و مالیات سرشماری ودوعشر معاف بودند .

مالیاتهای غیر مستقیم بوسیله نظار وصول میشد و آنان در آغاز هر سال در آمد این مالیات را در حوزه نظارتی خود از دولت بطور مقاطعه میگرفتند و مبلغی بدولت می‌دادند وسپس برای آنکه بیش از مبلغ پرداختی استفاده کنند در حوزه نظارتی در کمال خشونت بوصول مالیات می پرداختند . ازمهمترین مالیات هـای غیر مستقیم عوارض شراب و مالیات نمك بود[1] که در هر حوزه بصورت خاص از مردم گرفته می‌شد .

---

۱ ـ یکی از تاریخ نویسان فرانسه چنین نوشته است .

هر کسی که عمرش از ۷ سال می گذشت بایستی دست کم سالی ۲۱ کیلو نمك بخرد و آنرا نمك وظیفه می گفتند و تخلف ازخرید آن گناهی بزرگ بشمار می آمد و گناهکار را بسختی کیفر می‌دادند . این نمك وظیفه را بایستی فقط سر سفره غذا بکار ببرند واگر کسی آنرا برای نمك سود کردن گوشت مصرف میکرد گوشت نمك سوده اورا ضبط و خود اورا بپرداخت ۳۰۰ لیور مجبور میکردند یکنوع نمك هم وجود داشت که فقط درصنعت چرمسازی مصرف می‌شد و بسیار ارزان بود ولی عمال مالیات برای اینکه از ین نمك ارزان بجای نمك های دیگر مصرف نشود مواد زهر دار در آن می ریختند ، بازرسان نمك که عده آنان به ۵۰ هزار نفر میرسید حق داشتند که درهر موقع بدون اجازه وارد خانه‌های مردم شوند .

۳ – دوره اول انقلاب فرانسه
از ۵ مه ۱۷۸۹ تا اول اکتبر ۱۷۹۱

تشکیل مجلس طبقات عمومی ـ لوئی۱۶ باتشکیل مجلس طبقات عمومی موافقت کرد وانتخاب وکلای مجلس درماه فوریه ۱۷۸۹ آغاز شد . درهر شهرستان انتخاب کنندگان در کلیسا گرد آمده کتابچـه دستور عملی که حاوی آراء وعقاید ونظریه های آنان در باب طرز حکومت واداره کشور بود تهیه کردند و بنمایندگان خود دادند . انتصابات درماه مه آن سال بانجام رسید . عده وکلای مجلس ۱۱۹۶ نفر بود وازاین عده ۵۹۸ نفر ازطبقه سوم انتخاب شدند وعلاوه بر



تصویر سه تن از نمایندگان طبقات ثلاثه
دروسط نماینده طبقه اشراف یا نجبا درسمت چپ نماینده طبقه روحانی
درسمت راست نماینده طبقه سوم

آن از میان ۳۰۸ تن وکلای طبقه روحانی نیز ۲۰۵ نفر از جمله روحانیان درجه دوم وبنابر آنچه گفتیم با آراء و عقاید طبقه سوم

همراه بودند و بنابراین در مجلس طبقات عمومی اکثریت نصیب طبقه سوم و نمایندگان هم‌عقیده آن طبقه گردید.

مجلس طبقات عمومی روز ۵ ماه مه رسما از طرف لوئی ۱۶ گشایش یافت لیکن او در خطابه‌ای که ایراد کرد صریحا اظهار داشت که منظور وی از تشکیل مجلس فقط مساعدت با اداره امور مالی است. نکر نیز فقط درباره امور مالی سخن راند و چون لوئی ۱۶ و نکر هیچیک درباب اصطلاحات اساسی کشور و طرح قوانین سخنی بمیان نیاوردند افکار نمایندگان طبقه سوم دچار آشفتگی گردید و از همان جلسه بین ایشان و شاه و طبقه نجبا کدورت پدید آمد.

روز دیگر چون وکلای طبقات سه‌گانه برای رسیدگی باعتبارنامه‌و کلا گرد آمدند وکلای طبقه سوم پیشنهاد کردند که‌این امر در جلسه عمومی انجام پذیرد لیکن نجبا و روحانیان چون اختلاط با وکلای طبقه سوم را منافی شئون خویش می‌پنداشتند مخالفت کردند وجلسه‌ای جداگانه تشکیل دادند این اختلاف مدت یک ماه دوام یافت. عاقبت وکلای طبقه سوم اخطار کردند که امور کشور را بیش از آن بتعویق نمیتوان انداخت وبدون مشارکت وکلای روحانیان ونجبا برسیدگی اعتبارنامه ها پرداختند. در همان حال جمعی از وکلای روحانیان نیز بدیشان پیوستند وبنابر پیشنهاد یکی از وکلای روحانیان بنام سی‌ییس[۱] بعنوان اینکه‌نمایندگان ۹۸٪ از ملت فرانسه‌هستند، درروز ۱۷ ژون جلسه خودرا بنام انجمن ملی[۲] از جلسات دوگانه نمایندگان نجباوروحانیان مجزاو مستقل شمردند. سپس تصویبنامه‌ای

Assemblée Nationale – ۲ Siéyés – ۱

صادر نموده جز مالیاتهای معمول قدیمی آنچه را که بتازگی وضع شده بود لغو کردند.

مجلس موسس – اقدام نمایندگان طبقه سوم در تشکیل انجمن ملی وصدور تصویب نامه لوئی ۱۶ را سخت بخشم آورد وچندبن بار درصدد برچیدن انجمن بر آمد. لیکن عاقبت درمقابل پشنهاد های انجمن واصرار ومقاومت وکلای طبقه سوم با آنان موافقت کردو بفرمان او نمایندگان نجباوروحانیان نیز به انجمن ملی پیوستند و روز ۲۷ ژون مجلس طبقات عمومی برای نوشتن قانون اساسی تشکیل گردید. این مجلس هیئتی را مامور ترتیب مقدمات قانون اساسی کرد ودر روز ۹ ژوبه خود را مجلس موسس[1] خواند.

اندکی پس ازتشکیل مجلس موسس لوئی ۱۶ بتحریك ماری آنتوانت وبرادر خود کنت دارتوا در صدد برچیدن مجلس بر آمد وبرعده نگهبانان سویسی که درخدمت خویش داشت افزوده قریب ۲۵ هزار سپاهی درورسای گرد آورد وعاقبت نکر را هم که طرف میل مردم بود معزول کرد. همین امر موجب آشفتگی مردم گردیدوسر بشورش برداشتندوروز ۱۴ ژوبه مقداری اسلحه بدست مردم انقلابی افتاد.

مردم بزندان باستیل حمله بردند وآنرا ویران کردند و زندانیان دوره استبداد را آزاد نمودند. براثر این اقدام لوئی ۱۶ مجدداباتمایلات مجلس موافقت کرد ونکر را باردیگر بوزارت گماشت و خود در مجلس حاضر شده رسما اطلاع داد که سپاه ورسای را مرخص خواهد کرد

Assemblée Constituante - ۱

دراین موقع خوف وهراس بیجائی سراسر فرانسه را فرا گرفته بود که هنوز هم علت اصلی آن معلوم نشده است .

برخی بروز آنرا نتیجه تحریك دولت انگلیس و بعضی نتیجه اقدامات دوك دورلئان پسر عموی لوئی ۱٦ می دانند در برخی از شهرستان ها شهرت داشت که چهارهزار یا بقولی ۳۰ هزار راهزن درفرانسه ظهور کرده بقتل وغارت مشغولند ودر برخی نقاط دیگر مشهور بود که دسته‌ای از سپاهیان انگلیس بخاك فرانسه حمله آورده‌اند . براثر این اخبار هراس‌انگیز کشاورزان ودهقانان بشتاب مسلح شدند و چون دزد وراهزنی درمیان نبود بجان یکدیگر افتادند ودرظرف چند روز آتش انقلاب و طغیان سراسر فرانسه را فرا گرفت .

الغاء حقوق طبقات ممتازه - مجلس موسس براثر طغیان مردم در انجام مقاصد خویش تسریع نمود ودرجلسه ٤ اوت برای اینکه‌از اختلال اوضاع جلوگیری شود تمام امتیازات طبقاتی را لغو کرد و حقوقی راکه مالکین ونجبا ازقرون وسطی بارث برده بودنداز یشان سلب نمود وعموم افراد ملت را دربرابر قانون یکسان شمرد وتمام مشاغل رابرای طبقات مختلف آزاد کردو بدین ترتیب اوضاع اجتماعی فرانسه دگرگون شد واز حکومت استبدادی قدیم هیچگونه اثری برجای نماند .

اقدامات لوئی ۱٦ - لوئی ۱٦ براثر اقدامات مردم ومجلس موسس برای آنکه ازبسط نفوذ ملت جلوگیری کند نهانی بابرادرزن خود لئوپولد دوم امپراطور آلمان بمذاکره پرداخت و از او خواست که

سپاهی بمرزهای فرانسه بفرستند . از طرف دیگر یکی از سرداران فرانسه که طرفدار حکومت استبدادی بود باسپاهی آمـاده درشهر مس[۱] منتظر فرمان شاه بود .

عاقبت لوئی ۱٦ بقصد پیوستن بآن سردار پوشیده بافرزندان خود ازپاریس خارج شد ولی درمحل وارن[۲] اورا شناخته بپاریس باز گرداندند (۲۱ ژون ۱۷۹۱) ومجلس موسس تمام اختیارات سلطنتی را ازاو سلب کرد ولی عاقبت چون لوئی ۱٦ بامقاصد مجلس موافقت نمود دوباره باختیارات خویش نائل آمد . (سپتامبر ۱۷۹۱) .

انحلال مجلس موسس ـ مجلس موسس در سوم مـاه سپتامبر ۱۷۹۱ وضع قانون اساسی را بپایان رسانید ولوئی ۱٦ درمجلس حاضر شده سوگند خورد که قانون اساسی را محفوظ ومجری دارد . سپس درروز سی‌ام سپتامبر مجلس موسس اعلام کرد کـه چون وظائف خویش را انجام داده است . از آن تاریخ جلسات خود را تعطیل خواهد کرد .

اقدامات مجلس موسس ـ مجلس موسس برای آن تشکیل یافت که هم درطرز حکومت فرانسه تغییراتی بسود ملت وارد ساخته و هم وضع اجتماعی طبقات را برروی اصول صحیحی استوار نماید و این دو موضوع نیز بستگی کامل با یکدیگر داشت زیرا همینکـه مجلس موسس میتوانست حدود اختیارات و آزادی افراد را تعیین کند و افرادرا برعایت قوانین و آئین نامه‌های خاص ملزم سازد واختلافات طبقاتی را از میان بردارد تعیین طرز حکومت برای آن مجلس

---

۱ – Metz ۲ – Varennes

کار آسانی بود و بهمین نظر مجلس اقدامات خود را نخست از اصلاح
اجتماعی آغاز نمود و چنانکه اشاره شد امتیازات طبقاتی را لغو
کرد و همه افراد را در برابر قانون یکسان دانست وبدین ترتیب یکی
از مهمترین اصول حکومت مشروطه را که مساوات در برابر قانون
است برقرار ساخت ودر همان حال برای تعیین طرز حکومت و
بنیان اساس مشروطیت هیئتی را به نوشتن قانون اساسی مامور نمود
و آن هیئت تاسال ۱۷۹۱ نخستین قانون اساسی فرانسه را که قانون
سال ۱۷۹۱ نامیده شده است نوشتندواز آن پس مفاد آن قانون اساس
حکومت مشروطه و قسمتی ازمواد عمومی آن که از حدود آزادی
وحقوق افراد ملت بحث می کرد پایه حکومت های جمهوری فرانسه
گردید.

علاوه بر نوشتن قانون اساسی مجلس موسس نسبت به اصلاحات
مالی وطرز انتخابات وتفکیک قوای اداری کشوراز یکدیگر توجه
نمود که اینك بشرح آنها میپردازیم.

قانون اساسی - نمایندگانی که مامور طرح قانون اساسی
گردیدند بیشتر از کسانی بودند که بآراء وافکار فلاسفه ونویسندگان
فلسفی مشرب قرن ۱۸ فرانسه ماننده‌ونتسکیو وولتر ودیگران آشنا
و معتقد بودند که انسان باید همواره اعمال خودرا با قوانین عقل و
منطق تطبیق نماید، علاوه بر آن چنانکه پیشتر اشاره کرده‌ایم مفاد
اعلامیه ای که کنگره فیلادلفیا در آمریکا برای آزادی و استقلال
آن کشور منتشر نمود در فرانسه میان طبقه با سواد و روشن فکر
رواج یافت و مفاد آن اعلامیه در بیشتر کتابچه های دستورالعمل

نمایندگان مجلس قید شده بود و انتخاب کنندگان درخواست کرده بودند که مجلس اعلامیه‌ای نظیر اعلامیه فیلادلفیا درباب حقوق افراد طرح نماید بهمین مناسبت درمقدمه قانون اساسی سال ۱۷۹۱ افکار و آراء فلاسفه و نویسندگان اجتماعی فرانسه ومفاد اعلامیه فیلادلفیا بصورت جامع‌تری درج وهمین مقدمه برای ملل دیگر اروپا که از آن پس دارای حکومت مشروطه شدند زمینه قانون اساسی آنان گردید.

قانون اساسی سال ۱۷۹۱ شامل ۱۷ ماده و یك مقدمه بعنوان اعلان حقوق بشر وشامل حقوق فردی واجتماعی مردم وحدود اختیارات ملت ولزوم تفکیك قوای کشور از یکدیگر و تعریف حدود آزادی افراد بود ودر ماده سوم آن قانون طرح حکومت ملی ریخته شده و اهمیت قانون وارزش وتاثیر آن دراداره امور کشور و رفاه حال ملت بیان گردیده بود[۱].

---

۱ - پاره‌ای ازمواد قانون اساسی سال ۱۷۹۱ را که بمناسبت مطابقت بااصول کلی حکومت‌های ملی دارای اهمیت کافی بوده وبعدها ازطرف بیشتر ملل دنیا پذیرفته شده است دراینجا ذکر میکنیم:

« افراد بشر آزاد بدنیا آمده و در تمام دوره زندگی آزاد مانده ودرحقوق با یکدیگر مساویند. امتیازات افراد ازیکدیگر فقط متناسب باسودی است که از هر کس بهیئت جامعه میرسد.

« آزادی عبارتست از توانائی بر انجام کارهائی که به زیان دیگران نباشد بنابراین اعمال طبیعی هرفرد حدی ندارد مگر جائیکه بزیان دیگری منتهی گردد و بحقوق دیگران لطمه وارد سازد واین حدود را قانون معین میکند.

« قانون مظهر اراده عمومی است و تمام افراد می‌توانند بوسیله نمایندگان خود دروضع قانون شرکت نمایند. قانون باید بدون استثنا در باره تمام افراد اجرا شود.

قانون اساسی سال ۱۷۹۱ با اینکه از مهمترین آثار مجلس موسس در دوره انقلاب بشمار می آمد باز خالی از معایب و نواقص نبود.

نخستین عیبی که در آن قانون وجود داشت طرز انتخابات نمایندگان مجلس بود. بموجب آن قانون ملت بدو طبقه عامل و غیر

(بقیه پاورقی صفحه پیش)

«وچون تمام افراد هر کشور در برابر قانون مساویند هر فردی میتواند به تناسب شایستگی و کاردانی خود دارای هر مقام و هر کاری باشد ومیان افراد جز از لحاظ درستکاری و لیاقت امتیازی وجود ندارد.

« هر کس وسیله یا عامل کاری مخالف قانون و نظم اجتماعی گردد باید کیفر به بیند و کیفر گناهکاران را نیز قانون باحدود وموارد آن معین خواهد کرد.

«آزادی فکر وعقیده ازحقوق گرانبهای بشری است مشروط براینکه کسی ازاین آزادی استفاده نامشروع و غیرقانونی نکند و البته درصورت ابراز عقایدی که مخالف قانون یا نظم اجتماعی ومنافع ومصالح کشور مات باشد ابراز کننده کیفرمی بیند.

« حفظ حقوق افراد مستلزم داشتن نیروی کافی و تاسیس نیرو مستلزم بودجه و دارائی است و تمام افراد باید به نسبت دارائی خود مالیاتی مطابق باقوانین بپردازند.

« هرجامعه‌ای که حقوق افراد آن تامین نگردیده وقوای کشور آن از یکدیگر تفکیک نشده باشد دارای قانون اساسی نیست.

« چون مالکیت ازحقوق مسلم افراد است هیچکس رانمیتوان از آن محروم نمود مگر آنکه مسائل عمومی واجتماعی ایجاب کند.

چنانکه ملاحظه میشود در قانون اساسی سال ۱۷۹۱ فرانسه در باب هر یك از کلیات مربوطه بحکومت ملی وحقوق وحدود افراد بحث شده و آزادی افرادچنانکه موجب حفظ نظم و آسایش عمومی باشد تعیین گردیده است واین اصول امروزه در تمام کشور هائی که دارای حکومت مشروطه هستند پایه قانون اساسی است.

عامل تقسیم گردید و این تقسیم مبتنی بر میزان دارائی افراد بود. طبقه عامل کسانی بودند که دست کم ۲۵ سال داشته باشند و دارائی آنان بحدی باشد که بتوانند سالانه مبلغی معادل بامزد سه روزه یکنفر کارگر عادی بعنوان مالیات بدولت بپردازند و فقط این طبقه حق شرکت در انتخابات را داشتند بدین ترتیب مجلس مؤسس که خود امتیازات طبقاتی را الغو کرده بود درطرح قانون انتخابات اصولی راکه مخالف بامنظور حقیقی توده و مخالف بااصل اول از قانون اساسی یعنی مساوات میان افراد ملت بود پیش گرفت و بدین ترتیب بجای طبقات ممتازه پیشین دو طبقه توانگر وفقیر مشخص نموده حق انتخابات را بطبقه توانگر داد.

نقص دیگر قانون اساسی در تشکیلات اداری کشور بود که درطرح آن تشکیلات بهیچوجه مرکزیت ووحدت حکومت منظور نگردیده بود دراین تشکیلات کشور فرانسه به ۸۳ استان تقسیم شد وهراستانی دارای یك هیئت اداری مخصوص بخود گردید که اعضای آنرا مردم همان استان انتخاب می کردند واز طرف حکومت مرکزی نماینده‌ای در آن استان نبود و بدین ترتیب هر استانی خود مانند کشور مستقلی اداره می شد واین وضع برای تنظیم بودجه و اداره عمومی کشور و امور مالی زیان بسیار داشت.

معایب قانون اساسی سال ۱۷۹۱ درضمن عمل بخوبی معلوم گردید و بهمین سبب درسال ۱۷۹۳ زمامداران حکومت فرانسه در آن قانون تغییرات بسیار وارد ساختند.

حکومت ملی - مجلس موسس بموجب قانون اساسی حکومت

استبدادی فرانسه را بحکومت ملی تبدیل کرد وقوای کشور را تفکیك نمود . حق وضع قانون به مجلس قانونگزاری و ریاست قوه مجریه‌را بشخص پادشاه تفویض نمود وداد گستری رادراختیار دادرسانی گذاشت که مانند وکلای مجلس ازجانب ملت انتخاب می‌شدند .

مجلس قانونگزاری عبارت بود از مجلس مبعوثان که از ۷۴۵ نماینده پدید می‌آمد ودوره وکالت آنان دوسال بود . وضع قوانین و تعیین میزان درآمد و هزینه کشور ومالیاتها ازوظایف مجلس مبعوثان بشمار میرفت . قوه مجریه بشخص پادشاه که از آن پس او را (شاه فرانسویان) گفتند محول گردید . شاه میتوانست قوانینی‌را که‌از مجلس مبعوثان گذشته تا دوبار رد کند ولی هر گاه مجلس قانونی را سه بار تصویب می‌کرد شاه از قبول آن ناگزیر بود .

قوانین سال ۱۷۹۱ طرز گرفتن مالیات را نیز تغییر داد وتمام مالیات‌های معمول پیشین را لغو کرد وفقط سه گونه مالیات‌مستقیم را رسمی شمرد، یکی‌مالیات ارضی که از کشتزارها و محصول به نسبت وسعت کشتزار و میزان محصول می‌گرفتند . یکی مالیات شخصی و اموال منقول ودیگری مالیاتی که ازبازرگانان وصنعتگران گرفته می‌شد .

ضبط املاك موقوفه ـ املاك موقوفه‌چنانکه پیشتر اشاره‌شد همگی درتصرف‌روحانیان بود وآنان گذشته ازآنکه درآمدسالانه املاك را بمیل خود بمصرف می‌رساندند خود را مالك حقیقی آن املاك واراضی می‌دانستند . مجلس موسس برای اینکه در آمد املاك موقوفه بمصارف خیریه برسد و اداره املاك در نظارت مستقیم دولت

قرار گیرد باتوجه بابن اصل که روحانیان مالك حقیقی املاك موقوفه نیستند قانونی وضع نمود بدینقرار :

«املاك كلیسا در اختیار ملت است وملت چنانکه باید مصارف مراسم مذهبی وحقوق بینوابان را خواهد پرداخت وابن کار با نظر انجمن‌های استانها وشهرستانها انجام خواهد گرفت»(۲ نوامبر ۱۷۸۹)

بدین ترتیب دست روحانیان ازاستفاده‌های هنگفتی که از املاك موقوفه می کردند کوتاه شد ومجلس موسس ازدرآمد موقوفه‌ها سالی مبلغ یکصدمیلیون اعتبار برای هزینه بنگاه‌های خیریه ومذهبی تصویب نمود ونیز مقرر داشت که قسمتی ازاملاك روحانیان پس از ضبط درمعرض فروش گذارده شود وازمحل فروش آن املاك کسر خزانهٔ دولت تأمین گردد و چون فروش آن املاك در طی مدت کوتاهی ممکن نبود باعتبار موقوفه های کلیسا در کشور اسکناس رواج دادند.

تغییرات درحوزه‌های کلیسائی – مجلس موسس در اصلاح و تغییر تشکیلات روحانی نیز مداخله کرد عده اسقف نشینهای کشور رااز۱۳٤ به ۸۳ حوزه رسانید ودرهر استانی یکنفر اسقف معین کرد ومقرر داشت که اسقف‌ها وکشیشهای عادی مانند نمایندگان مجلس و کارمندان شهرداریها بوسیله افراد ملت برگزیده شوند و انتصاب آنان راباریاست حوزه‌های روحانی و کلیساها یکی ازبزرگترین روحانیان فرانسه رسما تصویب نماید وابن امر بنفوذ و اختیار پاپ که پیش از آن تاریخ در انتصاب اسقفها ورؤسای بزرگ حوزه‌های کلیسائی کشور فرانسه دخالت داشت لطمه وارد ساخت وبهمین نظر

طبقه کاتولیك فرانسه که عقیده راسخ وایمان محکم نسبت بپاپ داشتند نمی‌توانستند این تغییرات را در وضع اداره امور مذهبی که موافق سلیقه و عقیده پروتستانها بود بپذیرند، بدین سبب عده زیادی از کشیشان فرانسه درمقام اعتراض بر آمدند و کشیشانی که تاآنزمان هواخواه حکومت مشروطه بودند چون دخالت مردم غیر روحانی‌را در کارهای مذهبی دیدند نسبت باصول مشروطیت بدبین شدند و بسیاری از افراد توده ملت را که به اعتقادات دینی سخت پابند بودند باخود همراه نمودند ودر نتیجه میان طبقه مخالف و کشیشان مشروطه طلب یعنی دسته هواخواه مجلس درجنوب فرانسه زدوخورد وخونریزی سخت آغاز گردید.

۴ — دوره دوم انقلاب

اول اکتبر ۱۷۹۱ تا ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲

مجلس مبعوثان ـ مجلس مبعوثان از روز اول اکتبر ۱۷۹۱ تشکیل گردید و کلای آن مجلس تقریباً همگی طرفدار سلطنت بودند ولی به لوئی شانزدهم بچشم بدبینی می‌نگریستند. این مجلس یکسال بیش دوام نیافت و در آن مدت دوواقعه بزرگ روی‌داد یکی اعلان جنگ بدولت اطریش (۲۰ آوریل ۱۷۹۲) که بجنگ فرانسه واروپا تبدیل گردید و مدت ده‌سال دوام یافت دیگر عزل لوئی ۱۶ از مقام سلطنت که بواسطه شورش اهالی پاریس دردهم اوت ۱۷۹۲ روی‌داد.

تشکیل احزاب ـ دردوره مجلس مبعوثان کم کم دستجات کوچك انقلابی باحزاب قوی مبدل شد عده‌ای از وکلای مجلس که طرفدار

سلطنت واجرای قانون اساسی بودند درطرف دست راست مینشستند و آنان را مشروطه خواه مینامیدند. دسته دیگر ازوکلا که درطرف چپ مجلس جای داشتند با اختیارات وقدرت شاه مخالف بودند ودر حقیقت حکومت جمهوری را بر مشروطه ترجیح میدادند این دسته را نخست بنام فرقه سیاسی ایشان ژاکوبن[۱] می گفتند ولی چندی بعد دسته‌ای از نمایندگان این فرقه جمعیت تازه‌ای بنام ژیروندن[۲] تشکیل دادند وبعضی ازاشخاص معروف ازقبیل مارکی دوکوندرسه[۳] ریاضی دان وفیلسوف مشهور دراین حزب عضویت داشتند وبزرگترین خطیب این فرقه روبسپیر[٤] نام داشت.

فرقه دیگری درمجلس بنام کردلیه[٥] وجود داشت این فرقه را نخست یکی از نمایندگان مجلس موسوم به دانتون برای مخالفت با قانون انتخابات تاسیس کرد ودرمیان کارگران پاریس نفوذ بسیار داشت.

اقدامات لوئی شانزدهم - لوئی ۱٦ وملکه قانون اساسی سال ۱۷۹۱ را بهیچوجه قابل اجرا نمیدانستند وباوجود تعهد و سوگند به حفظ مقررات آن درباطن بمحو کردن آثار مشروطیت می کوشیدند وحتی لوئی بدستور ملکه وعموزادگان خود درنهان پادشاهان اروپا را بکمك طلبید نخست برادرزن خود لئوپلد دوم وسپس کاترین دوم ملکه روسیه وپادشاه سوئد وسلطان اسپانیا وپادشاه پروس رابمدد خواست وباین بهانه که ازمیان رفتن قدرت وی وپیشرفت انقلابیون فرانسه موجب بروز انقلاب در تمام اروپا خواهد شد پادشاهان

---

۱ – Jacobins ۲ – Girondins ۳ – Marquis de Condorcet
٤ – Robespierre ٥ – Cordeliers

اروپائی را بقلع وقمع افکار انقلابی فرانسه دعوت کرد آنان درمقابل اصرار وابرام لوئی مدتی پافشاری کردند ولی سرانجام پادشاه بروس وامپراطور لئوپلد دوم که هر دو به‌ناتوان کردن فرانسه مایل بودند دعوت لوئی را پذیرفتندوهمینکه این خبر درپاریس منتشر شدآتش تنفر وکینه مردم نسبت به لوئی ۱۶ تیزتر گردید.

ازبیستم ژوئن ۱۷۹۲ مقدمه شورش وانقلاب جدید درپاریس برپاشد اتفاقا درآن اوقات سپاه فرانسه در مرزها از لشکر اطریش شکست خورد وکمی بعد لشکریان پروس نیز بمرزهای فرانسه متوجه شدند وبعد معلوم شد که لوئی ۱۶ وملکه فرماندهی سپاه دشمن را ازنقشه جنگی فرانسه آگاه کرده‌اند.

این امر فکر جمهوریخواهی والغاء سلطنت را درمردم وحتی درسلطنت طلبان تقویت کرد بطوریکه بعداز بیستم ژوئن کمیته‌های سری انقلابی درپاریس تشکیل یافت و این کمیته ها بعنوان نجات میهن از مخاطره الغاء سلطنت وعزل شاه را ازمجلس خواستند ولی مجلس که ازسوءعاقبت امر میترسید آن پیشنهاد رانپذیرفت انقلابیون ناچار بقوه زور متوسل شده بسرکردگی دانتون وکیل سابق دادگستری ومدیر حزب کوردلیه‌رو بقصر سلطنتی نهادند واین شورش تادهم اوت ادامه یافت.

مهاجرین - بعد ازفتح زندان باستیل جمعی از افراد طبقه‌نجبا و اعیان فرانسه بعلت الغای امتیازات طبقاتی بکشور های بیگانه مهاجرت کردند ونخستین کسی که اقدام بمهاجرت نمود کنت دارتوا برادر کوچك لوئی ۱۶ بود، پس از آنکه لوئی ۱۶ دردهکده وارن

توقیف شد و بپاریس بر گشت نجبا به تصور اینکه وی پس از آن واقعه از مقام سلطنت مخلوع است شروع بمهاجرت کردند.

مهاجرین در شهر ترو[1] بسر کردگی پرنس دو کنده[2] سپاهی تشکیل داده امیدوار بودند که بکمك امپراطور اطریش و پادشاه پروس لوئی ۱٦ را دوباره بر تخت سلطنت فرانسه بنشانند.

احکام - مجلس مبعوثان برای مقابله بامهاجرین و فرونشاندن آتش انقلاب سه حکم صادر کرد یکی درباره کنت دوپروانس[3] برادر لوئی ۱٦ که مدعی نیابت سلطنت بود و مهاجرین گرد او جمع شده بودند مفاد حکم آن بود که اگر کنت دوپروانس تادو ماه دیگر بفرانسه مراجعت نکند از حقوق وراثت تاج و تخت محروم خواهد بود دیگر درباره مهاجرین که اگر تا اول ژانویه ۱۷۹۲ اجتماعات خود رابهم نزنند مخالف ودشمن ملت شمرده میشوند واموال آنان توقیف خواهد گردید. درباب روحانیان هم حکمی صادر شد که تا ۸ روز بایدسو گند بمتابعت قانون یاد کنندو گرنه حقوق و مستمری آنان قطع خواهدشد.

جنگ فرانسه واطریش - احزاب مختلف پاریس همگی طرفدار جنگ با اطریش بودند و چون روابط فرانسه و اطریش سخت تیره شد وافراد حزب ژیروندن که طرفدار جدی جنگ بودند در هیئت وزیران اکثریت یافتند در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ از مجلس اجازه اعلان جنگ را خواستار شدند.

از همان آغاز جنگ بواسطه اختلال امور لشکری و بروز اختلافات سیاسی سپاه فرانسه از لشگر اطریش شکست یافت ماری

---

۱ - Tréves ۲ - P. de Condé ۳ - C. de Provence

آنتوانت نیز چنانکه گفته شد در نهان دشمن را از نقشه جنگی فرانسویان آگاه میساخت . درهمان حال چون دابره اغتشاش داخلی و جنگ های مذهبی نیز در جنوب فرانسه توسعه یافت مجلس مبعوثان حکم بسیج ۲۰ هزار سپاه درشهرستانها صادر نمود لیکن لوئی شانزدهم از امضای آن حکم امتناع ورزید وبطوریکه بالاتر گذشت از ۲۰ ژوئن شورش وانقلاب پاریس آغاز گشت وبخلع لوئی شانزدهم از مقام سلطنت خاتمه یافت (اوت ۱۷۹۲) .

حکومت کمون - پس ازخلع لوئی شانزدهم از مقام سلطنت مجلس مبعوثان انحلال خود را اعلام کرد ومقرر داشت که حکومت باملت است وعموم اهالی فرانسه موظفند که از نمایندگان خود مجلسی بنام کنوانسیون[1] تاسیس کنند قبل از برچیده شدن مجلس مبعوثان یك هیئت اجرائیه موقتی مرکب از شش نفر وزیر انتخاب کرد وآن هیئت را مامور نمود که تاتشکیل مجلس کنوانسیون بامور کشور رسیدگی کنند ودر آن هیئت دانتون شرکت ونفوذ کامل داشت

از تاریخ دهم اوت تاتشکیل مجلس کنوانسیون که یك ماه و نیم طول کشید در فرانسه حکومت کمون وحزب ژاکوبن امور کشور را اداره میکردند واز آن تاریخ مردم پاریس باردیگر زمام دار انقلاب شدند وحتی دردوره مجلس کنوانسیون نیز این قدرت و نفوذ را حفظ کردند وتاژوبه ۱۷۹٤ کمون پاریس یکی از قوای اصلی کشور بشمار میرفت .

در دوره زمامداری کمون که درحقیقت حکومت بلدی بود

---

۱ — Convention

خون‌ریزیهای شدید وهرج ومرج بسیار درفرانسه روی داد کمون پاریس کمیته‌های حفاظت‌ملی‌تاسیس نمود و حکم داد که‌بایدبدکاران و همدستان بیگانه بزودی کیفر سخت به‌بینند.

برطبق آن حکم درمدت چهار روز یکدسته ۳۰۰ نفری از جلادان پاریس بدستور مارا[1] عضو کمیته حفاظت بزندان ها ریخته زندانیان را هلاك کردند وقتل عام درپاریس ادامه یافت ودر آن واقعه‌بیش‌از ۱۲۰۰ تن‌زن‌ومرد و کودك جان سپردند ودرشهرستانها نیز بیش از ۱۳۰۰ تن نابود شدند.

۵ – دوره سوم انقلاب

از ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ تا ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵

تشکیل مجلس کنوانسیونـ مجلس کنوانسیون که برای‌نوشتن قانون اساسی تشکیل شد مدت سه‌سال از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ دوام‌یافت. این مجلس فعال‌ترین وپرکارترین مجالسی بود که در عالم تشکیل شده است.

در ایندوره اوضاع داخلی وخارجی فرانسه سخت آشفته و سراسر کشور دچار آتش‌انقلاب و آشوب بود کارهای کنوانسیون‌بر دو اصل استوار بود یکی تعیین طرزحکومت وبرقرار کردن‌آزادی ومساوات و تنظیم امور داخلی واطفای آتش انقلاب و خونریزی و جلوگیری ازتندروی احزاب‌وبالاخره حفظ حیثیات کشوردرداخل؛ دیگر دفاع ازکشور در برابر تهاجم دشمنان قوی یعنی اطریش و

Marat – ۱

پروس وانگلستان واسپانی وامرای آلمانی.

درقسمت اول مجلس کنوانسیون در سپتامبر ۱۷۹۲ سلـ
را الغاء نمود. سقوط سلطنت فرانسه دول بزرگ و سلاطین مـ
اروپا را سخت بخشم آورد و بر ضد ملت فرانسه برانگیخت، مـ
در ژوئن ۱۷۹۳ جمهوریت را برقرار ساخت وقانون اساسی جدید
بقانون سال اول موسوم است وضع کرد ولی اندکی بعد مجلس کنوانـ
مجبور شد قوانین جمهوری را زیر پا گذاشته باستبداد حکومت

جمهوری - مجلس کنوانسیون پس از تشکیل بلافاصله د
سپتامبر سلطنت را ملغی ساخت. از ۷۴۹ نفر نمایندگان فقط
نفر در جلسه حاضر بودند و
باتفاق آراء الغاء پادشاهی
را تصویب کردند.

مجلس این واقعه را مبدء
تاریخ قرار داد و این سال را
سال اول جمهوری خواند
ودر ۲۵ سپتامبر بموجب
قانون جدیدی وحدت وعدم
تجزیه و انفکاک جمهوری
فرانسه را اعلام داشت سپس
لوئی شانزدهم را باتهام
خیانت محاکمه واعدام کرد
(۲۱ ژانویه ۱۷۹۳).



آخرین تصویر لوئی ۱۶

مجلس کنوانسیون که در حقیقت قائم مقام رئیس حکومت جمهوری فرانسه بود برای جلوگیری از هرج و مرجی که بر اثر سقوط سلطنت پیش آمده بود فرمان داد تا سیصد هزار سپاه و یك کمیته امنیت عمومی برای دستگیری و محاکمه مظنونین تشکیل شود علاوه بر آن مجلس کنوانسیون حکم تشکیل کمیته نجات ملی را برای دفع دشمنان داخلی و خارجی و حکم قتل مهاجران و روحانیان ضد مشروطه را نیز صادر نمود.

منازعه فرقه‌های سیاسی و سقوط ژیروندن‌ها - در همان حال میان فرقه‌های سیاسی که نمایندگانی در مجلس داشتند منازعات سختی آغاز گردید ژیروندنها و مونتانیارها برای کاستن نفوذ یکدیگر بمخالفت برخاستند، حزب ژیروندن کمیته‌ای مرکب از ۱۲ نفر انتخاب کرد که اعمال کمون پاریس را بازرسی نموده و از اجرای احکام خلاف قانون آن جلوگیری کند و این هیئت یکی از کارمندان مهم کمون را توقیف کردند. این امر مردم را بمخالفت با مجلس برانگیخت و بر اثر هجوم مردم بقصر تویلری که جایگاه نمایندگان کنوانسیون بود مجلس هیئت ۱۲ نفری را معزول نمود و چون هجوم شورشیان تخفیف یافت مجدداً آن هیئت را بکار گماشت در نتیجه این امر اجتماع بزرگی از شورشیان تشکیل گردید و روز ۳۱ ماه مه مجدداً مجلس مورد حمله ایشان قرار گرفت و ناچار هیئت ۱۲ نفری را بار دیگر معزول کرد.

این امر نفوذ حزب ژیروندن را بکلی از میان برد و دو روز

بعد از آن تاریخ هشتاد هزار نفر از شورشیان اطراف قصر تویلری را احاطه کرده مجلس را واداشتند که ۲۹ نفر از نمایندگان حزب ژیروندن رادراختیار ایشان بگذارد وبدین ترتیب حزب ژیروندن سقوط کرد و فرقه مونتانیار که از اتحاد نمایندگان ژاکوبن و کردلیه تشکیل شده بود بر مجلس تسلط یافت

کمیته نجات ملی - این کمیته که نخست در آوریل ۱۷۹۳ بریاست دانتون تشکیل گردید فقط دفاع کشور و دفع بیگانگان را برعهده داشت لیکن اندکی بعدصیانت عمومی را باختیار خوددر آورده و زمامدار تمام قوای کشوری ولشکری شد و بی اجازه آن کمیته هیچ تصمیمی قابل اجرا نبود .

کمیته نجات ملی مرکب از دوازده نفر عضو بود که برای یکماه انتخاب میشدند لیکن مانعی برای تجدید انتخاب آنان نبود پس ازسقوط هیئت ژیروندن ریاست کمیته به روبسپیر رسید و بعداز اومعروف ترین افراد هیئت کارنو بودزیردست کمیته نجات ملی چندین هیئت فرعی دیگر وجود داشت که کاروزارتخانه های مختلف راانجام میدادند .

کمیته نجات ملی برای پایداری در برابر خطرهای داخلی و خارجی بدستیاری مجلس کنوانسیون اقداماتی کرد که مهمترین آنها عبارت بوداز بسیج همگانی کشور، گرفتن وام اجباری ازتوانگران بمبلغ یك میلیارد وضع قانون مظنونین وقانون حد اکثر. کمیته نجات ملی وکنوانسیون برای اینکه دشمنان خودرا مرعوب کنند وتمام مردم فرانسه را برضد بیگانگان برانگیزند بدستاویز قانون

مظنونین بکشتن مخالفان خود وجمعی بیگناه پرداختند و درمدت یك سال درفرانسه قریب ۱۲۰۰۰ نفر راکشتند که از آنجمله یکی ماری آنتوانت بود دربن ضمن رؤسای احزاب و سران انقلاب نیز بجان یکدیگر افتادندوجمع کثیری از ایشان نیر کشته شدند [1]

بموجب قانون حداکثر بهای کالا معلوم گردید و بدینوسیله از احتکار آذوقه‌و اجحاف وگران فروشی جلوگیری شد و پس از تصویب قانون بسیج همگانی هشتصد هزار سرباز زیر پرچم گرد آمدند.

آخرین روزهای شورش باحمله‌زنان‌پاریس به‌مجلس کنوانسیون پایان پذیرفت ودسته سلطنت طلبان نیز که بهوا خواهی لوئی ۱٦ برخاسته و بالشکری بعده ۲۰ هزار نفر بمجلس حماه کردند،بوسیله سردار ۲٦ ساله بنام ناپلئون بناپارت قلع وقمع شدند و یك روز پس از آن واقعه (روز۱٦ اکتبر ۱۷۹۵) ناپلئون بناپارت بارتبه سرتیپی (ژنرالی) بحکومت نظامی پاریس گماشته شد.

کارهای مهم کنوانسیون ـ سه هفته پس‌از واقعه سلطنت‌طلبان مجلس کنوانسیون کارهای خودرا خاتمه داده تعطیل‌شد (۲٦ اکتبر ۱۷۹۵) کنوانسیون‌هم‌باشورش داخلی کشور وهم باجنگهای‌خارجی

---

۱ ــ یکی از نمایندگان دولت پروس در ۱۸۱۱ در باب کمیته نجات ملی مینویسد:

اعمال کمیته نجات ملی شایسته تنفر است لیکن پشت کار و عزم و اراده‌ایکه اعضاء آن کمیته درباب حفظ مصالح کشور وتوسعه قوای ملت خود ابراز داشته‌اندسزاوار تحسین و تقلید است.

سر و کار داشت. در سال ۱۷۹۳ شصت شهرستان فرانسه بر مجلس شوریدند و سپاه انگلیس و هلند و پروس و اطریش و اسپانیا و پیه‌مون[۱] بخاک فرانسه حمله‌ور شدند مجلس پس از دو سال جنگ خونین دائمی بر تمام دشمنان پیروزی یافت در آوریل وژون ۱۷۹۵ با دول پروس و اسپانیا و هلند در شهر بال[۲] عهدنامه صلح باافتخاری بست و بموجب آن صلح بلژیك و اراضی چپ رود رن را بخاك فرانسه ملحق ساخت و برای دفع انگلیسها با دولت هلند پیمان بست و در صدد اتحاد با اسپانیا بر آمد. در داخل کشور نیز ژنرال هش آتش شورش شهرستانها را فرو نشاند.

کنوانسیون در داخل کشور نیز خدمات گرانبها انجام داد در باب امور مالی مقرر داشت که وامهای دوره استبداد بر عهده جمهوری و مانند وامهائی است که در نتیجه جنگ های جدید با دول اروپا پیدا شده است. سنگ و اندازه فرانسه را اصلاح کرد و بصورت سیستم متریك در آورد، تعلیمات ابتدائی را اجباری و رایگان گردانید و چندین آموزشگاه برای تعلیمات متوسطه و چندین بنگاه برای آموزش عالی ازقبیل کلژ دو فرانس[۳] و آموزشگاه زبانهای شرقی و موزه و مانند آن ها ایجاد کرد.

٦- هیئت مدیره[٤]

از ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ تا ۱۹ نوامبر ۱۷۹۹

قانون اساسی سال سوم - هیئت مدیره مرکب از ٥ نفر

Piémont - ۱ Bâle - ۲ Collège de France - ۳

Diréctoire - ٤

که سن آنان کمتر از چهل سال نبود بموجب قانون اساسی سال سوم انقلاب که ازطرف کنوانسیون بتصویب رسیده بود زمام امور فرانسه را در دست گرفت

بموجب آن قانون درهر سه ماه یکی از اعضاء هیئت ریاست میکردودر آغاز هر سال انتخاب یکنفر از آنان تجدید میشد . برای انتخاب هرعضو تازه‌ای مجلس پانصد نفری (مجلس ملی) ده نفر را نامزد میکردو مجلس قدما (سنا) یکی از آن ده نفر رابرمیگزید مجلس ملی و سنا قوه مقننه را در دست داشتند وهر سال انتخاب یك سوم ازوکلای هر دومجلس تجدید میشد .

در تعیین وکلای دو مجلس طرز انتخابات دو درجه معمول بود بدین‌ترتیب فرانسویانی کـه دست کم ۲۱ سال داشتند وبا سواد بودند ومالیات مستقیم بدولت میپرداختند انجمن های محلی تشکیل داده هر دویست‌تن یکنفر رابه نمایندگی انتخاب میکردندووکلای دومجلس ازطرف نمایندگان مزبور تعیین می‌شدندکسانیکه دارای املاك نبودند حق شرکت درانتخابات را نداشتند و بنابراین طرز انتخابات دراین دوره سخت ودور از مساوات بود .

اوضاع داخلی ـ طرزانتخابات قهرا بنفع توانگران ونجبای مایل بسلطنت بود .

بدین مناسبت ازطرفی هیئت مدیره درصدد بود کـه از نفوذ سلطنت طلبان بکاهد وازطرف دیگر بقایای احزاب انقلابی سابق‌در صدد برهم‌زدن قانون سال سوم وانحلال هیئت مدیره بودند.

ادامه جنگ بااطریش وانگلستان وایتالیا روزبروز احتیاج

کشور راپول زیادتر میکردو بواسطه جنگ واختلال امور بازرگانی مالیات‌ها وصول نمیشد. تاآنجاکه دولت برای جبران کسر خزانه مجبور شد بر درو پنجره های عمارات مالیاتی وضع کند.

مردم براثر ٦ سال انقلاب داخلی وجنگ خارجی فرسوده شده و بنهایت تنگدستی رسیده بودند و از طرف دیگر فساد اخلاق در ادارات دولت رسوخ یافته موجب خشم عامه گردیده بود و ملت فرانسه هیئت مدیره را مسبب بروز آن اوضاع ناگوار میدانست.

ژاکوبن ها و سلطنت طلبان هر دو از دشمنان زورمند هیئت مدیره بودند. هیئت دراوایل مه ۱۷۹٦ بابوف[1] سردسته ژاکوبن‌ها وهمراهان اوراکه درصدد توطئه برضد امنیت وتملك شخصی بودند توقیف کرد وپس ازیکسال محاکمه بابوف را با ۲۰ نفر از همراهان او کشت.

کودتای سوم سپتامبر - درانتخابات مه ۱۷۹۷ سلطنت طلبان اکثریت حاصل کردند وحتی یکی از آنان بنام بارتلمی[2] بعضویت هیئت مدیره منصوب گردید.

براثر قوت گرفتن سلطنت طلبان بسیاری ازقوانین گذشته از قبیل قوانین ضدروحانیان ومهاجران وغیره نقض شدوهیئت مدیره مورد حمله مجلس سنا قرارگرفت درنتیجه بروز این اختلافات ٤ نفر ازهیئت مدیره سپاهی بپاریس وارد نموده درشب سوم سپتامبر کودتاکردند و اغلب نمایندگان سلطنت طلب را توقیف کردند و قوانین راجع بمهاجران وروحانیان ضدانقلاب را مجددا مجری داشتند.

۱-- Gracchus Babeuf ۲ — Barthélemy

تاپایان دوره تصدی هیئت مدیره یعنی تاسال ۱۷۹۹ کشتار مذهبی ادامه‌یافت . بعلاوه ۸۰۰۰ کشیش توقیف‌و ۷۰۰۰ از ایشان باستانهای تازه‌ای که از تصرف بلژیك تشکیل شده بود تبعید شدند .

کودتای ۱۰ نوامبر -بر اثر کودتای‌سوم سپتامبر ۱۷۹۷ وخون ریزی های مذهبی واغتشاشات داخلی مردم ازسیاست هیئت مدیره بیزار شده بودند وازطرف دیگر دول اروپا که مدتی‌خاموش بودند از تعرضات‌هیئت مدیره‌بهیجان آمده اتحادیه جدیدی تشکیل دادند وباردیگر آتش جنگ شعله‌ور گردید وسپاه فرانسه درآلمان و نواحی کوههای آلپ شکست خورد . درنتیجه این پیش آمدها جمعی ازسیاسیون بر آن‌شدند که قانون اساسی سال سوم را تغییردهند و سردسته این جماعت سی‌یس[1] بودجمعی دیگر عقیده بر آن‌داشتند که باید سلطنت مشروطه را دائر نموده پادشاهی‌را به‌دوك دورلئان بدهند چون سی‌یس درمه ۱۷۹۹ بعضویت هیئت مدیره گماشته شد نخست خشم وغضب نمایندگان‌را برضد همکاران خود بر انگیخت وازناخرسندی که بواسطه شکست سپاه فرانسه در ایتالیا و آلمان در آنان‌تولید شده بود استفاده کرد ومجلس ملی‌وسنا اعضاءهیئت مدیره را مجبور بکناره گیری کردند لیکن این امر منظور سی‌یس راتامین ننمود پس‌درصدد بر آمد که بایکی‌ازسرداران‌شجاع‌فرانسه که طرف میل اکثریت مردم باشد متحد شود وبرای این منظور بناپارت را که آنزمان درمصر بود نامزد و اورا بباز گشت بفرانسه دعوت کرد .

---

۱ – Siéyès

چون بناپارت بپاریس بازگشت مردم پاریس با شور و شعف بی‌پایانی از او استقبال کردند و او بدستیاری سی‌یس ودوتن دیگر از هیئت‌مدیره وتالیران[1] وزیر امورخارجه وجمعی از نمایندگان مجلس سنا مقدمات تغییر حکومت را فراهم کرد. منظور بناپارت آن بود که نخست هیئت مدیره مستعفی شوند و دو مجلس رای دهند باینکه کمیته اجرائیه‌ای مرکب از سه کنسول موقتی تشکیل شده قانون اساسی را تغییر دهد و چون جمعی از نمایندگان دو مجلس بااین امر مخالف بودند روز ۱۰ نوامبر بناپارت باچند سرباز وارد مجلس ملی شد. جمعی از نمایندگان مخالف باو حمله کردند لیکن بناپارت بوسیله سربازان نجات یافت. برادر او لوسین بناپارت[2] رئیس مجلس فورا از جا برخاست وبوسیله استعفای خود از ریاست از اجرای تصمیم نمایندگان که در صدد رای دادن بمحکومیت بناپارت بودند جلوگیری نمود.

درخارج مجلس لوسین بناپارت وسی‌یس افکار مردم را برضد نمایندگان مخالف برانگیختند و بناپارت بدستیاری دونفر از سرداران فرانسه که باوی منسوب بودند سربازان را زیر فرمان خویش در آورد. شب همان روز دسته‌ای از نمایندگان مجلس ملی وسنا که با بناپارت موافق بودند جلسه‌ای تشکیل ورای به انحلال هیئت‌مدیره دادند وبجای آن هیئتی مرکب از سه کنسول انتخاب کردند که قوه اجرائیه‌را در دست داشته باشد. یکی از آن سه کنسول بناپارت بود.

---

۱ - Talleyrand ۲ - Lucien Bonaparte

فصل دوازدهم

جنگهای دوره کنوانسیون و هیئت مدیره

علل جنگ - در آغاز انقلاب فرانسه هیچیك از دول اروپا بجنگ مایل نبودند ودر آن موقع میان فرانسه ودول اروپا هیچگونه موجب اختلالی باقی نبود . لیکن بیطرفی وصلح جوئی فرانسه کم کم مبدل بکینه جوئی گشت . نخست فردریك ویلهلم دوم پادشاه پروس که فرانسه را بواسطه بروزانقلاب وجنگهای داخلی ناتوان میدانست بقصد تصرف اراضی آن کشور برخاست وبامپراطور اطریش پیشنهاد کرد که متحدا بیاری لوئی ۱٦ برخیزند ودرعوض خسارات جنگ قسمتی ازخاك فلاندر و آلزاس را بتصرف آورند کمی بعد نیز لوئی ۱٦ شخصا آنان را بجنگ با فرانسه دعوت کرد . از طرف دیگر پادشاهان اروپای مرکزی از نشر افکار انقلابی بیمناك بودند وتوقیف لوئی ۱٦ دروارن که درنظر آنان بی‌احترامی مینمود ایشان را بقیام مسلح برضد فرانسه برانگیخت، ملت فرانسه‌هم چون ازدسیسه‌های لوئی ۱٦ آگاه شد دست‌ازصلح جوئی کشیده بخشم آمد وتمایل شدید احزاب تندروفرانسه بجنگ نیزمزیدبرعلت گردید وشروع جنگ را نزدیك ساخت .

جنگ بااطریش - اجتماع مهاجران درترواز حوزه‌های انتخابی

آلمان موجب بروز جنگ با اطریش گردید. فرقه ژیروندن نیز آتش جنگ را دامن زدند، سپاه متحد اطریش و پروس از اوائل ماه اوت ۱۷۹۲ آغاز حمله کردند وپس از چندروز وارد خاك لورن شدند. سپاه فرانسه بسرداری دوموریه[۱] و کلرمن[۲] درجنگ والمی[۳] سپاه متحد را دردویست کیلومتری پاریس متوقف ساخت ودرماه نوامبر آن سال دوموریه وارد بلژیك شد وپس از آن که سپاه پروس رادرهم شکست درظرف سه هفته خاك بلژیك را ازسپاه اطریش نیز پاك نمود (۲۸ نوامبر).

اتحادیه اول — فتوحات دوموریه در بلژیك مردم آن کشوررا که ازتسلط اطریشی‌ها برخاك خویش ناراضی بودند و یکبار نیز بر امپراطور ژزف دوم شوریده بودند بجانب فرانسه متمایل ساخت و چون تمام خاك بلژیك بتصرف فرانسویان در آمد و انگلستان در معرض تهدید قرار گرفت دولت نامبرده که تاآنزمان فقط ناظروقایع اروپابود مذاکراتی را که باتالیران درلندن برای بستن پیمان اتحادیه بافرانسه داشت قطع نمود وچون سپاه بری نداشت دست اتحادبطرف دول اروپادراز کرد، دولتهای هلندوساردنی وناپل وپرتغال واسپانیا وروسیه دعوت انگلستان راپذیرفته باپول آن دولت لشکریانی گرد آوردند ونخستین اتحاد برضد فرانسه تشکیل گردید و متحدین درانجمنی نقشه تجزیه فرانسه را مانندلهستان پیش خود ترسیم کردند.

این جنگ که درماه مارس ۱۷۹۳ آغاز گردید ومدت ۵ سال دوام یافت بدودوره تقسیم میشود.

Valmy - ۳ Kellermann - ۲ Dumouriez - ۱

در دوره اول جنگ، فرانسه باتمام دول متحد مواجه بود ودر تمام نقاط مرزی بجنگ پرداخت ولی میدان‌های مهم جنگ عبارت بود از شمال فرانسه وبلژیك ونواحی کنار رودرن و عاقبت درسال ۱۷۹٤ اطریشی ها بکلی خاك بلژیك را تخلیه کردند.

دردوره‌دوم (۱۷۹۵ـ۱۷۹۷)فرانسه‌فقط باقسمتی از دول متحد سروکار داشت درسال ۱۷۹۵ پروس واسپانیا وهلند درخواست‌صلح کردند ودرمقابل فرانسه جز انگلیس و اطریش دشمنی باقی نماند جنگهای مهم این دوره درکناره های رود پو و شمال ایتالیا و دره های آلپ درخاك اطریش اتفاق افتاد.

عهد نامه های بال ولاهه ـ در دوره دوم جنگ چون بلژیك



لازار هش (۱۷۹۷ـ۱۷۶۸)

دوباره بتصرف نیروی‌فرانسه‌درآمد وسپاه آن دولت در خاك اسپانیا

پیش رفتند وسردارفرانسه ژنرال هش[1] آلزاس را از سپاه متحدین باز گرفت پادشاه پروس و پادشاه اسپانیا در خواست صلح کردند.

مذاکرات فرانسه وپروس در شهر بال آغاز گردیدودر ۵ آوریل ۱۷۹۵ عهدنامه‌ای میان دو دولت بسته شد. پادشاه پروس متصرفات فرانسه رادربلژیك ونواحی ساحل چپ رودرن برسمیت شناخت سه‌ماه بعداز آن تاریخ در همان شهر پیمان صلح میان فرانسه و اسپانیا نیز منعقد گردید بموجب آن پیمان اسپانیا با فرانسه برضد انگلستان متحد گردید و قسمتی از متصرفات خودرا در جزایر آنتیل بفرانسه واگذاشت.

در ۱٦ ماه مه ۱۷۹۵ یعنی کمی پیش ازانعقاد صلح بااسپانیادر لاهه قراردادی نظیر عهدنامه اسپانیا میان فرانسه و هلند بسته شد و هلند نیز متعهد گردید که نیروی دریائی خودرا برای کمك بفرانسه برضد انگلستان حاضر کند ونیز تمام ناحیه واقع درساحل چپ رود رن را بفرانسه واگذاشت.

جنگ فرانسه واطریش در ایتالیاـ پس از امضای عهدنامه‌های بال ولاهه تنها دشمن پابرجای فرانسه اطریش بود. بناپارت درفوریه ۱۷۹٦ بفرماندهی کل لشکر مامور ایتالیا منصوب شد واز آن تاریخ جنگ فرانسه و اطریش در ایتالیا آغاز گردید و مدت یکسال طول کشید.

دراین لشکر کشی سپاه فرانسه ۱۸ جنگ و ٦۵ زد و خورد کرد وبا ۳٦۰۰۰ نفر سرباز پنج سپاه بزرگ اطریش را درهم شکست.

۱ــ Lazare Hoche

میدان جنگ عبارت بود از شمال ایتالیا یعنی نواحی لمباردی و پیمون.

در ماههای آخر جنگ راه وبنه بروی سپاه فرانسه باز گردید ودر ۱۷ اکتبر ۱۷۹۷ مقدمات صلح فراهم گشت و در محل کامپوفورمیو[1] پیمان آشتی میان فرانسه و اطریش بسته شد. بموجب آن پیمان امپراطور فرانسوای دوم متصرفات فرانسه را در ساحل رود رن برسمیت شناخت واز بلژیك صرف نظر نمود و نواحی لمباردی و میلان را در ایتالیا بفرانسه واگذاشت وتمام تغییرات سیاسی را که بناپارت در ایتالیا داده بود رسما پذیرفت.

حمله بمصر - پس از صلح کامپوفورمیو دشمن فرانسه فقط انگلستان بود و چون نیروی دریائی آن دولت بر تمام دریا های مجاور اروپا تسلط داشت حمله مستقیم بجزایر بریتانیا خالی از اشکال نبود.

چون بناپارت بفرماندهی نیروی ضد انگلیس منصوب گردید تصمیم گرفت که به متصرفات آندولت حمله نماید.

نقشه حمله‌ای که بوسیله ناپلئون طرح شد و بتصویب هیئت مدیره رسید عبارت بود از حمله بمصر وحفر کانال سوئز وراه یافتن بر دریای احمر برای تسلط بر هندوستان.

مصر در آنزمان هنوز از متصرفات عثمانی بود لیکن ممالیك در آن کشور قدرت کلی داشتند، نیروی دریائی فرانسه مرکب از سیصد کشتی در ۳۰ ژون ۱۷۹۸ اسکندریه را فتح کرده وسپاه فرانسه قدم

---

۱ - Campo - Formio

بخاك مصر گذاشت جنگی که در نزدیکی قاهره کنار اهرام بین فرانسویان ولشکر ممالیك روی داد بفتح ناپلئون تمام شد ودوروز پس از آن جنگ قاهره بتصرف سپاه فرانسه در آمد.

دولت انگلستان ازاین فتح بیمناك گردید ودریاسالار بزرگ خود نلسن[۱] را بمصر فرستاد و او نیروی دریائی ناپلئون را در نزدیکی اسکندریه درهم شکست ازطرف دیگر نیز سلطان عثمانی را برضد ناپلئون برانگیخت واودرشام سپاهی گرد آورد، ناپلئون بشام حمله برد وسپاه عثمانی را مغلوب کرد (آوریل ۱۷۹۹) و چون از دست اندازی انگلیسها به مصر آگاهی یافت دوباره بمصر باز گشت وسپاه متحد عثمانی وانگلیس رادرهم شکست (مارس ۱۸۰۰) از آن تاریخ تا یکسال مصر جزو متصرفات فرانسه بود.

فصل سیزدهم

اوضاع اجتماعی و اداری و نظامی فرانسه

الف ـ اوضاع اجتماعی و اداری

تشکیل ملت ـ چنانکه پیشتر گفته شد در جامعه فرانسه در آغاز انقلاب کبیر هیچگونه پیوند اجتماعی و وحدت اساسی که افراد را بسوی منظور واحد رهنمائی کند وجود نداشت. از طبقات ملت یکی امتیازات فراوان وعناوین والقاب افتخاری ورسمی بسیار داشت ودیگری ازهر گونه امتیازی محروم بود. نخستین اثر ونتیجه بزرگ انقلاب کبیر فرانسه ازمیان رفتن امتیازات طبقاتی وبرقرار شدن اصل مساوات در میان افراد جامعه فرانسه بود این اصل را میتوان مهمترین ماده اعلان حقوق بشر دانست، این اصل از آن پس اساس حقوق عمومی وخصوصی وقوانین اجتماعی ومدنی وزمینه روابط و مناسبات شخصی واجتماعی وملکی فرانسویان گردید.

پذیرفتن اصول دیگر اعلان حقوق بشر برای طبقه ممتاز نجبا وروحانیان بزرگ چندان دشوار نبود زیرا در صورتیکه امتیاز های طبقاتی بصورت پیشین باقی می‌ماند در حکومت تازه مشروطه نیز طبقه های ممتاز میتوانستند مقامات عالیه را برای خودنگهداری کنند لیکن اصل مساوات که دراعلان حقوق بشر درج گردید تمام امیدواری های طبقه های ممتازه را مبدل به نومیدی ساخت وپذیرفتن

این اصل بر آنان گران آمد و بمبارزه باطبقه سوم برخاستند واز آنجا دامنه انقلاب وخونریزی توسعه یافت در این انقلاب عوامل بسیار برای پیشرفت مقصود طبقه سوم‌دربرابر طبقه های ممتازوجودداشت وبدین سبب سرانجام این طبقه پیروزی یافتند و اصل مساوات در میان افراد فرانسوی برقرار گردید. پس از آن روابط خصوصی و اجتماعی افراد توسعه حاصل کرد ودرپایان دوره انقلاب که یك‌باره خاك فرانسه ازجانب خاور مورد تهاجم سربازان پروس و اطریش واقع گردید اختلافات طبقاتی که هنوز برسر آن‌مبارزه داخلی‌وجود داشت ازمیان برخاست وتمام افراد فرانسوی‌دربرابر خطرخارجی متحد شدند وبرای دفاع ازخاك فرانسه بهم نزدیك گردیدند و این امر وحدت ملی فرانسه راکه طرح آن دراعلان حقوق بشر ریخته شده بود بوجودآورد وازآنجا ملت[1] متحدفرانسه تشکیل و از این وحدت دردوره کنسولی و امپراطوری آثار و نتایج بزرگ حاصل گردید.

قوانین‌اساسی ـ در قوانین‌اساسی فرانسه که چندین بار در دوره انقلاب‌طرح وتصویب گردید اصل مساوات‌بصورتهای گوناگون در آمد. دراعلان حقوق بشر مساوات مطلق وبدون قیدوشرط‌برای تمام افراد پیش بینی شده بود لیکن در قانون اساسی سال ۱۷۹۱ ازقوت و اهمیت این اصل تاحدی کاسته شد زیرا درتدوین آن‌قانون چنانکه پیشتر اشاره شد عقایدوافکار نویسندگان بزرگ اجتماعی و فلاسفه فرانسه تاثیر نمود و این نویسندگان طبقه سوم یعنی توده

Nation – ۱

ملت را برای شرکت در کارهای سیاسی شایسته نمیدانستند و چنانکه دیدیم درقانون اساسی وقانون انتخابات حدود ومقرراتی وضع گردید که بااصل مساوات مطلق چندان موافق نبود. درطی انقلاب بتدریج اصل مساوات قوت گرفت و درقانون اساسی سال ۱۷۹۳ ازمحدودیت آن کاسته شد واین قانون درحقیقت درنتیجه ٥ سال مبارزه وتحولات مهم سیاسی بوجود آمد

مجموعه قوانین - پیش از انقلاب کبیر هر طبقه دارای دادگاهها ومقررات اجتماعی خاص بود ودرهریك ازاستانهای فرانسه قانون مخصوصی وجود داشت ومیان قوانین اداری وسیاسی استانهای کشورتفاوت بسیار موجود بوددردوره مجلس موسس مجموعه قوانینی بتدریج برای اداره امور کشور تدوین گردید ومنظور ازآن ایجاد وحدت اداری وهم بستگی اجتماعی میان تمام نواحی وطبقات کشور بود لیکن درطی انقلاب بواسطه گسیختگی نظام عمومی و طغیان انقلاب و مبارزه های سخت میان طبقات اجرای آن قوانین بطور کامل میسر نشدواین امر بدست ناپلئون بناپارت دردوره امپراطوری وی انجام گرفت.

یکی ازقوانین سودمندی که بازبراصل مساوات فردی واجتماعی دردوره انقلاب طرح و اجرا گردید قانون ارث وزناشوئی بود. پیش از انقلاب کبیر تمام ارث پدر فقط به فرزند ارشد او میرسید این وضع براثر طرح قانون تازه از میان رفت وازآن پس قرارشد که ارث پدر میان فرزندان او بتساوی تقسیم گردد و مجلس کنوانسیون حتی حق وصیت را از مردم سلب نمود و براثر اجرای این قانون

دارائی منقول و غیر منقول که پیش از آن در دست عده محدودی بود میان افراد بیشتری تقسیم گردید.

درزناشوئی نیز تغییراتی پدیدآمد و این امر که تا آنزمان جنبه روحانی داشت ومنحصرا بدست روحانیان انجام می یافت زیر نظر دولت قرار گرفت ومقرر گردیدکه زناشوئی دردفترهای‌دولتی ثبت گردد وبرای زناشوئی درتمام‌کشور و میان تمام پیروان مذاهب گوناگون قانون و مقررات واحد وضع واجرا شد. سن‌بلوغ‌برای شایستگی‌زناشوئی ۲۱ سال تعیین‌گردید و چون زناشوئی را نیز یکنوع معامله می‌دانستند مقررشدکه هرموقع بارضایت‌طرفین‌فسخ آن بنابر شرایطی که دولت تعیین‌کرده امکان پذیر باشد و بدین ترتیب رسم طلاق نیز بصورت قانونی درآمد وازآن پس درفرانسه معمول گردید.

مساوات‌دردادرسی‌وکیفر – پیش‌ازانقلاب‌کبیر کیفردربرابر گناه وجرم نسبت باشخاص وافراد هرطبقه متفاوت بود. دستگیری وبازداشت اشخاص بدون ثبوت‌گناه وفقط بافرمانهای سربسته‌انجام میگرفت ونسبت به متهمین‌وگناهکاران شکنجه‌های ظالمانه‌ودور ازحس انسانیت روامی‌داشتندوعلاوه برآن اگرکسی‌مرتکب گناهی می‌شدتمام‌بستگان وافرادخانواده‌وحتی‌دوستان‌او مورد بازخواست وشکنجه قرار میگرفتند.

اصولی که‌دراعلان حقوق بشری نوشته شد وحدت قانون را درهمه جا وبرای همه کس مقرر داشت برطبق آن اصول هیچکس رانباید متهم یازندانی کنند مگر بحکم قانون ودر مواردیکه قانون تعیین

کرده باشد قوانین جزائی دوره انقلاب شکنجه و آزار متهمین را برای اقرار بگناه منسوخ کرد و کیفر را به نسبت جرم و گناه طبقه بندی نمود و برای آن حدودی تعیین کرد که بالا ترین حد آن اعدام بود این کیفر ها برای تمام افراد فرانسوی یکسان گردید و دادگاهها بصورت واحد در آمد و دادرسی بر اصول یکنواخت در تمام کشور قرار گرفت.

مساوات سیاسی واجتماعی - در دوره انقلاب امتیازهای سیاسی واجتماعی طبقات نجبا و روحانیون لغو گردید وحتی القاب وعناوین آنان نیز منسوخ شد. پرداخت مالیات بموجب قانون میان تمام افراد یکسان گردید و گرفتن مالیات منحصر بدولت شد هیچ طبقه و فردی حق نداشت از طبقه یا فرد دیگر برای خود خراج یا مالیاتی بگیرد و بدین ترتیب عشریه‌ای که پیش از آن ازطرف رعایا بروحانیان داده میشد ازمیان رفت.

دراصول کار کردن وبر گزیدن کارهای عمومی نیز مساوات و آزادی وحدود مخصوص برقرار گردید هر کس دربر گزیدن کار و پیشه آزاد بود لیکن حق نداشت کار یا پیشه‌ای را فقط بخود منحصر و دیگران را از آن محروم نماید. شرط گماشته شدن بکارهای لشکری و کشوری دارا بودن لیاقت وشایستگی بود هر کس ازهر طبقه باابراز لیاقت میتوانست به بالاترین مقامات دولتی برسد بدین ترتیب نیروی کار و کوشش طبقه سوم که پیش از آن بسبب وجود موانع ومحدودیت های فراوان دچار سستی گردیده بود قوت گرفت و چنانکه خواهیم دید از میان همین طبقه سرداران نامی و مردان سیاسی بزرگ در دوره

امپراطوری ناپلئون ظهور کردند.

در وضع زندگی برزگران بهبودی زیادی حاصل گردید زیرا این طبقه ازپرداخت مالیاتها و خراج وعشریه که پیش از آن به مالك وارباب تعلق میگرفت معاف شدند وبراثر فروش خالصه های دولتی بیشتر آنان زمینهای زراعتی بدست آوردند وسپس چون مجلس مبعوثان درژویه ۱۷۹۲ فرمان ضبط املاك و دارائی مهاجرین استبداد طلب را صادر نمود ازبهای املاك درفرانسه کاسته شد وبسیاری ازبرزگران کوچك که اکثریت داشتند و از برکت انقلاب به جزئی آب وملکی رسیده بودند ازطرفداران وهواخواهان انقلاب گردیدند.

ب ـ اوضاع نظامی ولشگرکشی

نظام وظیفه عمومی ـ دردوره انقلاب همچنانکه در حقوق اجتماعی وفردی طبقات وافراد مساوات برقرار گردید در تشکیلات سپاهی و انجام خدمات لشگری نیز این اصل رعایت شد و در دوره مجلس کنوانسیون خدمت اجباری نظام برای صیانت میهن ودفاع از حقوق کشور وملت ازوظایف عمومی گردید وطرح خدمت نظام وظیفه عمومی دراین دوره ریخته شد ودر دوره حکومت هیئت مدیره به کمال رسید، بخصوص که هجوم سربازان پروس و اطریش بمرز فرانسه پس از سقوط سلطنت لوئی ۱۶ کنوانسیون را به تجدید نظر در موضوع بسیج سپاه وتشکیلات آن ناگزیر ساخت.

مقارن انقلاب کبیر سپاه فرانسه از ۲۲۸ هزار سرباز تشکیل

می‌شد و مجلس موسس آنرا به ۱۵۰ هزار نفر رسانید واندکی
آن در دوره مهاجرت بیش از ۲/۳ این افراد از سر کرده و سرباز به
فرانسه مهاجرت کردند.

مجلس موسس برای تکمیل سپاه دستور داد که از شهرستا
دسته های داوطلب بخدمت دعوت شوند و رئیسی را ازمیان خود
برگزینند. دوره خدمت سربازان داوطلب یکسال بود و چ
در دوره اول تشکیل سپاه داوطلب بیشتر مردم باسواد وروشن فـ
ومیهن پرست وارد خدمت شده بودند سپاه فرانسه باوجود اینکه
آموزش جنگی کامل نبود روحیه بسیار عالی داشت و این وضع تاسا
۱۷۹۳ دوام یافت.

در سال ۱۷۹۳ چون سپاه متحدین یعنی هلند وساردنی وناپ
وپرتغال واسپانیا وروسیه بمرزهای فرانسه حمله کردند سپاه داوطلب
فرانسه برای پایداری دربرابر مهاجمین وحفظ تمام مرزها کافی نبو
مجلس کنوانسیون نخست فرمان داد که ۳۰۰ هزار تن از میان گارد
ملی ازجوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله بخدمت نظامی داخل شوند سپس در
قانون اساسی این اصل را جای داد که تمام مردان فرانسه باید دوره
خدمت سربازی را طی کنند وپس از آن نیز فرمان بسیج عمومی را
صادر کرد[1] برطبق آن فرمان نخست جوانان ۱۸ تا ۲۵ ساله غیر متاهل

---

۱ - مضمون فرمان بسیج عمومی بدینقرار بود:

از تاریخ صدور این فرمان تا هنگامیکه سربازان دشمن در خاک فرانسه باقی
هستند تمام اهالی فرانسه باید خدمت نظامی انجام دهند. جوانان بمیدان جنگ بروند
مردان متاهل به تهیه اسلحه ومهمات و حمل آذوقه بپردازند. زنان دوختن لباس وچادر

بخدمت در آمدندو درنتیجه‌اجرای این فرمان ۸۰۰ هزار تن سرباز داراشدند و همین عده هسته اصلی سپاه بزرگی گردیدکه مدت۱٤ سال بسرداری ناپلئون بناپارت‌سراسر سرزمین های اروپارابا‌پیروزی پیمود.

خدمت عمومی نظام باوجود صدور فرمان بسیج عمومی هنوز بصورت قانون‌درنیامده بود تاآنکه اتحادیه دوم دول برضد فرانسه تشکیل گردید و مجلس سنا و مجلس مبعوثان فرانسه قانون خدمت نظام‌وظیفه‌را تصویب کردند (سپتامبر ۱۷۹۸) بموجب این قانون‌تمام مردان فرانسوی بایستی خدمت نظام را انجام‌دهند و آغاز آن از ۱۸ سالگی بود وبه‌پنج طبقه تقسیم میشدند. طبقه‌اول جوان ترین‌افراد بودندکه پس ازتصویب قانون بزودی وارد خدمت گردیدند وچهار طبقه دیگر فقط هنگام لزوم بخدمت زیر پرچم فراخوانده‌می‌شدند دوره‌خدمت ۵ سال‌بود وهر سال درحدود ۲۰۰ هزارنفر سرباز وظیفه به خدمت داخل می‌شدند.

تشکیلات نظام - کوچکترین‌واحددر نظام فرانسه درین‌دوره **نیم بریگاد** بعده ۲۱۰۰ نفر بود وپس از آن عده افراد این واحد به ۳ هزار نفر رسید ازدونیم بریگاد یك **بریگاد** واز مجموع دوبریگاد

بقیه پاورقی صفحه قبل

وخدمت دربیمارستانها را برعهده بگیرند. کودکان پارچه های کهنه و بی فایده را رشته رشته نموده‌برای بستن‌زخم زخمیهای جنگ آماده کنند. پیران در کنار جوانان در میدان جنك به نیروی بیان‌حس دلاوری و انتقام از دشمن‌را درجوانان تحریك و تقویت نمایند.

یك **دیویزیون** فراهم می‌شد که آنرا میتوان یك لشکر دانست و هر لشکر (دیویزیون) دارای صنف‌های گوناگون سوار و پیاده و توپخانه مخصوص بخود بود و رویهمرفته دیویزیون سپاه کاملی بشمار می‌آمد وعده افراد آن به ۱۲ هزار نفر میرسید.

چون تهیه مهمات واسلحه برای ۸۰۰ هزار سرباز که پس از اجرای فرمان بسیج آماده گردید مستلزم کوشش بسیار بود دولت جمهوری فرانسه برعده کارخانه های مهمات سازی افزود وزرادخانه ها را توسعه داد وازدانشمندان درخواست کرد که برای تهیه مهمات واسلحه وسایل سریعتر وموثرتر بیابند. آن هنگام درپاریس روزانه در حدود یکهزار تفنگ تهیه می شد و در مدت یکسال زرادخانه ۲۰ هزار توپ تهیه نمود بااینهمه جمهوری فرانسه نتوانست ازعهده تهیه تمام مهمات واسلحه و تجهیزات سپاه بر آید بطوریکه درمیان بسیاری ازلشکرها همه افراد دارای سلاح کامل نبودند و تهیه لباس و کفش وتجهیزات دیگر برای تمام افراد امکان پذیر نبود.

دربرابر اینهمه موانع ومشکلات مالی وفنی که در بسیج سپاه برای جنگ بامهاجمین درمیان بود سربازان فرانسه در آن دوره روحیه‌ای بسیارعالی داشتند که اساس آن برمیهن پرستی وجوانمردی و قوهٔ پایداری استوار بود. این افراد با آنکه وسایل کافی و آذوقه لازم در دسترس خود نداشتند در نهایت مردانگی دربرابر دشمنان پایداری میکردند وگاهی نیز قسمتی از خوراك خودرا بافراد غیرنظامی می‌بخشیدند، شور میهن‌پرستی وفداکاری چنان گرمی وشوقی دراین افراد ایجاد نموده بود که هیچیك ازمشقت‌ها وصدمات

جنگ و آسیبهای طبیعی روح آنانرا متزلزل نمیساخت وازبرابری باهیچ مانع و تحمل هیچ سختی خودداری نداشتند وجنگ رابگانه وسیله نجات خود ومیهن میدانستند[۱].

افراد سربازان فرانسه دردوره کنوانسیون از جوانان بی تجربه تشکیل شده بود سرکردگان نیزمانند افراد جوان بودند و درفنون جنگ تجربه زیادی نداشتندلیکن اصولی که در شیوه کارزار بوسیله یکی از سرداران قدیمی فرانسه بنام **کارنو** در جنگ های دوره کنوانسیون وهیئت مدبره اتخاذ گردید باروح سلحشوری وفدا.

---

۱ - یکی ازافراد سپاه فرانسه درپایان یکی ازجنگهای سخت گذشته نوشته است « بینی من زخمی شد اما چون بینی من قدری خمید گی داشت گلوله دشمن خمید گی آنرا برطرف ساخت » سپاهیان فرانسه که هنگام زمستان درمیان برف ویخ ازخاك هلند میگذشتند اغلب پا برهنه بودند وپای خودرا در گاه وعلف پیچیده و در حین عبور با کمال شوق و شعف سرود میخواندند و رفتار آنان موجب حیرت مردم هلند بود یکنفر سرباز جوان از اهل ناحیه کوهستانی ژورا بمادر خود چنین نوشته است « مادر جان ، هنگامیکه بیادم میاید که تو برای من دچار اندوه شده‌ای متاثر میشوم درحالیکه هیچگاه از مقابله باسختیهای جنگ متاثر نیستم ولی تو باید مسرور وخوشوقت باشی زیرا یا مرا دو باره خواهی دید که با کسب افتخارات بسیار نزد تو باز گشته‌ام ویا بگوش تو میرسد که فرزندت لایق نام فرانسوی بوده و درراه دفاع از میهن جان سپرده است ، هنگامیکه میهن ما را برای یاری و کمك میطلبد باید چنان به تندی وشتاب دعوت او را بپذیریم که گوئی به مجلس سور ومهمانی دعوت داریم زندگانی وداراٰئی ونیروی ما درحقیقت متعلق بمامیهن است هرچه هست از آن میهن وملت است اکنون درجبهه جنگ ما با مرگ دست و گریبانیم لیکن من بافکری آرام و خیالی آسوده مرگ را استقبال می کنم »،

کاری سر بازان جوان کاملا موافق و متناسب بود . کارنو عقیده داشت که همه وقت باید بحالت همگروه بدشمن حمله ور شوند و مجال تجدید



لازار کارنو (۱۸۲۳ـ۱۷۵۲)

قوابرای دشمن باقی نگذارند کارنو از کارآزمودگان پیشین فرانسه یك هیئت اداری نظامی تشکیل داد و وظیفه دفاع ملی را برعهده گرفت و نقشه های جنگ را طرح میکرد وی در مقدمه فرمانهای نظامی موضوع حمله را اصل نقشه جنگ قرار داد و بسرداران خود چنین نوشت «دسته های سپاه را گرد آورده یکجا بر سر دشمنان بتازید همیشه حمله ور باشید و پی درپی حمله کنید .»

روحیه سربازان فرانسه در دوره فرمانروائی هیئت مدیره دچار انحطاط گردید. نخست در میان بعضی از رؤسا روح بی قیدی و ستمگری

و طمع رسوخ یافت و جوانمردی و پرهیزکاری آنان به تقلب و دزدی مبدل گردید وسپس این صفات ناپسند در میان بسیاری از سربازان نیزرواج یافت و آنانکه درراه میهن باچهره گشاده وقلب پر از شور وشعف جان می‌سپردند سربازی را پیشه‌ای برای امرار معاش ووسیله دزدی قرار دادند و نزدیك بود با این ترتیب روحیه عالی سپاه فرانسه بکلی نابود شود لیکن ظهوربناپارت و سرداران لایق دیگر که‌باوی تاپایان دوره زمامداری همکاری کردند باردیگر روح سلحشوری فرانسویان را قوت بخشید.

فصل چهاردهم

حکومت کنسولی و امپراطوری ناپلیون

۱ ـ دوران کنسولی

اوضاع سیاسی واجتماعی ـ هنگامیکه ناپلئون بناپارت به کنسولی فرانسه برگزیده شد درسراسر خاك فرانسه هرج ومرج و بینظمی درتمام شئون سیاسی واجتماعی راه‌یافته بود، انقلاب‌طولانی وخونریزی وکشمکش های حزبی درمدت‌ده‌سال (۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹) بزرگان و پیشه وران را ازادامه کار و کوشش بازداشته خرابی در اراضی زراعتی و راهها وبنادر بحدکمال رسیده بود.

دسته‌های بسیار ازراهزنان راه را بر کاروان‌های تجارتی‌بسته وحتی به‌پست دولتی نیزدستبرد میزدندودر بسیاری‌ازنواحی‌فرانسه دسته های بسیار قوی از راهزنان ودزدان تشکیل شده برجان‌ومال مردم‌فرمانروائی میکردند، صنعت وبازرگانی تقریبا ازمیان رفته و دادوستد بندرمارسی که بزرگترین بندربازرگانی‌فرانسه بوددرطی یکسال بمیزانی کمتر ازآنچه درمدت ٦ هفته پیش از انقلاب داد و ستد بعمل میآمد رسیده بود.

درروز کودتای۹نوامبرفقط ۱۳۷ هزار فرانك درخزانه‌فرانسه موجود بود ودربرابر آن کارمندان دولت دوسال حقوق مطالبه می کردند، فقروپریشانی درسربازخانه‌ها راه یافته وسربازان فرانسه با آنهمه میهن‌پرستی وفداکاری برای نان پیدا کردن دسته‌دسته از سربازخانه‌هامیگریختند، براثرپاشیده شدن نظام اجتماعی وخرابی

کشتزارها و گسیخته شدن روابط بازرگانی داخلی و خارجی خواربار در فرانسه نایاب شده بود و حتی بیماران در بیمارستانها از گرسنگی جان می‌سپردند.

نفوذ دولت در میان آن اوضاع آشفته از شهرستانهای کشور سلب گردیده فقط بحوزه پاریس محدود شده بود و برقرار کردن انتظام و برگرداندن اوضاع بحال عادی بسیار دشوار مینمود، ملتی که افراد آن در مدت ده سال در جنگ وستیز وخونریزی بسر برده واینك بروزگار سیاه نشسته بودند جز آرامش وامنیت چیز دیگری ازدولت نمیخواستند واین ملت در عین پریشانی داخلی دچار فشار سپاهیان متحد اطریش وعثمانی وروسیه وناپل واقع شده بود. ناپلئون بناپارت به نیروی تدبیر روشن وهمت بلند و اراده استوار بر تمام مشکلات فائق گردید ودرطی ٤ سال ونیم کنسولی خود فرانسه را از جهت قدرت سیاسی ونظامی ونفوذ اقتصادی وانتظام داخلی بحد کمال رسانید وخود بمقام امپراطوری رسید.

تدوین قانون اساسی– پس از کودتای ۹ نوامبر که ناپلئون بمقام کنسولی اول رسید دستور داد تا کمیسیون پارلمانی بدستیاری کنسولها قانون اساسی تازه برای فرانسه تدوین نمایند و آراء وعقاید وتمایلات بناپارت بنابر نفوذ شخصی که در کنسولها و اعضای کمسیون پارلمانی داشت در تدوین قانون اساسی منظور گردیدودر حقیقت زمینه اصلی این قانون بمیل ناپلئون تهیه شد و دیگران نیز آنرا تصدیق وامضاء کردندوسپس برای آنکه میزان دلبستگی مردم بقانون جدید معلوم گردد آنرا انتشار دادند و بیش از ۳ میلیون رأی بموافقت با

قانون جدید ازطرف مردم ابراز گردید .

بموجب این قانون قوه مجریه به سه کنسول واگذار شد
مدت فرمانداری آنان دوسال بود و بایستی بوسیله مجلس سنا ب
کنسولی برگزیده شوند و در همان قانون نام نخستین هیئت کنس
های سه گانه صریحاً ذکر گردید بدین ترتیب که بناپارت کنسول ا
و کامباسرس[۱] کنسول دوم و لوبرون[۲] کنسول سوم باشند . انتخ
وزیران ورایزنان وسرکردگان ودادرسان عالیمقام واقدام جنگ
یابستن پیمان صلح وبسیج سپاه وصدور فرمانهای مربوط بآن هم
اختیارات کنسول اول بود ولی بایستی بتصویب هیئت قانونگزار
نیز برسد .

قانون گزاری برعهده سه مجلس بود که براهنمائی کنسول او
وظایف خودرا انجام می‌دادند . سه مجلس عبارت بود از مجلس شورا
دولتی ومجلس تریبونا[۳] ومجلس مقنن که از سیصد تن نماینده تشکی
می‌شد . بالاتر ازسه مجلس نامبرده مجلس سنا با ۸۰ نماینده وجود داش
که نمایندگان را خود مجلس انتخاب میکرد ونیز انتخاب کنسو
و نمایندگان مجلس تریبونا ومجلس مقنن وکارمندان دیوان کشو
(دیوان عالی تمیز) ونظارت دراجرای قانون اساسی رابرعهده داش

قوانین نخست درشورای دولتی طرح میشد ودر مجلس تریبو
مورد بحث قرار میگرفت و پس از تصویب بوسیله سه نفر از اعض
تریبونا به مجلس مقنن برده میشد و آن مجلس بدون گفتگو بارأی مخف
تصمیم خودرا در رد یاقبول قانون اعلام میداشت[٤] .

Tribunat – ۳ Lebrun – ۲ Cambacérès – ۱

٤ – این مجلس درتاریخ فرانسه به مجلس (سیصد لال) معروف شده است .

بموجب قانون اساسی تازه، که به قانون اساسی سال هشتم معروف شده، کنسول اول دارای قدرت واختیاراتی گردید که بمراتب بیش از اختیارات پادشاهان مستبد فرانسه پیش از انقلاب کبیر بود. کنسول اول گذشته از آنکه ریاست قوه مجریه را در دست داشت بر مجالس قانون گزاری نیز فرمانروائی میکرد در حقیقت مجالس نامبرده هیچ قانونی را بدون اجازه و پیش از موافقت و تصویب کنسول اول طرح و تصویب نمیکردند. برگزیدن عمال دولت و وزیران و کارمندان مجالس سه گانه نیز از روی فهرستهای مخصوص[1] بوسیله کنسول اول و مجلس سنا انجام میگرفت.

تقسیمات و سازمان اداری – برای اصلاح سازمان اداری کشور و برقرار کردن وحدت سیاسی، نفوذ و قدرت کنسول اول در سال ۱۸۰۰ بکار افتاد. بناپارت چاره پریشانی و بی‌نظمی فرانسه را در آن دید که خود زمام همه کارها را در دست بگیرد و در همه کاری نظارت و مراقبت داشته باشد. وی تقسیمات پیشین را که مبنی بر حوزه نظارتی و اداری بود برهم زد و پس از آنکه کشور فرانسه را بچندین استان

---

۱ -- این فهرست ها بدین ترتیب تهیه میشد که نخست تمام افراد ملت فرانسه که بیش از ۲۱ سال داشتند ودست کم یکسال در خاک فرانسه بسر برده بودند درهر دهستان نمایندگانی برابر با $\frac{۱}{۱۰}$ عده خود انتخاب میکردند و آنان نیز $\frac{۱}{۱۰}$ عده خود را برمی گزیدند واینددسته که انتخاب شدگان استانها وشهرستانها بودند باز $\frac{۱}{۱۰}$ ازعده خود را انتخاب نموده نام آنانرا در فهرستی می نوشتند و کنسول اول ومجلس سنا از روی آن فهرست از میان انتخاب شدگان که عده آنان به ۵ هزار نفر میرسید عمال دولت و اعضای مجالس قانونگزاری را تعیین می کردند.

(ایالت) وشهرستان (ولایت) تقسیم نمود به هر قسمتی یکنفر فرماندار بانتخاب خود بر گماشت وهیئت هائی را مامور دستیاری فرماندار وتوزیع مالیات های مستقیم ووصول آنها گردانید واین هیئت وظایف خود را بانظر فرماندار انجام میداد وفرمانداران خود مستقیماً تابع ناپلئون ومطیع فرمان او بودند بدین ترتیب تمام کارهای اداری و مالی کشور با اصول واحد وبه نظر شخص ناپلئون انجام میگرفت.

روشی که بناپارت برای اداره کشور پیش گرفت از لحاظ تقویت نفوذ دولت مرکزی وایجاد وحدت سیاسی اهمیت بسیار داشت واز آن پس تمام دولت های فرانسه ازاین روش پیروی کردند واین اصل که «هر کاری باید بامیل و موافقت دولت مرکزی انجام پذیرد.» حتی در دوره های حکومت جمهوری نیز منظور نظر دولت های فرانسه گردید.

اصلاحات مالی - بناپارت بخوبی دریافته بود که کسر خزانه دولت تنها نتیجه زیادی هزینه جنگ یا هزینه های دیگر کشوری نیست بلکه درآمد مالیاتی درحوزه ها چنانکه باید جمع آوری نمیشود بهمین نظر اصول پیشین را دروصول مالیاتها لغو کرد وبرای جمع آوری درآمد مالیاتی مامورین مخصوص دولتی گماشت و هر ماموری موظف بود که معادل آنچه وصول آن بر عهده او گذاشته میشود بدولت سند واعتبار نقدی یاملکی ارائه دهد. درآمد مالیاتی دهستانها در مرکز شهرستان زیر نظر بازرسان مالی که از طرف ناپلئون تعیین میشدند تمرکز مییافت و از آن جا مستقیما بخزانه دولت می رسید، درهر استانی نیز یکنفر پیشکار کل مالیاتی بانتخاب بناپارت

گماشته می‌شد و در جمع آوری و وصول مالیاتها بر طبق صورت‌های مشخص نظارت میکرد. بدین ترتیب در آمد دولت در سال به (۶۶۰) میلیون رسید بدون اینکه مالیاتهای تازه بر مردم تحمیل شود.

تدوین مجموعه قوانین - بناپارت برای جمع آوری و تنظیم قوانین متفرقه‌ای که در دوره انقلاب وضع شده بود در سال ۱۸۰۰ مجمعی مرکب از ۶ نفر از وابستگان احزاب مختلف فرانسه با مراقبت رئیس دیوان کشور تشکیل داد و بعد از چهار ماه طرحی تهیه شد که در دادگاه‌های شهرستانها بمعرض آزمایش می گذاشتند و سپس شورای دولتی در آن تجدید نظر و نواقص آنرا برطرف می کرد.

تدوین مجموعه قوانین مدت دو سال طول کشید و در تمام جلسه های مجمع بناپارت حاضر می‌شد و گاهی مدت ۲۰ ساعت پی در پی در باب مواد و موارد اجرای قانون بااعضای مجمع بحث می کرد و عقاید و نظرهای او همیشه بیش از عقاید دیگران با اصول قضائی مطابقه داشت.

مجموعه قوانین بتدریج بمجلس تریبونا و مجلس مقننه فرستاده می‌شد و بتصویب میرسید و این مجموعه که اصول آن از قوانین روم قدیم و آداب و رسوم ملی فرانسه و احکام و آئین‌نامه‌های دوره انقلاب گرفته شد در مارس ۱۸۰۴ باتمام رسید و به مجموعه قوانین ناپلئون[1] موسوم گردید ولی بعدها آنرا کاملترین مجموعه قوانین مدنی شناختند وبیشتر ملل دنیا از آن تقلید کردند.

اوضاع مذهبی - بناپارت برای پایان دادن بکشمکشهای مذهبی

---

۱ - Code de Napoléon

و اختلافاتی که میان کاتولیک‌ها و پروتستان ها وجود داشت باصلاح امور دینی همت گماشت . نخست احکام و فرمانهای راجع به تبعید روحانیان راکه از آثار دوره انقلاب بود لغو کرد و آزادی مذهب را اعلام نمود و سپس درصدد بر آمد که در وضع حوزه‌های روحانی و طرز انتخاب کشیشان نیز مداخله کند ولی این امر بانفوذ و قدرت پاپ مخالف وبناپارت ناگزیر بود که رضایت پاپ را دربن‌باب جلب نماید بهمین منظور با پاپ پی هفتم که مردی صلح‌جو بود بگفتگو پرداخت‌ودرسال ۱۸۰۱ قرار دادی باوی بست که‌به کنکردا[1] معروف شده است.



پاپ پی هفتم (۱۸۲۳-۱۷۴۲)

بموجب آن قراردادمذهب کاتولیک دین‌اکثریت‌ملت‌فرانسه شناخته شد و بناپارت برعهده گرفت کـه به آزادی انتشار مذهب‌کاتولیک وتعمیم وترویج آن کمك کـند. پاپ تمام عملیاتی راکه در دوره انقلاب فرانسه در مورد توقیف اموال موقوفه اجرا شده بود پذیرفت ودولت‌فرانسه نیز تعهد کرد که سالیانه

---

۱ – Concordat

مبلغی بعنوان مستمری به کشیشان بپردازد و بنگاههای خیریه را توسعه دهد.

بنابمقررات کنکردا انتخاب کشیشان درفرانسه که پیش از آن فقط منوط به‌نظریه پاپ بود برعهده دولت گذاشته شد ومقرر گردید که کشیشان را دولت انتخاب نماید وپاپ آنرا تصویب کند و کشیش پس از انتخاب در حضور نماینده دولت فرانسه سوگند یاد کرده سپس مشغول کارشود. بدین‌ترتیب کشیشان فرانسه از نفوذ مستقیم پاپ بیرون آمده مانند عمال دولت دست نشانده حکومت فرانسه گردیدند. کنکردادر سال ۱۸۰۲ بتصویب مجلس مقنن رسیدوتایك صدسال درفرانسه بقوت خود باقی‌بود.

بناپارت برای آنکه نفوذ پاپ را درفرانسه ضعیف ترسازد موادی چندتهیه کرد وبعنوان مواد متمم‌بر کنکردا افزود وبموجب آن انتشار احکام مذهبی که از جانب پاپ صادر می‌شد و تشکیل مجالس دینی درخاك فرانسه موکول بموافقت دولت گردید و بدین ترتیب کنکردا ومواد متمم آن کلیسای فرانسه را استقلال بخشید و آنرا زیرنظر واداره دولت فرانسه قرارداد.

جنگ بااتحادیه دوم - فتح مصر وشکست عثمانی انگلستان را بر آن‌داشت که اتحادیه دیگری برضد فرانسه تشکیل دهد. در این اتحادیه پادشاهان‌ناپل و اطریش وعثمانی و روسیه‌شرکت‌جسته و تا سال ۱۸۰۱ دوام‌یافت.

سپاه دول متحد بعده ۳۵۰ هزار نفر وارد میدان شدند و در آغاز امر شکست نصیب فرانسویان گردید ومتصرفات آندولت در

شمال ایتالیا ازدست رفت ودر طی چندین شکست مرزهای فرانسه به حال سابق بر گشت لیکن یکدسته از سپاه فرانسه در زوریخ لشکر روسیه را درهم شکستند ودسته دیگر درهلند انگلیسیها و روسها را مغلوب کردند و فرانسه از خطر حمله متحدین نجات یافت .
(۱۸ اکتبر ۱۷۹۹)

سه ماه پس از فتح زوریخ بناپارت نامه ای بپادشاه انگلستان نوشته ازدرصلح خواهی در آمدولی انگلیسی ها جواب دادند که تالوئی ۱۸ برادر لوئی ۱۶ را درفرانسه بسلطنت ننشانند صلح نخواهند کرد .

پس بناپارت ناگزیر بااطریش بجنگ پرداخت ودرخاك ایتالیا سپاه آندولت را درهم شکست و پیمان صلحی در لونویل[۱] بامضای صدر اعظم اطریش رسانیدکه مقررات آن عین مقررات عهدنامه کامپوفورمیو بود (۹ فوریه ۱۸۰۱) اطریش بموجب آن پیمان تمام تغییرات سیاسی راکه فرانسه درهلند و سویس داده بود برسمیت شناخت .

پس از صلح با اطریش، انگلستان نیز که متحدین خودرا از دست داده بود از درصلح در آمد ومقدمات پیمان صلح درلندن فراهم شد و پس از مدتی مذاکره در شهر آمین بامضا رسید (۲۵ مارس ۱۸۰۲) .

بموجب آن پیمان دولت انگلیس جمهوری فرانسه رابرسمیت شناخت و تعهد کرد که مستعمرات فرانسه و متحدین اوراکه درطی جنگهای گذشته تصرف کرده بود بازدهد ووعده داد که جزیره مالت

۱— Lunéville

و کشور مصر را پس از سه ماه بکلی تخلیه کند .

این صلح درفرانسه و انگلستان هردو موجب خرسندی مردم گردید لیکن بیش از یکسال دوام نیافت .

درماه مه ۱۸۰۳ میان فرانسه وانگلیس برسر مسائل بازرگانی وتصرف جزیره مالت در دریای مدیترانه دشمنی بروز کرد و اساس پیمان صلح آمین متزلزل گردید . بناپارت که ازنفوذ وتسلط انگلستان بر دریاهای مجاوراروپای غربی بیمناك بود درصدد برآمد که ضربت سختی به نیروی دریائی آن کشور وارد سازد . نخست ناحیه هانور را در خاك آلمان که بپادشاهان انگلستان تعلق داشت تصرف نمود وفرمان داد که نیروی دریائی فرانسه وهلنددر کرانه‌های فرانسه گرد آمدند واردوی دیگری نیز در بولونی[1] تمرکز داد وچنان وانمود کرد که می‌خواهد بجزایر بریتانیا حمله برد لیکن تمرکز نیروی دریائی فرانسه ومتحدین وی (هلندواسپانیا) برای برابری بانیروی دریائی انگلیس بموقع انجام نگرفت وپیش از آنکه بخشی ازناوگان فرانسه از دریای آنتیل به بندر برست برسد در محل ترافالگار[2] نزدیکی تنگه جبل الطارق دریاسالار انگلیسی نلسن[3] باویلنو[4] فرمانده ناوگان فرانسه و اسپانیا مصاف داد و باآنکه ویلنو درین جنگ رشادت و پایداری بسیار بخرج داد سر انجام دچار شکست گردید و ۱۷ کشتی وی بدست دشمن افتاد نلسن دریا سالار انگلیسی نیز درین جنگ کشته شد (۲۱ اکتبر ۱۸۰۳).

جنگ ترافالگار در پیشرفت بناپارت درخشکی چندان مؤثر

Villeneuve -- ٤ Nelson — ٣ Trafalgar — ٢ Boulogne — ١

نیفتاد زیرا اندکی پیش از آن جنك و کمی پس از آن در دو جنك بزرك سپاه فرانسه بر دشمنان خود پیروزی یافتند. لیکن شکست دریائی نیروی فرانسه بناپارت را از حمله مستقیم به جزایر بریتانیا نا امید کرد و ناوگان انگلیس بر دریاهای مجاور فرانسه نیز مسلط شدند، بناپارت بر اثر آن پیش آمد فرمان داد که بنادر بزرك بازرگانی فرانسه و هلند را بر روی کشتی‌های انگلیسی ببستند و این امر مقدمه محاصره شدیدتری گردید که در دوران امپراطوری بناپارت نسبت به بازرگانی انگلیس بعمل آمد.

کنسول همیشگی - پیروزی یافتن ناپلئون در جنك‌های اطریش و بسته شدن پیمان صلح امین بیش از پیش بر توجه مردم فرانسه نسبت به بناپارت افزود و هنگامیکه عهدنامه امین برای تصویب در مجلس تریبونا مطرح گردید رئیس آن مجلس پیشنهاد کرد که مجلس سنا در برابر آن خدمت پاداشی به بناپارت بدهد. مجلس سنا نیز ده سال بر مدت کنسولی بناپارت افزود لیکن او از این پاداش کوچك چندان خشنود نشد از طرفی نیز ملت فرانسه از اغتشاش و ناامنی دوره انقلاب بستوه آمده همگی خواستار آرامش و امنیت بودند و چون این جمله بدست بناپارت نصیب آنان گردیده بود آرزو داشتند که زمام کارهای کشور همواره بدست او باشد. مجلس سنا همینکه از این موضوع آگاهی یافت انتخاب بناپارت را به کنسولی دائمی موکول بآراء عمومی نمود و درروز دوم اوت ۱۸۰۲ بیش از ۳۶۰۰۰۰۰ رای موافق برای کنسولی دائمی بناپارت داده شد وعلاوه بر آن باو حق دادند که جانشین خودرا نیز انتخاب کند.

اصلاح قانون اساسی – بر اثر انتخاب ناپلئون بناپارت بمقام کنسولی دائمی در قانون اساسی نیز تغییراتی پدید آمد و علاوه بر اختیارات پیشین حق امضای پیمان های سیاسی و جنگی نیز بکنسول دائمی داده شد که بدون مراجعه به مقامات دیگر دولت فقط پیمان‌ها را بتصویب انجمنی که خود اعضای آنرا انتخاب کرده باشد برساند و اجرا کند.

پیش از آن تاریخ درچند مورد مجلس تریبونا باتصویب پاره ای ازفصول قانون مدنی که بدستور بناپارت تهیه می‌شد مخالفت کرده بود بدین سبب بناپارت پس از انتخاب بمقام کنسولی دائمی فرمان داد که عده نمایندگان مجلس تریبونا از یکصد نفر به ۵۰ نفر تقلیل یابد وجلسه‌ها و گفتگوهای آن مجلس همیشه مخفی باشد.

کنسول دائمی نسبت بافزایش قدرت ونفوذ مجلس سنا توجه زیاد ابراز داشت واز آن پس مجلس سنا علاوه بر حفظ قانون اساسی حق تغییر و تفسیر مواد آن قانون را نیز دارا گردید و این افزایش نفوذ وقدرت مجلس سنابسود ناپلئون بناپارت‌بود زیرا حق انتخاب [1] ازاعضای آن مجلس مستقیمابوی داده شد و از آن پس مجلس سنا کاملا زیر نفوذ شخصی ناپلئون قرار گرفت.

۲ ـ دوران امپراطوری

از ۱۸ مه ۱۸۰۴ تا ٦ آوریل ۱۸۱۴

برقرار شدن امپراطوری - در سال ۱۸۰۳ جمعی از سلطنت طلبان قدیم و هواخواهان خاندان بوربن درصدد برانداختن حکومت کنسولی فرانسه برآمدند و بناپارت برای اینکه امیدواری اینددسته بکلی نابود گردد باستقرار امپراطوری در خاندان خود توجه نمود. در مجلس سنا نیز بعضی از نمایندگان پیشنهاد کردند که بناپارت به پاس خدمات گرانبهائی که انجام داده بامپراطوری برقرار گردد مجلس سنا در تاریخ ۱۸ مه ۱۸۰٤ فرمان داد که زمام حکومت جمهوری فرانسه در دست امپراطور ناپلئون بناپارت و مقام امپراطوری در خاندان او ارثی خواهد بود. این فرمان درمیان ملت فرانسه انتشار یافت و امپراطوری ناپلئون بناپارت با ۳۵۰۰۰۰۰ رای موافق در برابر سه هزار رای مخالف از طرف ملت تصویب گردید. نام جمهوری فرانسه برقرار ماند ولیکن درواقع جمهوری مبدل بسلطنت گردید و بناپارت بتقلید سایر سلاطین نام شخصی خود یعنی ناپلئون را عنوان سلطنتی قرارداد و از آن پس ناپلئون اول خوانده شد.

قانون اساسی امپراطوری - پس از تصویب امپراطوری در قانون اساسی فرانسه تغییراتی مبنی بر افزایش قدرت و اختیارات امپراطور داده شد و قانون تازه بنام قانون اساسی سال دوازدهم خوانده شد.

در میان مقام های عالی کشوری و لشکری بصوابدید تالیران وزیر امور خارجه امپراطوری شش مقام بزرگ تعیین گردید بدین قرار :

۱ـ منتخب کبیر ۲ـ صدراعظم امپراطوری ۳ ـ صدراعظ
٤ ـ خزانه‌دار کل ٥ ـ رئیس کل قوا ٦ ـ دریا سالار بزرگ
این مقامات به برادران و بستگان ناپلئون سپرده شد . میان زم



لان از سرداران ناپلئون (۱۸۰۹ ـ ۱۷٦۹)

لشکری ۲۰ نفر سرلشکر و ٤ سرتیب بودند که همه از سرداران بزرگ دوره انقلاب بشمار می آمدند و بسیاری از آنان مانند **کلرمان** و **ژوردان** و **ماسنا** و **لان** و **نی** در جنگ های دوره امپراطوری در راه پیشرفت مقاصد جنگی ناپلئون فداکاری بسیار بخرج دادند.

امپراطور برای نابود کردن نفوذ و قدرت مجلس تریبونا آن مجلس را بسه شعبه تقسیم کرد و فرمان داد که هر شعبه جداگانه جلسه های خودرا تشکیل دهد تعیین رئیس مجلس تریبونا ورئیس مجلس سنا نیز دراختیار امپراطور قرار گرفت و امپراطور میتوانست هنگام لزوم بمیل خود برعده اعضای سنا بیفزاید. حق تشخیص درستی ونادرستی قوانین از مجلس سنا سلب گردید و بامپراطور داده شد وبدین ترتیب قوه مجریه وقوه مقننه هردوبدست امپراطور افتاد.

حکومت امپراطوری پس از انقلاب کبیر باحکومت استبدادی پیش از انقلاب ازجهت قدرت و اختیارات امپراطور چندان تفاوتی نداشت و تنها اختلاف این دوحکومت این بود که ناپلئون هنگام یاد کردن سوگند در کلیسای **آنوالیدها** خود رامدافع آزادی ومروج قوانین جمهوری و برابری دانست ومتعهد شد که باتمام نیروی خویش در حفظ آزادی ومساوات ومالکیت افراد بکوشد.

صفات اخلاقی ناپلئون - ناپلئون یکی ازمردان بزرگ تاریخ اروپاست. بسیار مدبر وعاقل و باهوش وبا اراده بود و با تامل بسیار بمسائل سیاسی وجنگی توجه داشت ودرهمه کارحتی کارهای قضائی عقاید قطعی ابراز می کرد وباانتظام فکر و حافظه قوی در انجام تمام کارهای کشوری ولشکری کامیاب می گردید. عشق بهقدرت وپیروزی

بر دشمن واستبداد رای برمزاج او غلبه داشت ، دقیقه‌ای از کار فرو گذار نمی کرد وفکر او بهمه چیز متوجه بود وبه سیاست داخلی و خارجی وتشکیل وانتظام سپاه وامور مالی ونقشه جنك وتهیه مهمات لشکری وحتی کفش و کلاه سربازان و کارخانه‌ها وامور کشاورزی وصنعتی وامور فنی و ذوقی وهنرهای زیبابی‌پرداخت ماهیانهٔ خدمت گزاران دولت را شخصا رسیدگی می کرد و غالبا روزی ۱۸ ساعت پی درپی‌در کار و کوشش بود .

افکارو آرزوهای‌ناپلئون‌را ازاظهارات وی در مجالس گوناگون میتوان بخوبی‌دریافت ازسخنان‌اوست که گفته است «من‌میخواهم امپراطوری فرانسه راکانون تمام‌کشور های جهان نمایم و خودرا جانشین شارلمانی وفرمانفرمای اروپا کنم .

« قدرت‌واختیارات من‌بدان پایه برسد که‌پادشاهی کشوری‌را بایك فرمان بیکی ازسرداران خود ببخشم، پادشاهان‌را خدمتگزار دربار وپاپ را وزیرروحانی خویش کنم . شهرپاریس رابزرگترین شهرهای عالم وخزانه اسناد ونفایس و گنجینه‌های گرانبهای‌پادشاهان و کانون شاهکار های صنعتی وعلمی و مرکز آثار گرانبهای قدیم و جدید و پایتخت پایتخت ها نمایم ، پادشاهان را فرمان دهم که هریك برای خود درپاریس کاخی برپاسازند و درروز تاجگزاری‌امپراطور فرانسه همگی درپاریس حاضر شوند » .

میزان کار و کوشش خستگی نا پذیر ناپلئون را در دوره امپراطوری از مجموعه نامه‌ها و فرمانهائی که صادر نموده میتوان بخوبی دریافت ، ازاین نامه‌ها وفرمان‌ها مجموعه‌ای در ۳۲ مجلد شامل

۲۳ هزار نامه جمع آوری شده وبچاپ رسیده است و بااینهمه بیش از ۵۰ هزار نامه و فرمان از ناپلئون در بایگـانی کشور هـای اروپا موجود است که هنوز بچاپ نرسیده . تمام این نامه‌ها وفرمان‌ها را شخصا انشاء میکرد و پاسخ نامه ها را میخواند و بـه کوچکترین کارهای کشوری ولشکری رسیدگی میکرد .

تعلیمات عمومی - آموزش و پرورش در فرانسه‌جنبه عمومی داشت و هیچگاه دولت در تعیین روش آموزش و مواد برنامـه و تشکیلات آموزشگاهها دخالتی نمیکرد لیکن ناپلئون بدخالت دولت درمسئله‌آموزش و پرورش مایل و معتقد بود باینکـه افکار عمومی جوانان کشور باید بروش و اسلوب واحدی پرورش یابد تا همیشه با اصلاحات و منظور های دولت هم‌آهنك باشند بنا بـر این عقیده ناپلئون در امر آموزش و پرورش مداخله کرد .

آنزمان آموزش وپرورش بیشتر بدست روحانیان انجام می‌گرفت واساس آن‌بر آموختن مسائل دینی وپرورش اعتقادات‌مذهبی بود دردوران انقلاب کبیرپاره‌ای ازپیشوایان انقلاب‌آموزشگاههای تازه‌تاسیس کردند وناپلئون‌دردوران کنسولی‌خود بتاسیس‌دوره‌های متوسطه اقدام نمود و در دوره امپراطوری‌آموزش عالی را بوجود آورد وبراثر اتخاذ این تصمیم دانشگاه پاریس تشکیل گردید .

این دانشگاه درمارس۱۸۰۸ بنابفرمان امپراطور گشایش یافت ورئیس کل فرهنك کشور برای اداره کارهای دانشگاه برگزیده شد ین‌دانشگاه درحقیقت‌مجموعه‌ای‌از آموزشگاههای ابتدائی‌ومتوسطه و عالی بود و تحصیلات‌آن بسه دوره نامبرده تقسیم گردید واز آن

پس این تقسیم درفرهنك فرانسه باقی ماند .

آموزش ابتدائی بنابفرمان امپراطور بروحانیان واگذار شد ولی توسعه زیادی نداشت لیکن آموزش متوسطه مورد توجه کامل امپراطور قرار گرفت وبدستور ناپلئون در تنظیم برنامه موادی که بنظر امپراطور آموختن آنها موجب توسعه ذهن و بیداری حس خرده گیری دانش آموزان می گردیدمانندفلسفه و تاریخ از برنامه حذف شد علاوه بر آموزش نظری در دوره متوسطه تعلیمات نظامی نیز معمول گردید و دانش آموزان بادبیران خود در تمرین های نظامی شرکت می جستند .

آموزش عالی مرکب ازرشته های گوناگون پزشکی وحقوق و علوم و ادبیات و علوم دینی بود و رشته خاصی نیز برای پرورش دبیران و آموزگاران لایق به دانشگاه پاریس افزوده شد .

بنابفرمان ناپلئون آموزش عالی ومتوسطه درتمام کشور منحصر بدولت گردید ودانش آموزانی که در آموزشگاه های ملی تحصیل می کردند ناگزیر بودند که دوره متوسطه را در دبیرستان های دولتی نیز طی کنند تابتوانند به کارهای دولتی گماشته شوند . این ترتیب تا ۵۰ سال درفرانسه معمول بود واز آن پس تغییر یافت .

نظام وظیفه عمومی - چنانکه پیشتر اشاره کردیم براثر هجوم سپاه پروس و اطریش بمرزهای فرانسه مجلس کنوانسیون فرمانی در باره بسیج عمومی صادر نمود و مردان فرانسوی را بخدمت در نظام وزنان را برای دفاع داخلی دعوت کرد . در دوران کنسولی که مرز های فرانسه ازهجوم دشمنان خارجی درامان بود ناپلئون از تمام

مشمولین خدمت نظام عمومی فقط ۳۰ هزار نفر را بخدمت زیر پ
فراخواند ونیز اجازه‌داد که سربازگیری باترتیب قرعه انجام گ
بدین ترتیب عده‌ای ازمشمولین بمناسبت استخراج قرعه از خد
معاف میشدند و نیز کسانی که قرعه سربازی باسم آنان اصابت
کرد میتوانستند دیگری را بطور مزدور و بهزینه خود استخ
نموده بجای خود بحوزه سربازگیری معرفی کنند.

از آغاز سال ۱۸۰۵ که‌دشمنان ناپلئون دوباره بجنبش آمد
امپراطور ترتیب قرعه کشی وسرباز مزدور را ازمیان برد و دستو
داد که مشمولین ده سال پیش را نیز به خدمت دعوت کنند وگاه
نیز بسبب احتیاج به‌سربازکسانی راکه هنوز بسن سربازی‌نرسید
بودند زیرپرچم‌میبردند بدین ترتیب درسال ۱۸۱۳ عده‌سربازانی که
بخدمت زیر پرچم فراخوانده‌شدند به ۱۲۰۰۰۰۰ نفر رسید

درین‌هنگام‌دشمنان‌ناپلئون‌درداخل کشور با هزاران‌نیرنگ
و بروز تبلیغات ناروا روحیه سربازان فرانسوی را متزلزل کردند
و کار بجائی رسید که سربازان برای گریز از جنگ اندام خود را
ناقص‌نموده یابکوهها فرار می کردند ودرسال ۱۸۱۰ عده سربازان
فراری به ۱۶۰ هزارتن رسید لیکن این تزلزل روحی ادامه نیافت
زیرا از یکطرف خدمات گرانبها و اقدامات درخشان ناپلئون اثر
تبلیغات دشمنان‌اوراازمیان برد وبار دیگر خطر هجوم وحمله‌دشمنان
خارجی روحیه سربازان را محکم و استوار نمود وروح فداکاری
ومیهن‌پرستی‌رادرآنان‌تقویت کردوناپلئون بیش‌ازپیش‌موردپرستش
و علاقه سربازان قرار گرفت.

روابط امپراطور باپاپ - پس از آنکه پیمان کنکردا باپاپ پی هفتم بسته شد (۱۸۰۲) ناپلئون درصدد برآمد که کارهای‌دینی‌را نیز مانند تعلیمات عمومی بنظر مستقیم دولت قرار دهد و از ینجا اختلافی میان وی و پاپ بروز نمود، در سال ۱۸۰٦ ناپلئون فرمان محاصره بری را صادر کرد وبنا بآن فرمان بایستی تمام کشور های اروپا بندر های خود را بر روی انگلیسیها ببندند پاپ که خود را جانشین مسیح و نگهبان صلح عمومی میدانست ازفرمان ناپلئون‌سر پیچید وروابط حوزه کلیسائی را با انگلیسها برقرار نگهداشت .

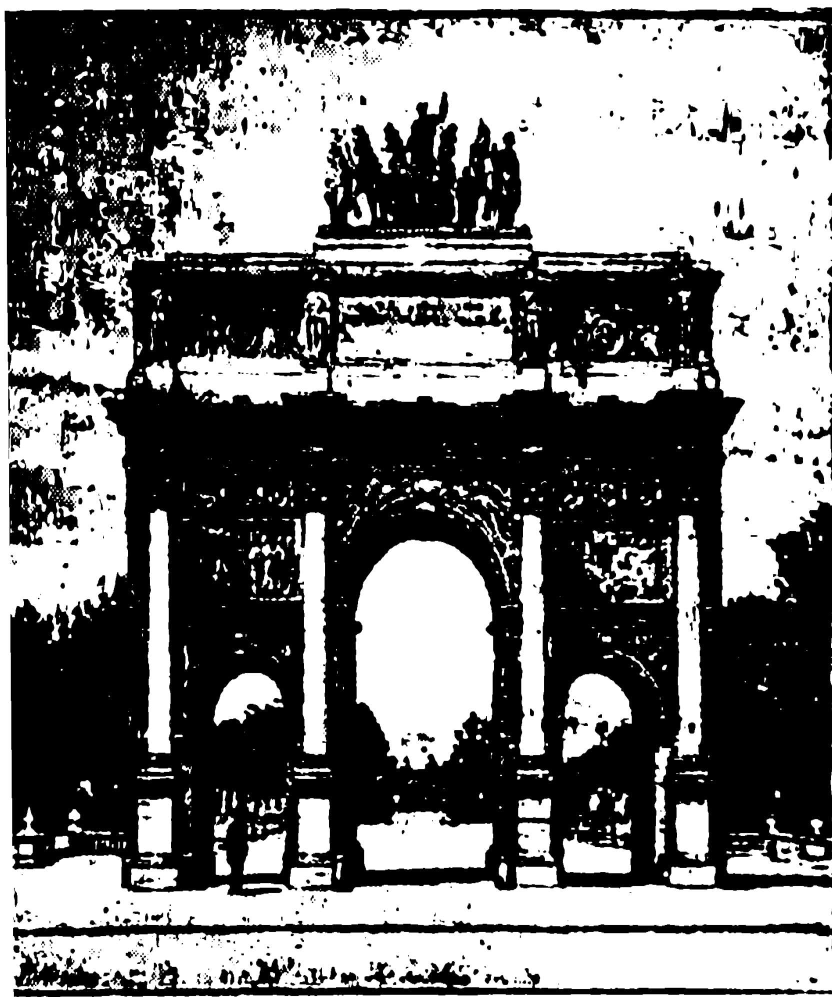
ناپلئون در سال ۱۸۰۷ متصرفات پاپ را در ایتالیا اشغال نمود و دوسال بعد فرمان دستگیری پاپ را صادر کرد .

پس ازدستگیری پاپ ناپلئون باوفرمان داد که تمام انتخابات کشیشان و مدیران کلیساهای فرانسه راکه بانظر امپراطور انجام گرفته بودتصویب نماید وچون پاپ از انجام‌آن امر خودداری کرد بفرمان امپراطور مجمعی از روحانیـان فرانسه در پاریس تشکیل گردید . ناپلئون از تشکیل‌آن مجلس نیز نتیجه ای نگرفت و پاپ همچنان درمخالفت بانظر وی استوار بود لیکن در سال ۱۸۱۳ پس از آنکه ناپلئون‌ازلشگر کشی بروسیه فراغت یافت‌پاپ راغافل‌نموده قراردادی بااو بست (۲۵ ژانویه ۱۸۱۳) بموجب‌آن قرارداد قسمت عمده متصرفات پاپ ضمیمه خاك فرانسه گردید و پاپ ناگزیر شدکه در شهر آوینیون فرانسه اقامت گزیده معـاون روحانی امپراطور باشد.

این قرارداد نیز منظور امپراطور را تامین‌نکرد زیرا پاپ پی

هفتم که‌هنگام ناتوانی وبیماری درفرانسه قرارداد‌را امضاء کر
پس از اندك زمانی آنرا فسخ کرد و چون ناپلئون در سال ١٤
مهاجمه شدید دشمنان خود مواجه و دچار شکست گردید
رها کرد پاپ باوجود کینه‌ای که نسبت به ناپلئون داشت هنگا
در سال ۱۸۱۵ پس ازشکست از متحدین از فرانسه رانده شد
در پناه خود گرفت و پس از تبعید ناپلئون بـه جزیره سنت‌ه
نامه‌ای بدشمنان او نوشته درخواست کرد که از شکنجه و آ
خود داری کنند .

اقدامات داخلی - کارهای‌سودمند ناپلئون که‌دردوره ک



طاق کاروسل (۱۸۰۸ - ۱۸۰٦)

آغاز شده بود در دوران امپراطوری ادامه یافت امپراطور ة

جنائی و مدنی و بازرگانی مفیدی به مجموعه قوانین فرانسه افزود . برای رسیدگی بـه درآمد و هزینه دولت دیوان محاسبات را دایر کرد ، هنروران و صنعتگران را بکار و کوشش تشویق و آنان را به کمك‌های مادی دلگرم نمود . بازرگانان را به ایجاد و تاسیس شرکت های بزرگ و بکار انداختن سرمایه های مشترك راهنمائی کـرد . بسیاری از صنایع مانند بافتن پارچه های ابریشمی و پنبه ای و قند سازی بهمت امپراطور ترقی و توسعه یافت[۱] در پاریس بفرمان ناپلئون بناهای عالی و مجلل مانند پلهای اوسترلیتز[۲] و ینا[۳] و معبد پیروزی[٤] و بنگاه بورس وطاق کاروسل[٥] ساخته شد و طاق بزرگ موسوم به آرك دولتوال[٦] بیادگار خدمات و فتوحات لشکر فرانسه برپا گردید .

ستونی بنام ستون واندوم[۷] از لوله توپهائی که در جنگ بزرگ اوسترلیتز بدست آمده بود ساخته شد ، در شمال و شمال باختری فرانسه دو بندر برست و شربورگ تعمیر گردید و در تمام خاك فرانسه و ناحیه کوههای آلپ در فرانسه و ایتالیا راههای شوسه منظم کشیده شد و در شهرها بناهای زیبا و خیابان‌های وسیع ایجاد گردید وامر کشاورزی و آبیاری نیز باکندن کاریزها و قناتهای متعدد توسعه یافت .

---

۱ – در سال ۱۸۱۱ که در فرانسه بحران صنعتی شدت گرفت امپراطور در نهان مزد کارگران کارخانه‌های بافندگی شهر آمین را برداخت .

Temple de la Victoire – ٤ iena – ۳ Austerlitz – ۲

Vendôme – ۷ l'arc de l'Etoile – ٦ Carroussel – ٥

فصل پانزدهم

جنگهای دوره امپراطوری

اتحادیه سوم ــ هنگامیکه ناپلئون مشغول تدارك سپاه بری و نیروی دریائی خویش برای حمله بانگلستان بود سومین اتحادیه بتحریك آلکساندر اول تسار روسیه برضد فرانسه تشکیل گردید. در این اتحادیه روسیه و اطریش و آلمان و انگلیس شرکت داشتند. ناپلیون نخست متوجه اطریش گردید وسپاه آندولت را در جنگ استرلیتز که یکی از معروفترین جنگ های دوره امپراطوری است بکلی درهم شکست وبافرانسوای دوم امپراطور آلمان درپرسبورگ[1] عهدنامه صلحی بست (۲۶ دسامبر ۱۸۰۵) اطریش بموجب آن عهدنامه قسمتی ازخاك خود را بفرانسه واگذار کرد وراه آن دولت بدریای آدریاتیك و ایتالیا بسته شد و قریب بسه میلیون جمعیت خود را از دست داد.

پس ازجنگ استرلیتز ناپلیون فرانسوا را بر آن داشت که از عنوان امپراطوری آلمان که تاآنزمان مختص به سلاطین اطریش بود صرف نظر کند. سپس خود بآلمان رفته از مجموع شهرستان های جنوبی و باختری آن سرزمین اتحادیه‌ای بنام اتحادیه کشور های رن تشکیل داد و آنرا نیز مانند هلندوشمال ایتالیا ضمیمه خاك فرانسه نمود.

---

۱ – Prèsburg

اتحادیه چهارم- پس از معاهده پرسبورگ ناپلئون سپاه بزرگی را که برای جنگ بامتحدین آماده کرده بود از آلمان غربی بفرانسه خواند زیرا گمان نمیبرد که پروس بتواند باوی داخل درنبرد شود لیکن برخلاف تصور او فردریك گیوم سوم پادشاه پروس در ۱۰ اوت ۱۸۰٦ فرمان بسیج سپاه صادر نمود وباتسار روسیه وانگلستان متفق شده چهارمین اتحادیه را بر ضد فرانسه تشکیل داد ، پادشاه پروس برای آنکه ناپلئون را در معرکه غافلگیر کند با عجله سپاه خود را جمع کرد لیکن ناپلئون باهمت بینظیری جنگ را بداخله خاك پروس کشید ودر دو کارزار ینا[1] و اورشتات[2] سپاه پروس را درهم شکسته وارد برلین شد (۲۷ اکتبر ۱۸۰٦) سپس بلهستان رفته نجبای آنکشور را بتحصیل استقلال ازدست رفته تحریك نمود .

پادشاه پروس درمرز لهستان وروسیه از آلکساندر اول تسار روس کمك خواست ولی ناپلئون سپاه روسیه را نیز درمحل فریدلند[3] مغلوب ساخت (۱٤ ژون ۱۸۰۷) و در آن جنگ بیست هزارتن از سپاه روس کشته شدند و ۸۰ توپ بدست فرانسویان افتاد .

پس از آن شکست تسار روس درخواست صلح کرد ودوامپراطور در تیل سیت[4] بایکدیگر ملاقات کرده قرار مصالحه دادند (۲٦ ژون ۱۸۰۷) بموجب آن عهدنامه ناحیه هانور وتمام نواحی کناره چپ رود الب وشهرستانهائی که در تقسیم لهستان نصیب پروس گردیده بود ازقلمرو سلطنت پادشاه پروس فردریك ویلهلم منتزع شد . پس از معاهده تیل سیت یك عهدنامه دوستی بین ناپلئون وآلکساندر منعقد گردید

Tilsit — ٤ Friedland — ۳ Auerstaedt — ۲ iena — ۱

که در حمله‌ودفاع دشمنان‌شریك وهمدست یکدیگر باشند؛ آلکساندر تمام تغییراتی راکه ناپلئون در اروپا داده بود برسمیت شناخت و تعهد کرد که واسطه برقراری صلح بین فرانسه و انگلستان گردد. ناپلئون نیز متعهد شدکه میان آلکساندر و سلطان عثمانی واسطه صلح شود واگر سلطان عثمانی نپذیرد امپراطوری‌اورا تجزیه کنند

محاصره بری وجنگهای اسپانیا - چون غلبه‌بر نیروی‌دریائی انگلستان برای ناپلئون مقدور نبودپس‌ازآنکه‌درجنگ ترافالگار ازنیروی آن‌دولت شکست یافت درصددبرآمدکه بوسائل اقتصادی بسیاست خارجی وحیثیت انگلستان شکست وارد سازد پس درسال ۱۸۰٦ هنگامیکه دربرلین بود فرمانی صادر کرد که دول اروپا نباید کشتی‌های‌انگلیس‌را به‌بنادر خود راه دهندوباآنها دادوستد نمایند یکسال پس‌ازآن‌تاریخ نیزازمیلان فرمان دیگری صادرنموده‌فرمان نخستین را تائید کرددرین موقع تمام دول اروپای مرکزی وجنوبی درزیر سلطه و اقتدار ناپلئون بودند، لیکن اجرای محاصره بری که به محدودشدن بازرگانی‌انگلستان منتهی میشد مستلزم‌آن‌بود که اسپانیا و پرتغال نیز در انجام‌آن شرکت‌داشته باشند. ناپلیون از اختلافاتی که در داخل اسپانیا برسر تاج وتخت آن‌کشور بروز کرده بود استفاده نموده شارل چهارم پادشاه اسپانیا و پسر او هر دو را از سلطنت محروم کرد و برادر خود ژوزف راکه پادشاه‌ناپل بود بپادشاهی اسپانیا گماشت.

انتصاب ژوزف بسلطنت مردم‌اسپانیا را بخشم آورد و جنگ بسیار سخت وخونینی بین‌نیروی فرانسه واسپانیا درخاك آن‌کشور

آغاز گردید(۱۸۰۸م)وبه جنگ میان نیروی فرانسه ونیروی اتحادیه پنجم منتهی گردید. دراسپانیا ناپلئون باملت درجنگ بود وپایداری دلیرانه‌ای از طرف مردم دربرابر سپاه وی بروز کرد.[۱]

اتحادیه پنجم - ناپلیون که بسیاری ازسربازان خودرا درجنگ های شمال اسپانیا از دست داده بود عاقبت وارد مادرید پایتخت آن کشور گردید وبرای جلب قلوب اسپانیولی ها فرمانهائی در اصلاح امور اجتماعی ومذهبی آن کشور صادر کرد. لیکن هنگامیکه سرگرم امور داخلی اسپانیا بود باوخبر رسید که **تالیران** وزیر خارجه و **فوشه** رئیس شهربانی پاریس بمخالفت باوی برخاسته‌اند و از طرف دیگر اطریش و انگلستان پنجمین اتحادیه را بر ضد او تشکیل داده اند و اطریش ۴۰۰ هزار سپاه برای جنگ آماده ساخته، پس ناچار بفرانسه بازگشت(ژانویه۱۸۰۹) درآغاز جنگ آرشیدوك شارل باسپاه خود وارد آلمان جنوبی گردید. ناپلئون باشتاب بسیار بجانب

---

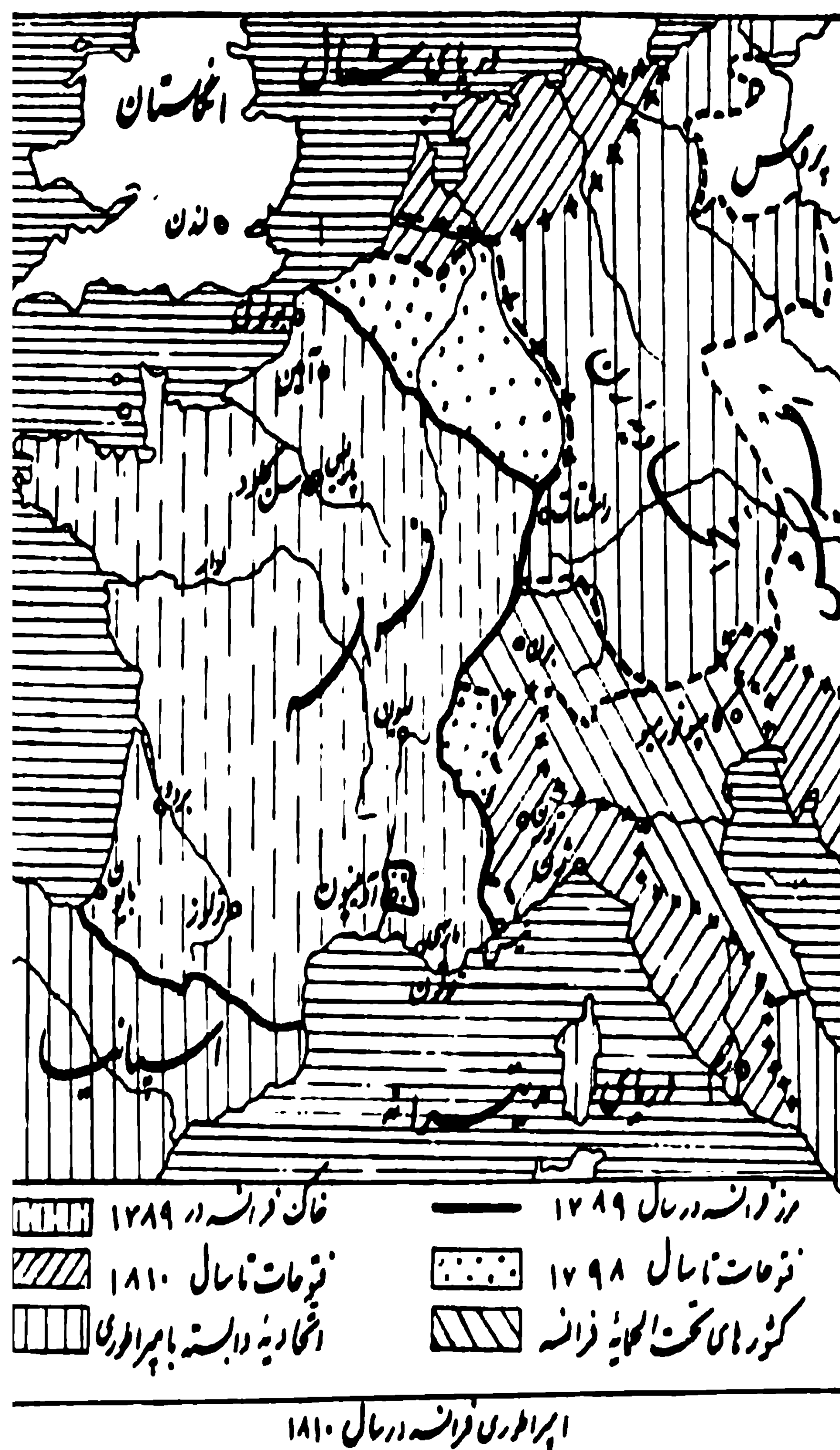
۱ - یکی از سرجوخه های سپاه ناپلئون درجنك اسپانیا نوشته است.

«در طول راه سربازان مقتول را میدیدیم بعضی نیمسوخته و بعضی مثله شده و برخی بردرخت میخکوب گشته و گروهی بیك پای از درختها آویخته ما نیزدستور داشتیم که از هر دهکده و قلعه‌ای که بروی ما تیرخالی شود سیل خون جاری کنیم و دود آتش باسمان رسانیم و حتی بر کودکان گاهواره نیز رحم نکنیم. شش هفته پی در پی کار ما غارت و آتش زدن دهکده‌ها بود».

لان سردار ناپلئون مامور جنك اسپانیا چنین نوشته است.

«این جنگی است که روح را بدهشت می‌افکند جنگی است برضد انسانیت، مصافی است برخلاف عقل وانصاف، زیرا برای گرفتن یك تاج باید دمار از روزگار یك ملت برآوریم».

آلمان رفت و در جنك و اگرام[1] بار دیگر سپاه اطریش را د
شکسته باپیروزی وارد وینه‌شد وباامپراطوراطریش عهدنامه ص
که بعهدنامه وینه معروف‌شده است منعقدساخت (۱٤ اکتبر ۹



امپراطوری فرانسه در سال ۱۸۱۰

بموجب آن عهدنامه قسمتی ازلهستان که ضمیمه اطریش گردید
ازخاك آن کشور منتزع وقسمتی‌ازشمال آن کشور نیزبا آلمان م

---

۱ - Wagram

شد وبعضی از نواحی جنوب غربی اطریش هم به متصرفات ناپلئون در ایتالیا ضمیمه گشت ودر نتیجه امپراطور اطریش ۱/۶ ازجمعیت کشور خودرا ازدست داد .

صلح وینه اقتدار ناپلئون را دراروپا بنهایت ترقی رسانید و تادوسال ناپلئون فرمانروای حقیقی اروپای مرکزی وغربی بود ، وی برای ابقای سلطنت خود دختر پادشاه اطریش موسوم به ماری لویز را بعقدازدواج خویش درآورد (آوریل ۱۸۱۰) وپسری راکه از ماری لویز بوجود آمد پادشاه روم لقب داد (مارس۱۸۱۱) .

پس از صلح وینه ناپلئون برادر خود ژوزف را بپادشاهی اسپانیا وبرادر دیگرش ژرم را بپادشاهی وستفالی (درآلمان) و شوهر خواهر خویش مورا را بپادشاهی ناپل برگماشت و بر ۷۰ میلیون جمعیت که نیمی ازسکنه اروپا بود فرمانروائی یافت. پادشاهان اروپا ناگزیر بر فرمان امپراطور راگردن نهادند و تنها دشمنی که به پایداری خود ادامه داد انگلستان بود وآن دولت نیز براثر جنگهای دراز ووامهای بسیار ومحاصره بری وشکست اقتصادی ناتوان شده تا مدتی دیگر نتوانست دربرابر ناپلئون مقاومت نشان دهد .

انحطاط امپراطوری

عظمت امپراطوری ناپلئون که بزور جنگ وستیزه جوئی حاصل شده بود درباطن بر بنیان محکمی استوار نبود ومللی که آن امپراطوری وسیع را تشکیل میدادند مانند فرانسوی وبلژیکی و هلندی وآلمانی وایتالیائی هیچگونه ارتباط واشتراك طبیعی ومعنوی وتجانس ملی باهم نداشتند ودرسود وزبان یکدیگر شریك نبودند

چنانکه فرمان محاصره بری برای فرانسویان و مردم کنارهٔ چپ رود رن سودمند وبرای اهالی هامبورگ و هلند زیـان آور بود . ملت فرانسه که در تمام لشگر کشیهـا شکیبائی پیشه کرده بودند بر اثر غرورملی واحساسات دیگری بود که‌از فتوحات امپراطور در آنان تهییج میگردید ومردم سایر متصرفات ناپلئون دارای این احساسات نبودند ووفاداری وفرمانبرداری آنان‌نسبت بامپراطور مبنی بر ترس بود . ازطرف دیگر اقدامات ناپلئون روز بروز رشته اتحاد دشمنان اورا محکمتر میکرد ومتحدین جز کینه‌جوئی وانتقام از امپراطور فکر دیگری درسر نداشتند ، درمیان دشمنان ناپلئون که بظاهر دم‌از دوستی‌وهواخواهی‌او میزدند دولت‌پروس بیش‌ازسایرین برای کینه جوئی از امپراطور خودرا آماده میکرد ، پادشاه پروس سپاه خود را اصلاح کرد وبوسیله تأسیس دانشگاه برلین وازراه آموزش‌و پرورش‌روحیه‌جوانان آلمانی‌رابرای انتقام‌جوئی ازناپلئون‌وجبران شکست‌های گذشته آماده نمود .

بنابراین وارد آمدن شکست یا ضربتی باقتدار امپراطـوری اساس آن را متزلزل‌میساخت چنانکه لشگر کشی ناپلئون بروسیه مقدمات انحطاط وضعف قطعی حکومت او را فراهم ساخت .

لشگر کشی بروسیه (۱۸۱۲) ـ آلکساندر اول تسار روسیه بسبب کینه جوئی نجبای روسیه نسبت بفرانسه که از اجرای فرمان محاصره بری زیان دیده‌بودند درسال ۱۸۱۰ رشته اتحاد و دوستی خود را با فرانسه از هم گسیخت و مقدمات لشگر کشی ناپلئون را بروسیه فراهم نمود .

اتحادیه ششم و نتیجه جنك روسیه. چون روابط دوستی ناپلئون با آلکساندر تسار روسیه قطع شد و ناپلئون در صدد لشگر کشی بروسیه بر آمد انگلیسیها و سوئدیها با تسار روس همدست شدند و ششمین اتحادیه برضد فرانسه تشکیل گردید. در لشگر کشی ناپلئون بروسیه فردریك ویلهلم پادشاه پروس وفرانسوا پادشاه اطریش بظاهر باوی متحد بودند وهریك نیز سپاهی همراه امپراطور بروسیه فرستادند لیکن همدستی آنان باناپلئون فقط ازراه اجبار وترس بود و درنهان دوستی خودرا باتسار روسیه حفظ میکردند.

این لشگر کشی ٦ ماه طول کشید (۲٤ ژون ۱۸۱۲ تا ۱٦ دسامبر ۱۸۱۲) ناپلئون ۳۵۰ هزار نفر از بهترین و زبده ترین سپاه فرانسه و پروس و اطریش و کشورهای متحد خودرا برای این جنك آماده نمود، تسار روس نیز ۳۰۰ هزار سرباز فراهم کرد که ۸۰ هزار آن از مردان جنگی قزاق بودند.

سپاه ناپلئون از رود نیمن[1] گذشته وارد روسیه شدند، تسار روس فرمان داد سپاه وی از جلو لشگر ناپلئون مرتباً عقب نشینی کرده ساکنین دهکده ها را باخود بداخل خاك کشور کشانیدند و مزارع راآتش زدند، چنانکه درخط سیر سپاه فرانسه هیچ آبادی و آذوقه‌ای باقی نماند وچون آن سپاه بداخل خاك روسیه رسیدند کم کم کمی نان و آذوقه محسوس شد.

عاقبت در نزدیکی مسکوا ناپلئون باسپاه روسیه که فرمانده آن کوتوسف[2] بود روبرو شد ودرطی نبرد خونینی سپاه دشمن رادر

Koutousof – ۲ Niémen – ۱

هم شکست، کوتوسف مسکو را آتش زد تا بدست دشمن نیفتد. در آن آتش سوزی [۳/۴] شهر مسکو سوخت و باوجود این ناپلئون که تصور میکرد زمستان روسیه بان زودی نخواهد رسید مدت یکماه در مسکوا توقف کرد، اتفاقاً زمستان روسیه دو سه هفته پیش از موقع هر سال فرا رسید و ناپلئون را بمراجعت واداشت. نخست خیال او آن بود که مدت زمستان را درجنوب روسیه که اعتدال هوا بیشتر بود بماند لیکن کوتوسف سردار روسی راه جنوب را بر سپاه او بست و ناپلئون ناچار بطرف لهستان و آلمان بازگشت در این باز گشت که یکماه و نیم طول کشید از سرما و کمی آذوقه ۲۵۰ هزار تن از سپاه ناپلئون هلاك شدند وروبهم رفته عده تلفات این لشکر کشی به ۳۳۰ هزار نفر رسید.[۱]

ناپلئون در روزهای آخر بازگشت فرماندهی سپاه را به مورا سردار خویش سپرده خود باپنج نفر از خواص عازم پاریس شد و روز پنجم دسامبر آن سال بپاریس رسید.

این لشکر کشی ضربت بزرگی به اقتدار ناپلئون وارد ساخت چه علاوه بر آنکه عده زیادی از بهترین سپاه او درین جنگ از دست رفتند در فرانسه دشمنان قدیم وی برضد امپراطوری برخاستند و در پروس نهضت بزرگی برضد او تشکیل گردید و هفتمین اتحادیه دول اروپا بوجود آمد که دولت اورا از میان بردارد.

---

۱ ــ هر کس یا سست میکرد و بخواب میرفت دیگر بر نمیخاست. جز گوشت خوراکی نداشتند. آن نیز از شدت سرما ازسنگ سخت ترشده بود. دریکی ازشبهای آخرین بازگشت از یکدسته پانزده هزار نفری به سبب شدت سرما دوازده هزار تن تلف شدند.

اتحادیه هفتم و هجوم متحدین بفرانسه - این اتحادیه از دول روس و پروس تشکیل گردید.

متحدین تصور میکردند که ناپلئون بعد از شکست روسیه و بازگشت بفرانسه در برابر ایشان پایداری نخواهد کرد لیکن امپراطور بزودی از داخل خاك فرانسه ۳۰۰ هزار سپاهی که از جوانان هجده تا بیست ساله تشکیل یافته بود گرد آورد سپاه متحدین را نخست در بهار سال ۱۸۱۳ در لوتزن[۱] درهم شکست و سردار پروس بلوخر[۲] را تا حدود رود الب عقب نشانید مترنیخ[۳] صدراعظم اطریش که میل داشت بر ضد ناپلئون داخل جنگ شود برای آنکه فرصتی بدست آورده سپاه اطریش را آماده کند پیشنهاد صلح نمود و ناپلئون نیز پذیرفت و در شهر پراگ[٤] کنگره‌ای از نمایندگان طرفین تشکیل گردید. مترنیخ در نهان باروس و پروس عقد اتحاد بست و به بسیج سپاه پرداخت و چند روز پیش از پایان کنگره اعلان جنگ داد وانگلستان نیز در همان اوقات بمتحدین پیوست (اوت ۱۸۱۳) و بدین ترتیب نیرومندترین اتحادیه دول اروپا بر ضد ناپلئون تشکیل گردید.

ناپلئون مدت چندین ماه باسه لشکر بزرگ اطریش وپروس و روسیه وسوئد جنگید و مرزهای فرانسه را در مشرق حفظ کرد لیکن درطی آن جنگها اسپانی را از دست داد وچون در آغاز سال ۱۸۱٤ هجوم متحدین بفرانسه آغاز شد ناپلئون باوجود کوشش وفداکاری بسیار از دفع سپاه ایشان عاجز ماند و در ماه مارس ۱۸۱٤ متحدین بظاهر شهر پاریس رسیدند و آلکساندر تسار روس و پادشاه پروس

Prague — ٤ Metternich — ۳ Blücher — ۲ Lutzen — ۱

روز ۳۱ مارس بپاریس وارد شدند . بعضی از شهرهای فرانسه در شمال بدست انگلیسیها و بعضی از شهرهای جنوب شرقی بدست اطریشیها افتاد .

انقراض امپراطوری ـ روز اول آوریل ۱۸۱٤ تالیران بدستیاری سلطنت طلبان مجلس سنا را که بیش از نصف اعضاء آن حاضر نبودند بر خلاف قانون تشکیل داد و آن مجلس یك حکومت موقتی بریاست تالیران تأسیس نمود و سه روز بعد ناپلئون را از امپراطوری خلع کرد

در اینموقع ناپلئون در ۵۰ کیلومتری پاریس در فونتن بلو[1] بود و ٦۰ هزار نفر سرباز فداکار داشت . چون بر او محقق شد که متحدین از تعاقب او صرفنظر کرده اند برای نجات پاریس عازم آن شهر گردید لیکن در نزدیکی پاریس باو خبر رسید که قرار متارکه جنگ بین مردم پاریس و متحدین بامضاء رسیده است . پس ناچار به فونتن بلو بر گشت و در ٦ آوریل بدون هیچ شرطی از سلطنت فرانسه کناره گیری کرد و ۵ روز بعد در فونتن بلو پیمانی میان متحدین و ناپلئون بسته شد که بموجب آن لقب امپراطوری و حکومت جزیره الب بوی واگذار گردید .

اولین معاهده پاریس ـ همان روزی که ناپلئون از سلطنت کناره گرفت مجلس سنا سلطنت لوئی هجدهم را اعلام کرد و متحدین برای مصالحه و گفتگوهای سیاسی در پاریس گرد آمدند و در ۳۰ مه ۱۸۱٤ قراردای میان متحدین و فرانسه بسته شد بموجب آن قرار داد فرانسه بحدود سال ۱۷۹۲ باز گشت و متحدین متعهد شدند که فورا خاك آن کشور را تخلیه کنند و فرانسه بدون جنگ ۵۳ قلعه

---

۱ ـ Fontainebleu

مستحکم خود را باتمام مهمات و لوازم جنگی در آلمان و ایتالیا و بلژیك بمتحدین سپرد . همچنین ۴۳ رزمناو و ۱۲ هزار توپ وخمپاره افکن بمتحدین تسلیم گردید . انگلیسیها هم جزیره مالت را گرفتند بلژیك به هلند ملحق شد و دولت واحدی تشکیل دادند و مقرر شد که نواحی ونیز[1] ولمباردی درایتالیا بدولت اطریش واگذار شود . پس ازامضای آن قرارداد متحدین مقرر داشتند که برای تقسیم نواحی دیگری که در تصرف ناپلئون بوده و ازدست او بازگرفته‌اند دوماه بعد دروینه کنگره‌ای تشکیل دهند .

حکومت صدروزه وجنگ واترلو – ناپلئون چون میدانست که در کنگره وینه لوئی ۱۸ از متحدین درخواست خواهد کرد که ویرا بیکی ازدورترین جزایر اقیانوس کبیر بفرستند پس از دو ماه توقف درجزیره الب در فوریه ۱۸۱۵ با هزار نفر از سربازان قدیم بکشتی نشست و اول ماه مارس آنسال قدم بخاك فرانسه گذاشته راه پاریس پیش گرفت .

لوئی ۱۸ از بیم او بشهر گان[2] بلژیك گریخت در طول راه بسیاری از دسته های سپاه ناپلئون به موکب امپراطور پیوستند و او پس ازورود به پاریس به‌پادشاهان اروپانامه نوشت که‌تمام‌مقررات عهدنامه پاریس را پذیرفته وجز صلح و سلامت عمومی چیزی را طالب نیست سلاطین پیشنهاد ناپلئون را نپذیرفتند و ۸۰۰ هزار سپاه برای جنك بااوماده کردند .

سپاه انگلیس بسرداری دوك دو ولینگتن در شمال شرقی و

---

۱ - Venise ۱ - Gand

ر جنوب بلژیك مهیای جنك شدند
ر سربازی که در اختیار داشت خو
یك یك آنها را از میان بردارد و



دوك دو ولینگتن (۱۸۵۲-۱۷۶۹)

Waterloo - ۲

سرباز خود شکست یافت (۸ ژوئن ۱۸۱۵).

تجدید سلطنت خانواده بوربن - ناپلیون بنا بفرمان مجلس مبعوثان بار دوم از سلطنت کناره گیری کرد و فوشه رئیس شهربانی پاریس باولینگتن سردار انگلیسی وارد مذاکره گردید درحالیکه شهر پاریس بسیار محکم ودفاع از شهر با ۸۰ هزار سرباز موجود بآسانی میسر بود متحدین نیز سپاه خودرا متفرق کرده بودند ناپلیون درخواست کرد که فقط یکروز فرماندهی سپاه پاریس را بر عهده او گذارند تا سپاه متحدین را ازپیش بردارد لیکن فوشه شهر پاریس را بدون شرط تسلیم نیروی پروس و انگلیس نمود و چندروز پس از ورود سپاه متحدین بپاریس حکومت موقتی که فوشه بعداز کناره گیری ناپلئون برقرار نموده بود ازمیان رفت و لوئی ۱۸ بپادشاهی فرانسه منصوب گردید (۸ژوئیه ۱۸۱۵) پس از انتصاب لوئی ۱۸ بپادشاهی بیش از یکمیلیون تن ازسپاهیان متحدین وارد خاك فرانسه شدندو بانتقام شکست های پیشین ازهیچگونه آزار وشکنجه نسبت بمردم آن کشور فروگذار نکردند و مدت ٤ ماه این وضع دوام یافت و به عهدنامه دوم پاریس منتهی گردید.

عهدنامه دوم پاریس - این پیمان در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ بامضاء رسید بموجب آن پیمان فرانسه بحدود سال ۱۷۹۰ بازگشت در مشرق نواحی دره سار وچند دژ مستحکم نظامی از خاك فرانسه منتزع گردید. غرامت سنگینی بمیزان ۷۰۰ میلیون فرانك بآن کشور تحمیل شد و فرانسه متعهد گردید که تا ٥ سال ۱۵۰ هزار سپاه متحدین را در دژهای شمالی وشرقی نگهداشته هزینه زندگی آنان را بپردازد.

انجام کار ناپلئون - یکماه پیش از امضای عهدنامه دوم پاریس ناپلئون به جزیره سنت‌هلن واقع در منطقه استوائی اقیانوس اطلس تبعید شده بود. ناپلئون میخواست به امریکای شمالی برود لیکن چون انگلیسها بسختی از او مراقبت می کردند ناگزیر پس از شکست واترلو خود را بایشان تسلیم کرد و درخواست نمود که باو اجازه اقامت در انگلستان داده شود. انگلیسها او را بعنوان اسیر جنگی به جزیره سنت‌هلن بردند وناپلئون پس از آنکه ٦ سال در آنجزیره بسر برد درسن ٥٢ سالگی جهان را بدرود گفت (م‍ ۱۸۲۱).

نتایج انقلاب کبیر و امپراطوری ناپلئون - انقلاب کبیر فرانسه را درردیف وقایع بزرگ تاریخی جهان باید شمرد زیرا این پیش آمد تاریخی نیز مانند سایر واقعه های مهم مثل ظهور اسلام وانقراض امپراطوری روم بشدت در تمام کشور های دیگر جهان تاثیر نموده وموجب تغییرات بزرک دراوضاع اجتماعی وسیاسی ملل گردیده است.

نخستین ومهمترین نتیجه انقلاب فرانسه در آن کشور تشکیل ملت واحد وازمیان رفتن امتیازات طبقاتی و برقراری مساوات وایجاد حکومت قانونی و استوار شدن پایه حقوق افراد و هیئت اجتماعیه بود که شرح آنها درپیش گذشت. این اثر و نتیجه بنابر پیش آمد های سیاسی ونظامی دوره کنسولی وامپراطوری بظاهر ضعیف گردید و چنان مینمود که برقرار شدن امپراطوری آثار و نتایج انقلاب را از میان برده است لیکن حقیقت چنین نبود زیرا ملت فرانسه که در مقابل آنهمه خون ریزی وفداکاری بآزادی ومساوات رسیده بودند گذشته ازجانبازی درراه حفظ آزادی باشور وشوق فراوان بانتشار

افکار آزادی خواهی درمیان سایر ملل اروپا پرداختند ولشگر کشی هـای دوره کنسولی و امپراطوری راه را برای نفوذ و انتشار این افکار در اروپای مرکزی باز نمود و درنیمه اول قرن ۱۹ اثرانقلاب کبیر درتمام کشورهائی که هنوز بدست دولتهای مستبد اداره میشدند مانندآلمان و ایتالیا و اطریش و روسیه پدیدآمد و جنبشهای ملی برای برقرار کردن حکومت مشروطه دراین کشورها روی داد و در نیمه دوم قرن ۱۹ دامنه این جنبش‌هـا بسوی آسیای غربی نیز کشیده شد.

امپراطوری ناپلئون برای فرانسه تا زمانیکـه اقتدار و نفوذ امپراطور برقرار بودموجب بلندنامی وافزایش اعتبار سیاسی واقتصادی آن کشور گردیدلیکن جنگ‌های پی‌درپی که دشمنان فرانسه درظاهر برای ناتوان کردن ناپلئون ودر باطن برای نابود کردن آثارانقلاب کبیر بر ملت فرانسه تحمیل کردند نیروهای روحی وجسمی و بنیه اقتصادی آن‌ملت راضعیف وناتوان ساخت‌و در پایان دوره‌امپراطوری کشور فرانسه تمام مزایای سیاسی وامتیازاتی راکه دردوران انقلاب تحصیل کرده بود ازدست داد وتا ۵۰ سال پس از آن تاریخ هنوزاساس حکومت‌مشروطه‌فرانسه دچار تزلزل و کشمکش میان آزادی‌طلبان وطرفداران سلطنت استبدادی برقرار بود.

فصل شانزدهم

علوم و ادبیات در قرون جدید

۱ – علوم وادبیات در قرن هفدهم

قرن هفدهم را در تاریخ علوم و ادبیات اروپا اهمیت ومقام مخصوص است، چه دراین قرن ازلحاظ علمی بشر باکتشافات بزرگ اساسی نائل آمد وطرز تحقیقات وتتبعات علمی تغییر کرد ودرادبیات و هنرهای زیبانیز استادانی بوجود آمدند وآثار آنان پایه ادبیات و هنرهای زیبا درقرن هیجدهم گردید.

علوم و فلسفه

در قرون وسطی آثار علماء و فلاسفه قدیم یونان و روم مانند ارسطو و امثال وی اعتبار فراوان داشت وچون مردم اصول علمی و فلسفی آنان را مسلم وتغییر ناپذیر میپنداشتند کسی درصدد تحقیق و تتبع وحل مشکلات علمی بر نمی آمد بعلاوه چون در آن زمان هنوز ماشین چاپ اختراع نشده وآثار دانشمندان خطی و منحصر به نسخه های معدود بود مردم ازعلم وصنعت و ادب دور بودند و دارالعلمهای آن زمان نیز بشاگردان جز پیروی کامل ازعقاید قدما چیزی نمی آموختند. ازنیمه دوم قرن پانزدهم چون مردم تاحدی بزبان یونانی آشناشدند و بدین واسطه بیشتر بحقیقت آثارقدمایی

بردند کم کم اساس ایمان ایشان باصول علمی و فلسفی علمای قدیم سست شد، ازطرفی فرا گرفتن زبان یونانی ایشانرا بوجود آثار فلاسفه وعلمای دیگری مانندافلاطون وسقراط که تاآنزمان شهرتی نداشتند رهبری کرد و بر آنان معلوم شد که درقرون قدیم نیز در باب علوم و فلسفه عقاید گوناگون ومخالف یکدیگر وجودداشته است، آنگاه جمعی بدین نکته پی بردند که درجستجوی علم ودانش ازدایره محدود آثار کهن قدم فراتر باید نهاد ودرطلب مقصود راهی تازه‌تر وحقیقی تر پیش باید گرفت ودرهمان حال یکنفر لهستانی معروف به کوپرنیک[۱] (۱۴۷۳ تا ۱۵۴۳) که پیرو همین عقیده بود در نتیجه کنجکاوی علمی ثابت کرد که بر خلاف عقیده بطلمیوس خورشید ساکن وزمین دور آن گردان است و درین باب کتابی بنام انقلاب اجرام آسمانی نگاشت. درصورتیکه آنزمان عقیده بطلمیوس مسلم مینمود.

چیزیکه بیشتر درین دوره بتوسعه علوم کمك کرد انتشار آثار علمی بزبانهای معمولی زمان مانند فرانسه وایتالیائی وانگلیسی بود چه پیش از آن نویسندگان و دانشمندان آثار خود را بزبان لاتینی انتشار میدادند وچون غالب مردم زبان لاتینی نمیدانستند طبعاعده خوانندگان آن آثار محدود بود، چون علمای قرن شانزدهم نتایج تتبعات و زحمات خودرا بزبان معمولی کشور منتشر کردند توجه عامه بعلوم زیاده گشت ومعلومات تازه از معلومات قدیم بیشتر رواج یافت، ازطرفی علمای این دوره درصدد بر آمدند که بوسیله تاسیس روزنامه ومجله یاتشکیل مجامع بین خود رابطه منظمی ایجاد کنند

---

۱ – Copernic

چنانکه درفرانسه روزنامه دانشمندان[۱] که‌هنوزهم‌انتشار می‌یابددر سال ۱۶۶۵ بهمین قصدتاسیس شد وپادشاه انگلستان چارلز دوم‌انجمن سلطنتی لندن[۲] را برای نزدیك ساختن علما بیکدیگر بنیان نهاد درفرانسه‌نیز کلبر بتقلیدریشلیو که‌مسبب‌تاسیس آکادمی(فرهنگستان) فرانسه شده بود (۱۶۳۵)بتاسیس فرهنگستان‌علوم پرداخت (۱۶۶۶) وعلمای کشورهای بیگانه رابدانجا دعوت کرد . علاوه بربن‌بسیاری از دولتها برای‌آسان کردن کار تحقیقات و تتبعات علمی بنگاههای مخصوص‌ایجاد کردند ودر آن‌بنگاهها تمام‌آلات و ادواتی‌راکه علما بسبب‌گران بودن خود از عهده تهیه‌آن برنمی‌آمدند فراهم ساخته در دسترس ایشان نهادند . ازآنجمله کلبر رصد خانه پاریس را بنا کرد (۱۶۷۲-۱۶۶۷)وچارلز دوم‌هم درانگلستان رصدخانه گرینویچ[۳] را تاسیس نمود .

علومی که دربن دوره بیشتر ترقی کرد علوم ریاضی ونجوم و علوم طبیعی‌بود وترقی علوم مزبور مرهون‌زحمات علماودانشمندانی مانند بیکن[٤] ونیوتن[٥] انگلیسی ودکارت[٦] وپاسکال فرانسوی وگالیله و تریجلی[۷] ایتالیائی وکپلر[۸] ولایب نیتس[۹] آلمانی و هوی گنس[۱۰] هلندی‌است .

بیکن — ازمیان‌دانشمندان مذکورمقام‌بیکن ودکارت‌عالی‌تر است . چه‌طریقه واسلوب علمی تازه‌را این دونفر بنیان‌نهاده‌اند .

---

۱ – Journal des Savans ۲ – La Société Royale de Londres

۳ – Greenwich ٤ – Bacon ٥ – Newton ٦ – Descartes

۷ – Torricelli ۸ – Kepler ۹ – Leibniz ۱۰ – Huygens

بیکن (۱۶۲۶ـ۱۵۶۰) در یکی از کتابهای خود موسوم به اسلوب جدید[1] که قسمتی از کتاب ناتمام وی معروف به اصلاح اساسی است چنین اظهار عقیده کرده است که « دانشمند باید خود را از فرض و تصور برکنار دارد و حقایق طبیعی را از راه آزمایش و تدقیق استنباط کند. »

بیکن درباره وزن هوا وقوه جاذبه نیز عقایدی اظهار کرده بود که پس از وی مبدأ تحقیقات تریچلی و نیوتون گردید.

کتابهای دیگری نیز در اخلاق وفلسفه وجانور شناسی و گیاه شناسی نگاشته که جملگی معرف استعداد و قریحه و معلومات فوق‌العاده اوست.

دکارت ـ رنه دکارت در سال ۱۵۹۶ متولد شد و تا ۱۶ سالگی بتحصیل علوم مشغول بود. در سی و سه سالگی از فرانسه بیرون رفت وچندی در هلند و ایتالیا و آلمان بسر برد و عاقبت در هلند اقامت گزید ومدت بیست وسه سال درعلوم ریاضی ونجوم و علوم طبیعی وفلسفه بتحقیق و تتبع مشغول بود. معروف‌ترین و مهمترین کتاب او کتابی است که در سال ۱۶۳۷ بعنوان « گفتار درطریقه ای که برای رهبری عقل براه صواب ودرك حقیقت هر علمی پیش باید گرفت »[2] نگاشته است. مقصود اساسی دکارت از کتاب نامبرده این است که هیچ چیز را تاحقیقت آن معلوم نشده حقیقی نباید شمرد و در آراء و عقاید خویش جز بر محسوسات ومشهودات متکی نبایدشد. اصلی که دکارت

---

۱ – Novum Organum

۲ – Discours de la Méthode pour bien Conduire sa raison et chercher la vérité dans la science.

در کتاب خودذکر کرده بود صورت کلی وعمومی داشت وبهمین سبب علاوه بر علوم در ادبیات زمان نیز تاثیر فراوان کرد . دکارت در فلسفه هم کتابهائی نگاشته و در توسعه علوم ریاضی وجبر و مقابله و هندسه نیز زحمات بسیار کشیده است .

در سال ۱٦٤۹ کریستین ملکه سوئد دکارت را بدربارخود طلبید وآنمرد بزرگوار پس ازاندك توقفی در استکهلم درگذشت (۱٦٥۰) .

الف ـ علمای ریاضی

علمای ریاضی در اواخر قرن شانزدهم و درقرن هفدهم بسیار بوده‌اند واز آن‌جمله‌علاوه بر دکارت که‌شرح‌حال‌وی گذشت پاسکال فرانسوی ولایب نیتس آلمانی نیز موجدین هندسه تحلیلی و حساب فاضله میباشند.

پاسکال ـ پاسکال در سال۱٦۲۳ بوجودآمد وبواسطه اینکه پدرش باعلمای‌ریاضی‌معاشرت‌داشت از کودکی ذوق تحصیل‌ریاضیات دراو پیداشد چنانکه در ۱۲ سالگی ۳۲ قضیه از قضایای هندسی را خود استنباط کرد ودر ۱٦ سالگی‌رساله‌ای درباره صوری که‌ازقطع مخروط حاصل میشود بزبان لاتینی‌نگاشت ودر ۱۸ سالگی‌نخستین ماشین حساب را اختراع کرد که ماشین های امروزی درحقیقت از روی‌آن ساخته شده است درحدودسال ۱٦٥۳ نیز مقاله هائی درباب وزن وحجم هوا وتعادل‌آبگونه‌ها (مایعات)نوشت که پس از مرگ او انتشار یافت، چندی هم بواسطه بیماری که‌ٔ براو عارض‌شده بود زهد و تقوی پیشه کرد وشروع بنوشتن کتابی در منقبت دبن مسیح

نمود ، ولی مرگ مهلتش نداد و امروز قسمت کوچکی از آن کتاب بعنوان افکار در دست است . پاسکال در سال ۱۶۶۲ وفات یافت .

لایب نیتس - یکی از نوابغ نیمه دوم قرن هفدهم لایب نیتس آلمانیست که در فلسفه و علوم الهی و ریاضیات و علوم طبیعی و فلسفه و تاریخ و علوم سیاسی مقام استادی داشت . این مرد بزرگوار در سال ۱۶٤٦ در شهر لایب‌تسیک متولد شد و در سال ۱۷۱٦ در گذشت. در سال ۱۷۰۰ فرهنگستان علوم برلین را تاسیس کرد و خود ریاست آن را عهده‌دار شد .

از کتابهای معروف او یکی کتاب پروتگا[1] است که در آن از انقلابات زمین و مبانی علم هیئت سخن‌رانده و یکی کتاب مطالعات تازه درباب قوه ادراك بشر و یك سلسله کتابها و رسائل دیگر درعلوم مختلف و تاریخ است .

ب - علمای نجوم

علم نجوم درقرن هفدهم بکلی صورت دیگر یافت و اکتشافات علمای بزرگ مانند کپلر و گالیله وهوی گنس ونیوتن آنرا ازصورت وهم و خیال بدر آورده و براساس محکم و صحیح علمی استوار ساخت .

ژان کپلر (۱۵۷۱-۱٦۳۰) از اهالی ورتامبرگ[2] بود در هجده سالگی بتحصیل ریاضیات متوجه شد و در سال ۱٦۰۰ بشهر پراگ[3] نزد منجم معروف سوئدی تیکو براهه[4] ۱۵٤٦-۱٦۰۱ که در دربار امپراطور

Prague — ۳ Wurtemberg — ۲ Protogœa — ۱
Tycho - Brahé — ٤

آلمان رودلف دوم میزیست رفت وپس از مرگ وی منجم مخصوص امپراطور شد. کپلر از سال ۱۶۰۹ تا ۱۸۱۶ در نتیجه تتبعات و مطالعات علمی بدین نکته پی برد که مدار زمین گرد خورشید همیشه بیضی شکل است و خورشید همیشه در یکی از دو کانون بیضی قرار دارد و در کتابی که بعنوان تاویلاتی در باب حرکت سیاره مریخ نگاشت قانون گردش سیارات را گرد آفتاب بیان کرد.

گالیله — گالیله یکی از بزرگترین علمای ریاضی قرون جدید است وی در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۵۶٤ تولد یافت و در ۱۶٤۲ در گذشت.

گالیله در ۱۶۰۹ دوربینی اختراع کرد و بوسیله آن معلوم نمود که کره ماه دارای کوههای متعدد است و کهکشان از ستارگان کوچك ترکیب شده و غیر از اخترانی که بچشم میتوان دید ستارگان بیشمار دیگر نیز در آسمان وجود دارد علاوه برین چهار ماه از ماههای (اقمار) مشتری ولکه‌های متحرك خورشید را نیز کشف نمود.

در سال ۱۶۳۲ گالیله راجع بعقاید بطلمیوس و کوپرنیك در باب حرکات منظومه شمسی کتابی نوشت. سال بعد پاپ او را برم خواست و اظهار عقیده او را در باب حرکت زمین گرد آفتاب کفر شمرد ومجبورش کرد که بزانو در آید و از آن عقیده استغفار کند. معروفست چون گالیله استغفار کرد واز جای برخاسته بیرون رفت دیدند که با انگشت روی زمین نوشته است: با اینهمه زمین حرکت میکند.

هوی گنس — کریستیان هوی گنس از علمای بزرگ ریاضی و منجمین مشهور عالمست. وی در سال ۱۶۲۹ در شهر لاهه پایتخت هلند بدنیا آمد. در سال ۱۶۵۶ بوسیلهٔ دوربینی که خود ساخته بود

یکی از ماهای زحل را دید و سه سال بعد نیز حلقه ای که گرد زحل است کشف کرد.

استعمال پاندول هم که از اختراعات گالیله بوده در تنظیم حرکات ساعتهای دیواری کار هوی گنس است، هوی گنس در سال ۱۶۹۵ وفات یافت. او را درمباحث نورووزن اجسام وشعب مختلف ریاضی کتابها و مقالات بسیار است.

نیوتن - از جمله علمای بزرگ نیمه دوم قرن هفدهم یکی نیوتن انگلیسی است که درعلوم ریاضی و نجوم و علوم طبیعی استاد بود. نیوتن در ۲۵ دسامبر ۱٦٤٢ به وجود آمد و در سال ۱۷۲۷ در گذشت.

تحصیلات او در دانشگاه کمبریج بپایان رسید و در همان ایام کودکی در آموزشگاه اختراعات کوچکی میکرد که موجب حیرت آموزگاران بود. در سال ۱٦۸۰ چنانکه معروفست فرو افتادن سیبی از درخت نیوتن را بقانون جاذبه عمومی متوجه ساخت و پس از مطالعه درقوانین کپلر بکشف قانون جاذبه عمومی که امروز اساس علم جدید حرکات آسمانی است نائل آمد. نیوتن در سال ۱۷۰۳ به ریاست انجمن سلطنتی لندن انتخاب شد و تاپایان عمر بدین سمت باقی بود.

از آثار معروف او یکی مقالاتیست که در مبحث نور شناسی[1] نوشته و دیگری کتاب درریاضیات بنام ریاضی عمومی که نخست در ۱۷۰۷ بزبان لاتینی انتشار یافت. تجزیه نور نیز از کشفیات نیوتن است.

۱- Optique

ج ـ علوم طبیعی و جانور شناسی

ترقی علوم طبیعی در قرن هفدهم نتیجه ترقی ریاضیات بود و این ترقی بدستیاری دکارت و گالیله و پاسکال و هوی گنس و نیوتن انجام گرفت. نور شناسی را در حقیقت سه نفر ایجاد کردند. یکی دکارت که قوانین انکسار اشعه را کشف نمود، دیگر هوی گنس که ثابت کرد نور مانند صدا بواسطه نوسان منتشر میشود، دیگری نیوتن که تجزیه نور را بوسیله منشور کشف کرد. عقیده هوی گنس را در باره انتشار نور نخست نیوتن و پیروان وی رد کردند ولی امروز صحت آن به ثبوت رسیده است.

علم تعادل و قوه ثقل آبگونه‌ها را پاسکال و یکنفر ایتالیائی که نخست شاگرد گالیله بود (۱۶۰۸ـ۱۶۴۷) ایجاد کردند، تریچلی در ضمن آزمایشهای خود بدین نکته پی برد که هرگاه لوله‌ای را که یك سر آن بسته باشد از جیوه پر کنند و آنرا بر تشتی پر از جیوه برگردانند جیوه در لوله تاحدی معین فرود خواهد آمد و بحدس گفت که این امر نتیجه تعادل یافتن وزن ستون جیوه با فشار هوای خارجی است (۱۶۴۳) در سال ۱۶۴۸ پاسکال صحت این فرض را بادو آزمایش استادانه که در قله پوی دودم[1] و در برج سن ژاك[2] در پاریس کرد به ثبوت رسانید و معلوم شد که هرچه در فضا بیشتر بالا بروند جیوه لوله بیشتر پائین خواهد آمد.

دو سال بعد شهردار شهر ماگدبورگ[3] موسوم به اتو دو گریکه[4]

---

۱ ـ Puy de Dôme   ۲ ـ St-Jacques   ۳ ـ Magdeburg
۴ ـ Otto de Guericke

(۱۶۰۲-۱۶۸۶) ماشین تخلیه هوارا اختراع کرد واختراع این ماشین
درعلوم طبیعی موجب اکتشافات تازه شد ، اختراع میکروسکپ هم
که بنابر اقوال گوناگون یادراواخر قرن شانزدهم درهلند ویادرقرن
هفدهم درپاریس صورت گرفته‌است درپیشرفت علوم طبیعی تاثیر بسیار
کرد وهمانطور که اختراع دوربین درنجوم موجب کشف ستارگان
تازه شده بود میکروسکوپ نیز دیدن جانوران کوچکی راکه بچشم
نمی‌آمدند آسان نمود وازاین حیث بعلم پزشکی خدمات بسیار کرد.

بزرگترین کشفی که‌ازلحاظ جانور شناسی درقرن هفدهم شده
کشف گردش خون(دوران دم) است که نخست هاروی[۱] پزشك انگلیسی
درسال ۱۶۲۸ بدان پی برد.

د ـ فلسفه

در قرن هفدهم علاوه برعلمای ریاضی و نجوم و غیره فلاسفه
بزرگی نیز بوجود آمدند که از آنمیان دکارت ولایب‌نیتس وبیکن
واسپینزا[۲] ولك[۳] مشهورند ، درقرن هفدهم برخلاف قرون وسطی که
مردم اصولا پیرو فلاسفه قدیم مانند ارسطو وافلاطون و امثال ایشان
بودند فلسفه بر اصول اساسی‌ترقرار گرفت و فلسفه‌های تازه‌ای پیدا
شدکه مهمترین آنها نتیجه افکار دکارت است.

فلسفه دکارت رااز کتب بحث درروش[٤] وتفکرات او استنباط
میتوان کرد. بسیاری ازفلاسفه که بعد ازدکارت آمده‌اند پیرو عقاید
فلسفی اوبوده‌اند وبهمین سبب اورا پدر فلسفه جدیدمیخوانند. در

---

۱ - Harvey ۲ - Baruch Spinoza ۳ - Locke
٤ - Discours de la Méthode

فرانسه پاسکال و بوسوئه[1] وفنلن و مالبرانش[2] درفلسفه ازجمله پیروان دکارت بشمار می آیند.

باروخ اسپینزا (۱٦۳۲ - ۱٦۷۷) فیلسوف هلندی نیز در آغاز امر ازپیروان و مفسرین آراء دکارت بشمار میرفت. اوقائل بوحدت وجود بوده و این عقیده را در کتاب خود موسوم به علم اخلاق[3] مفصلا بیان کرده است.

لایب نیتس هم میخواست که بین فلسفه قدیم و جدید یعنی بین عقاید افلاطون وارسطو ودکارت توافقی ایجاد کند واین امر را از کتابی که بعنوان مطالعات تازه درباب قوه ادراك بشر نگاشته است میتوان دریافت

لك انگلیسی (۱٦۳۲-۱۷۰٤) پزشك بود پس از آن باستادی دانشگاه اکسفرد نائل شد ودر زمان سلطنت جیمز دوم بعلل سیاسی از انگلستان بهلند رفت وچندی بعد باویلیام درانژ بمیهن باز گشت لك باآنکه درتحقیقات فلسفی پیرو دکارت بوده است درعقاید مخالف اوست و کتاب (مطالعاتی درباره قوه ادراك بشری) او موید این مخالفتست. دکارت یك اصل معنوی یعنی افکار جبلی و غریزی و قوه عاقله بشر رااساس تمام معلومات میدانست ولی لك برخلاف معتقد بود که اساس معلومات بشر بر اصول مادی وظاهری یعنی حواس مختلف اوست. معروف ترین آثار لك کتابیست که در باب حکومت کشوری در سال ۱٦۹۰ یعنی پس ازانقلاب انگلستان نگاشته است.

---

۱ - Bossuet ۲ - Malebranche ۳ - Ethique

ادبیات

ادبای انگلستان - تاریخ ادبیات انگلستان در قرن هفدهم به وجود دو شاعر بزرگوار مفتخر است یکی ویلیام شکسپیر[1] و دیگر میلتون[2].

ویلیام شکسپیر ازبزرگترین شعرای انگلستان در ۲۵ آوریل ۱۵٦٤ در دهکده استراتفورد[3] بدنیا آمد و پس از آنکه در مولد خود تحصیلات مختصری کرد در سال ۱۵۸٦ بلندن رفت، در لندن چندی در تاتر مستخدم بود پس از آن کم کم ترقی کرد و جزو بازیگران تاتر شد و از سال ۱۵۸۹ بنگارش درامهای معروف خویش پرداخت و تا سال ۱٦۱٤ همه سال یك یا دو قطعه تازه منتشر ساخت.

ملکه الیزابت شکسپیر را احترام بسیار میکرد چنانکه باو اجازه داد حقایق تاریخ سلطنت پدرش هانری هشتم را که بسیار ناپسند بود بنویسد ودرصحنه تاتر نشان دهد. شکسپیر در پنجاهودوسالگی درگذشت ولاشهٔ اورا در کلیسای وست مینستر[4] که مدفن بزرگان انگلستان است بخاك سپردند.

آثار معروف شکسپیر رمئو وژولییت[5] هملت[6] تاجرونیزی، شاه لیر[7] ماکبت[8] یولیوس سزار[9] آنتوان و کلئوپاتر[10] اتلو[11] است.

میلتون نیز از شعرای بزرگ انگلستان است. تولد اودرشهر

---

۱ - William Shakespeare   ۲ - Milton   ۳ - Stratford
٤ - Westminster   ٥ - Roméo et juliette   ٦ - Hamlet
۷ - le Roi Lear   ۸ - Macbeth   ۹ - Julius Cesar
۱۰ - Antoine et Cléopatre   ۱۱ - Othello

لندن روی‌داد (۱۶۰۸) وتا ۲٤ سالگی بتحصیل اشتغال داشت .

زندگانی او بیشتر درامور سیاسی میگذشت و در خصوص آزادی مطبوعات و آزادی آموزش و پرورش و آزادی مذهب مقاله‌های متعدد نگاشته است . مخصوصا مقالات او بعنوان (مسئولیت سلاطین و حکام و نخستین دفاع ازملت انگلیس) معروفست .

میلتون عاقبت بواسطه کار ومطالعه فراوان از نعمت بینائی محروم گشت .

معروفترین آثاروی منظومهٔ (بهشت گمشده) است که معرف آزادفکری و استعداد ونیروی قریحه‌اوست و امروز بیشتر شهرت وی بواسطه این منظومه است .

میلتون درسال ۱٦۷٤ درگذشت .

نویسندگان اسپانی - نویسندگان بزرگ اسپانی در قرون شانزدهم و هفدهم دو نفرند ، یکی میگل سروانتس[۱] و دیگر لوپ دو وگا[۲] .

میگل سروانتس بزرگترین نویسندگان اسپانی است که در سال ۱۵٤۷ بوجودآمد ودرسال ۱٦۱٦ درگذشت .

مهمترین آثار او کتاب (دن کی شت)[۳] است که در آن زندگانی شوالیه های اسپانی را در عصر خویش با لحنی تمسخر آمیز وصف کرده است .

لپ دووگا - نیز ازشعرای بزرگ اسپانی است ، تولد او در سال ۱۵٦۲ ومرگش در ۱٦۳۵ روی داد .

۱- Miguel Cervantes ۲- Lope de Vega ۳- Don Quichotte

مجموعه آثار او نزدیك به ۱۸۰۰ تاتر حزن انگیز و خنده آور است و بهمین سبب اورا عنقای اسپانی و اعجوبه دنیا لقب داده‌اند.

نویسندگان و شعرای فرانسه - بزرگترین نویسندگان فرانسه در قرن هفدهم ده نفرند که شرح حال و آثار هریك را جداگانه بیان خواهیم کرد.

نویسندگان نیمه اول قرن هفدهم مانند کورنی و دکارت و پاسکال در تهیه آثار خویش رنج بسیار بردند چه زبان فرانسه در آنزمان گرفتار هرج و مرج سخت بود.

ازطرفی برخی از نویسندگان مانند رنسار[1] و پیروان او به بهانه توسعه دادن زبان فرانسه مقدار فراوانی از لغات یونانی و لاتینی را بدان زبان آمیخته بودند و ازطرفی بواسطه جنگهای فراوان و لشکرکشیهای زمان هانری سوم و هانری چهارم لهجه های شهرستانی بزبان اصلی مخلوط شده بود. از لغات بیگانه اسپانیائی و آلمانی و ایتالیائی هم بسبب مزاوجت پادشاهان فرانسه با شاهزاده خانمهای کشورهای نامبرده مقدار زیادی بوسیله بستگان و درباریان ایشان بزبان فرانسه راه یافته بود.

در آغاز قرن هفدهم مالرب[2] ۱۵۵۵-۱۶۲۸ از شعرای معروف فرانسه بر آن شد که لغات بیگانه رااز زبان فرانسه بیرون کند، در این امر یکی اززنان روشن فکر تربیت‌شده‌نجیب آنزمان هم موسوم به مارکیز دورامبویه[3] با او همراهی کرد، مارکیز دورامبویه دختر یکی ازسفرای فرانسه دردربار پاپ بود وچون با زندگانی آرام و

Marquise de Rambouillet - ۳ Malherbe - ۲ Ronsard - ۱

آراسته و مهذب دربار رم خو گرفته بود پس از آنکه بفرانسه باز گشت درمنزل خود از ادبا و دانشمندان ونجیبان انجمنی تشکیل داد و از افراد آن انجمن یکی مالرب بود.

در سال ۱۶۲۸ یکی از اعضاء جلسات مادام دورامبویه که کنرار[1] نام داشت وجوانی دانشمند بود بتقلید وی در خانه خود جلساتی ادبی ترتیب داد وازادبا و فضلای زمان انجمنی پدید آورد. درسال ۱۶۳۵ ریشلیو که بادبیات توجه خاص داشت کنرار ودوستانش را به تشکیل انجمنی رسمی ودولتی دعوت کرد تادر آن انجمن باصلاح زبان فرانسه پردازند ایشان نیز دعوت اورا پذیرفتند وبدین طریق آکادمی فرانسه بوجود آمد. وظیفه آکادمی (فرهنگستان) تهیه مجموعه‌ای از لغات مستعمل فرانسه بود واین کار بار اول پس از شصت سال بانجام رسید. تقریبا یکسال پس از تشکیل آکادمی نخستین شاهکار شعری و تآتری فرانسه یعنی سید[2] کورنی انتشار یافت (۱۶۳۶) واین قطعه در حقیقت نخستین نمونه ادبیات بی‌مانند فرانسه درقرن هفدهم بود.

کورنی- پی‌یر کورنی[3] ازشعرای نامی فرانسه است وایجادورونق تآتردر آن کشور مرهون قریحه اوست. کورنی درسال ۱۶۰۶ بدنیا آمد.

کورنی بر خلاف میل پدر که میخواست اورا بوکالت دادگستری گمارد شاعری پیشه کرد. مهمترین آثار او **سید** است که مایه شهرت فوق‌العاده وی گردید.

سه‌سال پس ازانتشار سید نمایشنامه های هراسها[4] وسین‌نا[5] را

Pierre Corneille – ۳ Cid – ۲ Conrart – ۱

Cinna – ٥ les Horaces – ٤

نوشت و پس از آن قطعات پولی‌یوکت[1] وپومپه[2] را منتشر ساخت ودر سال۱٦٤۲ با انتشار تآتر خنده آوردروغگو[3] نمایش تاترهای خنده آور راآغاز کرد و آن قطعه سرمشق برای مولیر نویسنده نمایشنامه های‌خنده آور گردید . کورنی در سال ۱٦۸٤ درگذشت .

تشویق شعرا و نویسندگان - لوئی چهاردهم پادشاهی دانش پرور وادب‌دوست‌بود وبهمین‌سبب ادبیات و علوم‌در دوران‌پادشاهی او رونق گرفت . از سال ۱٦٦٤ لوئی‌چهاردهم به پیشنهاد کلبر برای نویسندگان فرانسوی‌وحتی چندتن ازعلمای بیگانه مستمری‌خاصی معین کرد ولی چون‌جنك هلند پیش آمد بواسطه تهی شدن خزانه کشور آن‌مستمریها قطع گردید .

از مستمری مهمتر احترام و توجه خاص لوئی چهاردهم به نویسندگان بود چنانکه غالب ایشانرا دردربار خویش پذیرفت و با آنان چون نجبای‌درجه اول رفتار کرد وحتی برخی رادرزندگانی خصوصی و شخصی خود داخل‌نمود ومناصب مخصوص داد . راسین[4] و بوالو[5] را منصب وقایع نگاری‌رسمی‌سلطنتی عطاکرد وحتی‌چنان که نقل کرده‌اندروزی بامولی‌یر[6] بر یك خوان نشست وزمانی که پارلمان پاریس نمایش یکی‌ازقطعات اوموسوم به تارتوف[7] راموقوف کرده بود برخلاف رای‌پارلمان‌امر بنمایش آن داد . ازپرتوتوجهات و تشویقات لوئی چهاردهم نویسندگی رونق گرفت ونویسندگان به مقامی که حقا در کشورهای متمدن شایسته ایشانست نائل شدند .

---

۱ - Polyeucte ۲ - Pompée ۳ - le Menteur
٤ - Racine ٥ - Boileau ٦ - Molière ۷ - Tartufe

مولی‌یر - ژان‌باپتیست‌پوکلن[1] معروف به‌مولی‌یر در سال ۱۶۲۲ بدنیا آمد.
از آثار معروف او یکی تاتر خنده‌آور پرسیوز ریدیکول[2] است.
دراین قطعه مولی‌یر زنانی را که رفتار و گفتار تصنعی و ساختگی دارند تمسخر کرده است.

مولی‌یر چون بتاتر عشق بسیار داشت دسته‌ای از بازیگران را گرد آورد و مدت بیست سال در شهرستان‌های فرانسه ببازیگری و تآتر بسر برد و در سال ۱۶۵۸ بپاریس رفت و بدربار لوئی چهاردهم راه یافت.

مولی‌یر از سال ۱۶۵۹ تا ۱۶۷۳ که سال وفات اوست قریب سی قطعه خنده‌آور نگاشت و نمایش داد که از آنجمله قطعات دبستان زنان[3] و تارتوف و دن‌ژوان[4] و دشمن بشر[5] و خسیس[6] و زنان دانشمند[7] و بیمار خیالی[8] معروفست و بعضی از آنها مکرر بزبان فارسی ترجمه‌شده و یا مورد اقتباس تاتر نویسان ایران قرار گرفته است.

مولی‌یر در همان حال که اخلاق و اطوار ناپسند مردان و زنان عصر خویش را انتقاد میکرد روحیات و احوال بشر را نیز بطور کلی مجسم می‌نمود.

راسین - ژان‌راسین[9] (۱۶۳۹-۱۶۹۹) نیز از شعرای بزرگ فرانسه معاصر لوئی چهاردهم است از آثار بزرگ او شش قطعه تاتر انگیز بریتانیکوس[10] و برنیس[11] و بایزید[12] و مهرداد[13] و ایفی‌ژنی[14] و فدر[15] معروفست.

---

les Précieuses ridicules – ۲ Jean Baptiste Poquelin - ۱
Misanthrope – ۵ Don Juan – ٤ L'écols de femmes - ۳
Malade imaginaire – ۸ les femmes savantes – ۷ l' avare – ٦
Bayazet – ۱۲ Bérénice – ۱۱ Britanicus – ۱۰ Jean Racine – ۹
Phédre – ۱۵ Iphigénie – ۱٤ Mithradate – ۱۳

راسین نیز مانند مولیر در لباس بزرگان و پهلوانان قدیم یونان و روم اخلاق و احوال بشر را تشریح کرده است .

لافونتن - لافونتن[1] (متولد در ۱۶۲۱) از اشعار و نظریات انتقاد آمیز و حکایات شیرین منظوم خود مجموعه‌ای گرد آورده که به افسانه های لافونتن[2] معروفست . این شاعر شیرین زبان در افسانه های خویش غالبا از زبان جانوران سخن رانده و بدان وسیله اخلاق و احوال فردی و اجتماعی بشر را معرفی و انتقاد کرده است .

گذشته از شعرای چهارگانه نامبرده چند تن نثر نویس بزرگ نیز در فرانسه بوده‌اند که معروف ترین ایشان بوسوئه[3] (۱۶۲۷-۱۷۰٤) است .

بوسوئه - بوسوئه پس از اتمام تحصیل بخطابت و موعظت پرداخت و در ۳۵ سالگی در این فن سخت مشهور گشت چنانکه لوئی چهاردهم اورا بپاریس خواست تا در حضور او موعظه کند و پس از چندی او را به آموزگاری و تربیت پسر خویش گماشت . در این زمان بوسوئه چند کتاب مهم تالیف کرد که از معروفترین آنها یکی کتاب بحث در تاریخ عمومی[4] و یکی استنباط سیاست از کتاب مقدس[5] است در کتاب اخیر بوسوئه از سلطنت مطلقه بحث کرده و آنرا حقی خداداد و مقرون بصواب شمرده است .

گذشته از کتابهای نامبرده بوسوئه در مرگ جمعی از بزرگان زمان مرثیه هائی چند ساخته است که مجموعه آنها بعنوان مراثی[6] معروفست.

---

۱ - la Fontaine ۲ - les fables ۳ Bossouet

٤ - Discours aur l' histoire universelle

٥ - la politique tirée dé l' écriture sainte

٦ - les oraisons funèbres

بوسوئه در تمام منازعات مذهبی عصر خویش مداخله کرد و بسیار کوشید که مگر پیروان کالون را بمذهب کاتولیك باز گرداند و برای نیل بدین مقصود کتابی بعنوان تاریخ تحولات مذهب پرتستان نگاشت.

از میان نویسندگان معروف دوران اخیر پادشاهی لوئی چهاردهم لابرویر[۱] وفنه‌لون در مرتبه اولند که از سال ۱۶۸۰ نویسندگی آغاز کردند و چون نویسندگی ایشان مقارن بازمانی بود که فرانسه در نتیجه غرور وسیاست خطای لوئی چهاردهم راه ضعف و ناتوانی می سپرد در آثار آنان متانت و عظمت نویسندگان و شعرای آغاز سلطنت لوئی چهاردهم را نمیتوان یافت. ایندو نویسنده زبردست بجای آنکه دراحوال کلی بشر دقت ومطالعه کنند بمحیط محدود کشور خویش قناعت کردند و اخلاق واحوال هم‌میهنان ومردم عصر خود را مورد بحث وانتقاد قرار دادند بهمین سبب آثار ایشان آئینه‌ای است که در آن فقط احوال و اوضاع اجتماعی فرانسه را در قرن هفدهم مشاهده میتوان کرد.

لابرویر (۱۶۴۵ ـ ۱۶۹۶) از نویسندگان بزرك فرانسه است که دراخلاق واعمال طبقات مختلفه مردم و تشریح رفتار و کردار هر یك مقالات عالمانه‌ای نگاشته و مجموعه مقالات او بعنوان طبایع[۲] معروفست.

فنه‌لون (۱۶۵۱ ـ ۱۷۱۵) شاعر فرانسوی مانند لافونتن افسانه هائی به‌شعر سروده و کتابی نیز بنام سرگذشت تلماك[۳] نوشته ودر آن کتاب ازطرز حکومت فرانسه در دوره لوئی چهاردهم انتقاد کرده

Telémaque – ۳ les Caractères – ۲ la Bruyére – ۱

است . غیراز نویسندگان نامبرده در دوران پادشاهی لوئی چهاردهم نویسندگان دیگری نیز بوده‌اندمانند لاروشفوکو[۱] (۱۶۱۳ ـ ۱۶۸۰) صاحب مجموعه گرانبهائی ازحکم[۲] ومادام دوسوینیه[۳] (۱۶۲۶ ـ ۱۶۹۶) که نامه‌های او نماینده اوضاع‌واحوال اجتماعی زمانست ودوک‌دو-سن‌سیمون[٤] (۱۶۷۵ـ۱۷۵۵) که یادداشتهائی در باب‌حوادث درباری لوئی چهاردهم نگاشته‌است .

---

۱ - la Rochefoucauld ۲ - les Maximes
۳ - Mme de Sevigné ٤ - Duc de St Simon

۲ - علوم وادبیات اروپا در قرن هیجدهم

۱ - علوم

ازقرن شانزدهم ببعد چنانکه پیشتر اشاره کردیم علوم ازصورت نظری بیرون آمده وبردو اصل استدلال و آزمایش قرار گرفت ودر قرن هفدهم دانشمندان بزرگ هریك درتعمیم این دو اصل کوشیدند واساس علوم برپایه محکمی که متکی به آزمایش های عملی واستدلال ریاضی بود استوار گردید و در شعبه های گوناگون علوم پیشرفت و ترقی محسوس پدید آمد ولی هنوز میان رشته های گوناگون آن تفاوت آشکار وجدائی کامل پدید نیامده بود وعلمائی که دریك شعبه خاص متخصص باشند یافت نمیشد. درین زمان غالب علوم را از شعب فلسفه و حکمت میشمردند وکسانی که حکیم خوانده میشدند بیشتر ازجمله علما بودند چنانکه ولتر[1] دررشته علوم طبیعی کار میکرد ودر همان حال عقاید نیوتون بتوسط او درفرانسه انتشار یافت ودالامبر[2] که ازو درصفحات آینده سخن خواهیم گفت عالم ریاضی و هندسه و طبیعیات بود.

انتشار علوم درینزمان بیشتر بوسیله کتابها ورساله هائی بود که علما مینوشتند. پادشاهان ودولتهای اروپائی نیز درنشر وپیشرفت علوم کمکهائی مؤثر کردند، از آنجمله فردریك دوم پادشاه پروس آکادمی (فرهنگستان) برلین را که درزمان فردریك اول تأسیس شد بود تکمیل واصلاح کرد، دولت انگلستان هم جیمز کوك[3] سیاح معروف

---

1 - Voltaire 2 - d' Alembert 3 - James Cook

را مأمور گردش در دریاهای قطبی واقیانوس کبیر ساخت و این جهان گرد سه بار از سال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۱ در اقیانوس کبیر و نواحی منجمد جنوبی و شمالی گردش کرد و بکشف جزایر زلند جدید و کرانه‌های استرالیا نائل آمد و ثابت کرد که قاره بزرگ جنوبی یعنی زمینی که علمای جغرافیا بوجود آن در نیمکره جنوبی معتقد بودند وجود خارجی ندارد.

دولت فرانسه برای اثبات شکل حقیقی زمین هیئتی‌را مأمور کرد که بامریکای جنوبی رفته در پرو یك قوس نصف‌النهار را اندازه گیرد ولاکوندامین[1] از علمای مشهور فرانسه عضو این هیئت بود. هیئت دیگر نیز مأمور شد که اینکار را در لاپونی واقع در شمال شبه جزیره اسکاندیناوی بانجام دهد. در نتیجه تحقیقات این دو هیئت معلوم شد که طول درجات استوائی بیشتر از طول درجات قطبی است و زمین در قطبین فرو رفته و در استوا برآمده است.

در هیئت بمناسبت علاقه‌ای که بیشتر دولتهای اروپائی بدان داشتند پیشرفت زیاد حاصل شد. دانشمند معروف آلمانی بنام هرشل[2] (۱۷۳۸ - ۱۸۲۲) که در انگلستان بسر میبرد در سال ۱۷۸۱ سیاره اورانوس را کشف کرد و با تلسکوب بسیار قوی در لکه‌های خورشید بررسی و تحقیقاتی نمود.

علوم طبیعی

در قرن هیجدهم دو رشته از علوم ترقی بسیار کرد. یکی علوم

---

۱ - la Condamine ۲ - Herschel

طبیعی (فیزیك) و دیگر شیمی . در علوم طبیعی مطالعات علما در بارهٔ گرما منتهی باختراع گرما سنج (میزان الحراره) جیوه‌ای گردید و سه‌نوع آن بتوسط فارنهایت[۱] انگلیسی (۱۷۲٤) ورئومور[۲] فرانسوی (۱۷۳۰) وسلسیوس[۳] سوئدی (۱۷٤۲) ساخته شد و آن که امروز متداولست گرماسنج سلسیون است . بالون نیز دراین قرن اختراع گردید . در سال ۱۷۷۳ دوبرادر بنام من گلفیه[٤] نخستین بالون را که‌از هوای گرم انباشته میشد ساختند ودر ۵ ژون آنسال در شهر آنونه[۵] پرواز دادند .

نخستین کسی که درصدد استفاده از نیروی بخار آب بر آمد دنی‌پاپن[٦] فرانسوی بود (۱۷۰۷) .

پس از وی جیمزوات[۷] ازاهالی اسکاتلند فکر اورا دنبال کردو پس‌از ده‌سال زحمت نخستین ماشین بخاررا بوجود آوردوبااختراع آن احوال اقتصادی ومالی دنیارا دگرگون ساخت .

درهمانحال یکنفر فرانسوی بنام کوگنو[۸] اختراع وات‌را تکمیل کرد و نیروی بخار را درحرکت‌دادن ارابه بکار برد و کالسکه‌ای ساخت که ساعتی چهار کیلومتر یعنی ازمرد پیاده آهسته‌تر راه میرفت پس ازاو نیز فرانسوی دیگر بنام ژوفروا[۹] قایق بخاری را اختراع کرد (از ۱۷۷٦ تا ۱۷۸۳) .

کشف نیروی برق نیز درقرن هیجدهم صورت گرفته‌است در اواخر قرن هفدهم اوتود وگریکه مخترع ماشین تخلیه هوا ماشینی

Montgolfier – ٤ Celsius – ۳ Réaumur – ۲ Fahrenheit – ۱
James watt – ۷ Denis Papin – ٦ Annonay – ۵
Marquis de Jouffroy – ۹ Cugnot – ۸

اختراع کرده بود که تولید نیروی برق میکرد ولی ماشین او ناقص بود، درقرن هجدهم آنرا کاملتر کردند و بتولید نیروی بیشتر نائل شدند. ضمناً معلوم شد که برخی اجسام مانند آبگونه‌ها و فلزات هادی برق و برخی دیگر مانند شیشه و چینی عایق آنند. در سال ۱۷۴۰ نیز یکی از علمای هلند در شهر لید[۱] آلتی برای نگهداری نیروی برق ساخت

در امریکا بنیامین فرانکلن مرد سیاسی معروف هم بدین نکته پی برد که میان شراره‌های الکتریسته و برق آسمان مشابهتی موجود است و پس از تجربیات و مطالعات چند «برق گیر» را اختراع کرد.

شیمی

شیمی جدید نیز از آثار قرن هجدهم و نتیجه زحمات لاووازیه[۲]



لاووازیه (۱۷۹۴ــ۱۷۴۳)

فرانسویست. (۱۷۴۳-۱۷۹٤) پیش از لاووازیه و در زمان او علمائی

---

۱ - Leyde ۲ - Lavoisier

مانند پری‌یس‌تلی[۱] انگلیسی وشیل[۲] سوئدی بتحصیل اکسیژن و شناختن کلور نائل شده بودند ولی هیچکس در اکتشافات شیمیائی بیافتن اسلوبی علمی‌وعمومی توفیق نیافته‌بود ونخستین کسی که‌اصول چنین اسلوبی‌را معین کرد لاووازیه بود وی‌پس‌از آزمایشهای مکرر ثابت کرد که (ماده هرچند از حیث شکل تغییر پذیرد از لحاظ وزن تغییر پذیر نیست.) لاووازیه‌تحقیقات‌خویش‌را از بیست‌وهفت‌سالگی آغاز کرد ودرباره هوا و ترکیبات آب وغیره مطالعات مفید نمود و بالاخره‌اهمیت اکسیژن‌را در سوختن‌اجسام‌دریافت و بتجزیه‌وترکیب آب نائل آمد. این دانشمند بزرك درانقلاب فرانسه کشته شد.

۲ - ادبیات

ادبیات انگلستان - آثار ادبی انگلستان‌درقرن‌هجدهم گرچه از لحاظ کیفیت در مرتبه اول نیست ولی از جهت کمیت دارای اهمیت است.

داستان نویسی دربن قرن ازسایر رشته‌های‌ادبیات‌بیشتر رواج یافت ومردم انگلیس دربن‌زمان بخواندن‌داستان‌بیش‌از شعروتاریخ وفلسفه توجه داشتند.

شعرای انگلستان درقرن هجدهم بسیار بوده‌اندودربن‌جافقط بذکر شعرای معروف میپردازیم.

از شعرای معروف این‌قرن یکی آلکساندر پوپ[۳] است(۱۶۸۸ تا۱۷٤٤) که‌از آثار مشهوراو قطعه جنگل ویندسور[٤] وبحث درباره

---

۱ - Priestley ۲ - Scheele ۳ - A. Pope

٤ - la Forêt de windsor

انتقادو ترجمه منظوم ایلیاد[1] همر و بحث در باره انسان را نام باید برد

دیگر ادوارد یونگ[2] اسکاتلندی (۱۶۸۱ تا ۱۷۶۵) که معروفترین آثار او قطعه تفکرات شب اوست .

دیگر جیمز تومسن[3] که از آثار وی قطعات آزادی، تانکرد و سی گیسموند[4] رفصول مشهورتر است و قطعه اخیر بسبب تجلیلی که شاعر درضمن آن از محاسن اخلاق و میهن پرستی و آزادی کرده بر سایر آثار او برتری دارد .

از داستان سرایان انگلستان در قرن هجدهم چهار تن در مرتبه اولند . اول ساموئل ریچاردسون[5] (۱۶۸۹ تا ۱۷۶۱) که در حقیقت نقاش قلب انسانی بود و آثار وی بسیار تاثر انگیز است . معروفترین آثار این نویسنده داستانهای کلاریس هارلو[6] و سر چارلز گرندیزن[7] است

ژان ژاك روسو[8] درباره کتاب نخستین گفته است که : تا کنون در هیچ زمانی کتابی مانند کلاریس یا شبیه بدان نوشته نشده است

دوم توبی اسمولت[9] مورخ و داستانسرای اسکاتلندی (۱۷۲۰ تا ۱۷۷۱) که در شاعری و ترجمه آثار دیگران نیز شهرتی داشته است ولی داستانهای او از سایر آثارش در انگلستان بیشتر طرف توجه عامه شد و مخصوصا داستانهای رودریك راندم[10] و سرگذشت پرگرین پیکل[11] او شهرت و خریدار فراوان داشت .

J. Thomson – ۳ E. young – ۲ Illiade – ۱

Samuel Richardson – ۵ Tancrède et Sigismond – ٤

Sir Charles Grandison – ۷ Clarisse Harlow – ٦

Tobie Smollett – ۹ J. J. Rousseau – ۸

Pérégrine Pickle – ۱۱ Rodric Random – ۱۰

سوم لوراس استرن[1] (۱۷۱۳تا۱۷٦۸) که از جمله آثار او کتاب مسافرت احساسی معروف است.

از مورخین انگلستان در قرن هجدهم دو نفر معروفند یکی هوم و دیگری گیبون.

داوید هوم[2] (۱۷۱۱تا۱۷۷٦) صاحب کتاب **تاریخ انقلابات انگلستان** است. این کتاب گرچه امروز از لحاظ تاریخی قابل ملاحظه نیست ولی از جهت صراحت و روشنی سبك مورد استفاده است.

ادوارد گیبون[3] (۱۷۳۷ تا ۱۷۹٤) یکی از بزرگترین تاریخ نویسان انگلیسی بشمار می آید و کتاب معروف وی بنام **تاریخ انحطاط وزوال امپراطوری روم** بغالب زبانها ترجمه شده و از تواریخ معتبر دنیاست.

ادبیات فرانسه

ادبیات فرانسه در قرن هجدهم در ادبیات اروپا نفوذ فراوان داشته است. درین قرن زبان فرانسه صورت بین المللی یافته بود و در تمام کشورهای بزرگ اروپائی طبقات ممتاز وروشن فکر بآموختن این زبان و مطالعه آثار شعرا و نویسندگان بزرگ فرانسوی اشتیاق و توجه کامل داشتند چنانکه زبان فرانسه وسیله ارتباط معنوی ملل اروپائی بشمار میرفت.

در قرن هجدهم نویسندگان فرانسه بیشتر به بحث در مسائل اجتماعی وسیاسی توجه داشتند و برخلاف نویسندگان قرن هفدهم

---

۱ - Laurence Sterne ۲ - David Home

۳ - Edward Gibon

کمتر بمسائل معنوی و روحی و بیان و تشریح آمال و شهوات نفسانی بشر میپرداختند. درین قرن ادبیات بیشتر وسیله اظهار عقاید سیاسی و انتقاد اوضاع اجتماعی و طرز حکومتها و سازمان دولتی و پیشنهاد اصول سیاسی و اجتماعی تازه‌ای که مبتنی بر آزادی و برابری افراد بشر و عدل و انصاف باشد بود.

از اواخر قرن هفدهم فقر و پریشانی مردم فرانسه و اقدامات ملت انگلستان درراه تحصیل آزادی و اصلاح امور اجتماعی کشور خویش طبقات روشن فکر فرانسه را بمعایب و مضار احوال سیاسی و اجتماعی آن کشور آشنا کرد و جمعی درصدد بر آمدند که با اظهار عقاید تازه خویش مردم را بحقیقت زندگانی آزاد و عادلانه ای که شایسته انسان است آشنا سازند. ازمیان متفکرین بزرگ فرانسه که دراینراه رنج برده و بانتقاد و بحث در مسائل سیاسی و اخلاقی و اجتماعی و مذهبی زمان همت گماشته‌اند اهمیت دو طبقه از دیگران بیشتر است. یکی فلاسفه و نویسندگان دایرة المعارف و دیگری علمای اقتصاد



...سکیو (۱۷۵۵–۱۶۸۹)

ازمیان فلاسفه این دوره سه تن، مونتسکیو[1] ولتر، روسو از دیگران مشهورترند.

مونتسکیو - مونتسکیو از فلاسفه و مورخین نیمه اول قرن هجدهم است (۱۶۸۵-۱۷۵۵).

نخستین کتابی که مایه شهرت وی گردید مجموعه نامه هائی بود که بعنوان **نامه‌های ایرانی** منتشر ساخت: دربن کتاب مونتسکیو اززبان دونفر ایرانی آداب ورسوم اجتماعی وعقاید واخلاق وسازمان فرانسه را انتقاد کرده است.

سیزده سال پس از انتشار آن کتاب مونتسکیو کتاب بسیار گرانبهائی بنام **علل عظمت وانحطاط رومیان** نوشت که تاکنون نیز کمتر نظیر یافته است.

باتالیف این کتاب مونتسکیو در حقیقت نگارش فلسفه تاریخ را آغاز کرد و آنرا شاهکار نویسندگی او باید شمرد اما شاهکار وی درفلسفه کتاب **روح القوانین** اوست که درتالیف آن بیست سال تمام رنج برد وقسمت مهمی از اروپا را سیاحت کرد. دربن کتاب مونتسکیو از فلسفه سیاست و اشکال گوناگون حکومتها سخن رانده وحکومت انگلستان راکه نگاهبان آزادی سیاسی افرادمردم است نیکوترین حکومتهادانسته است، کتاب روح‌القوانین دراروپا شهرت فراوان یافت وچندی بعد درآغاز انقلاب فرانسه سرمشق و راهنمای پیشوایان اولیه انقلاب گشت وازاینجهة میتوان آنراازارکان اساسی تحولات اجتماعی وسیاسی فرانسه درقرون معاصردانست.

---

۱ - Montesquieu

ولتر ـ فرانسوا ماری آروه دو ولتر[۱] در ۲۱ نوامبر ۱۶۹۴ در پاریس تولد یافت و در ۳۰ مه ۱۷۷۸ درهمان شهر درگذشت . ولتر درجوانی خویش ازحکومت استبدادی رنج بسیار دید چنانکه در بیست و سه سالگی بگناه سرودن اشعاری درهجو نایب‌السلطنه فرانسه بزندان باستیل[۲] افتاد و یازده‌ماه درزندان ماند . ولی چون از حبس رهائی یافت نایب‌السلطنه برای اوصد لیور شهریه مقرر داشت. معروف است که ولتر درشکرگزاری ازاین مرحمت نایب‌السلطنه گفت :

«ازمراحم عالی که بازوجه معیشت چاکر رابعهده گرفته‌اند سپاسگزار است ولی استدعا دارد که ازین‌پس درباره تهیه منزل او بخود زحمتی ندهند »

و مقصود اوازمنزل اشاره‌ای بزندان باستیل بود

آثار معروف ولتر در دوران جوانی بیشتر ازجملـه قطعات نمایش و مباحث تاریخی و علمی است و از معروفترین آنهـا قطعه **بروتوس**[۳] و **تاریخ شارل دوازدهم** و **اصول فلسفه نیوتن** و **قرن لوئی چهاردهم** و **بحث دراخلاق ملل** است .

درسال ۱۷۵۰ ولتر بدعوت فردریك دوم پادشاه پروس بدربار وی رفت و تاسال ۱۷۵۳ درخدمت آن پادشاه بسر برد . فردریك با او مانند دوستی نزدیك رفتار میکرد چنانکه برای او درقصر پوتسدام عمارتی پائین‌تر ازعمارت خصوصی خویش تعیین کرده بود و با وی بریك خوان می‌نشست وظیفه ولتر تنها آن بود کـه در آثار قلمی

---

۱ — François - Marie Arouet de Voltaire

۲ — Bastille ۳ — Brutus

فردریك از لحاظ ادبی نظری كند . نزدیكی ولتر بفردریك سبب شهرت



ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴)

فوق العاده وی گردید و نام او در سراسر اروپا بر سر زبانها افتاد و در اینزمان اورا **شاه ولتر** می خواندند .

در سال ۱۷۵۳ میان ولتر وفردریك دوم برهم خورد وبفرانسه بازگشت ولی لوئی پانزدهم نیز بدو خوش بین نبود . پس برای اینکه از خطر توقیف وحبس بر کنار باشد در مزرعه‌ای نزدیك مرز فرانسه

وسویس مسکن گزید (۱۷۵۵) و بیست و سه سال باقی عمر را در آنجا بسر برد.

آثار ایندوره از عمر او بیشتر بصورت نامه و مکتوب انتشار یافته که جمع آنها قریب ده هزار است. ولتر در سیاست وفلسفه بانی اساس تازه‌ای نگردید بلکه بقول خود اساس گذشته را ویران کرد. نسبت بدین مسیح به سختی خصومت میورزید ودرین دشمنی گاه از سرحد غرض و اتهام و دروغ نیز میگذشت. از آثار او چنین بر میآید که اساسا بهیچ دینی ایمان نداشته است.

روسو ـ ژان ژاك روسو پسر ساعت ساز فقیری در شهر ژنوو از طبقات پست بود (۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸) روزگار جوانی او بفقر و پریشانی گذشت و بسبب مصائب و آلامی که درین قسمت زندگانی بدو رسید معتقد شد که اساس حکومت و احوال اجتماعی زمان را تغییر باید داد و آنرا بر بنیان تازه‌ای استوار باید کرد در سال ۱۷٤۹ فرهنگستان (آکادمی) شهر دیژون از متفکرین زمان پرسشی بدین مضمون کرده بود که آیا ترقی علوم و صنایع سبب فساد اخلاق بشر است یا مایه اصلاح آن؟ روسو بدین پرسش پاسخی عالمانه داد و ثابت کرد که ترقی صنایع و علوم مایه فساد اخلاق آدمی گردیده است وچون فرهنگستان دیژن جواب اورا بهترین جوابها شمرد نام او ناگهان شهرت یافت.

پس از آن رساله ای بعنوان **اصل عدم تساوی بشر**[1] نوشت و قسمتی از افکار سیاسی واجتماعی خویش را بوسیله آن ابراز کرد.

---

۱ – l'origine de l'inégalité

در سال ۱۷٦۲ نیز شاهکار خود کتاب **میثاق اجتماعی**[1] را ا
داد و در آن علنا ثابت نمود که سازمان سیاسی و اجتماعی باید تن



ژان ژاك روسو (۱۷۷۸ ــ ۱۷۱۲)

صیانت حقوق افراد مردم باشد و افراد نیز باید از اراده اکثریت پیروی کنند. مقصود وی آن بود که حاکم حقیقی جمع ملت است و همین عقیده سی سال بعد موجب تاسیس جمهوری اول فرانسه گردید. امروز هم بنیان سوسیالیسم بر عقاید روسو استوار است ، روسو در مسئله آموزش و پرورش نیز کتابی نوشته
است بنام **امیل**[2] که در آن پرهیزکاری و شرافت و احترام خانوا
ستایش کرده و مردم را از طریقه ناصوابی که مادیون و مخالفین
مانند دیدرو[3] و هلوسیوس[4] و سایر نویسندگان دایرة‌المعارف پی
آن بودند براه صواب رهبری نموده است .

نویسندگان دایره‌المعارفـ نخستین دائرة‌المعارف فرانس
دیدرو است ، این مرد پسر چاقوسازی از مردم لانگر[5] بود و در

---

۱ - Contrat Social ۲ - Emile

۳ - Diderot ٤ - Helvétius ۵ - Langre

بیان و درك مسائل مشکل و دریافتن مطالب تازه کمتر نظیر داشت.


دیدرو (۱۷۸۴-۱۷۱۳)

دیدرو نیز مانند ولتر باخرافات دینی وتعصبهای جاهلانه و معتقدات سست بنیان کهن مخالف بود و نخستین اثری که ازعقاید خویش انتشار داد رساله‌ای بود بعنوان (نامه‌ای درباره کوران برای استفاده کسانی که می‌بینند)، و چون درین رساله بعقاید مادی و بیدینی خود آشکارا اعتراف کرده بود اورا بزندان انداختند.

دائرة المعارف چنانکه در اعلان انتشار آن نوشته بودند، مجموعه‌ای بود از مجاهدات فکری بشر برای دریافتن مسائل گوناگون حیات در قرون گذشته و فرهنگی که در آن از تمام معلومات زمان اعم از مسائل سیاسی و علمی وادبی وتاریخی و دینی و اخلاقی بحث میشد.

دیدرو در تدوین دائرة المعارف معاونی داشت بنام دالامبر[1] که مقدمه مجموعه مذکور وقسمتی ازمقالات ریاضی وعلوم طبیعی آن کار اوست، سایر فلاسفه و نویسندگان وعلمای عصر مانند مونتسکیو وولتر وروسو وبوفون[2] طبیعی‌دان مشهور وامثال ایشان نیز بامنظور

---

۱ - D'Alembert ۲ - Buffon

دیدرو مساعدت کردند و مقالات بسیار برای دائرةالمعارف فرستادند ولی البته مقالاتی که در دائرةالمعارف چاپ شد یکدست نبود



دالامبر (۱۷۸۳ ــ ۱۷۱۷)

واز لحاظ ارزش ادبی وعلمی با هم اختلاف بسیار داشت بهمین سبب دالامبر آنرا به لباس بازیگران تاتر تشبیه کرده است که از قطعات گوناگون رنگارنگ ترکیب یافته ودر آن میان فقط قطعه ای چند از پارچه های گران بها وباقی کهنه پاره های بی قیمت است .

تالیف دائرة المعارف پس ازبیست و یکسال بانجام رسید (۱۷۵۱ تا ۱۷۷۲) زیرا دیدرو درضمن تالیف دوباره بعنوان اینکه مردم رابرضد خدا وشاه تحریك کرده بود توقیف شد. دائرةالمعارف آئینه افکار دیدرو وفلاسفه زمان در مسائل دینی وسیاسی واجتماعی بود و چنانکه اشاره کردیم ابندسته دشمن خرافات مذهبی وهواخواه آزادی افراد و آزادی صنعت و بازرگانی بودند

***

قرن هجدهم درفرانسه دوران رواج نثر بوده است و دربن قرن شعرای بزرگی که با شاعران قرن هفدهم قابل همسری باشند دیده نمیشود . گذشته ازولتر که قطعات وآثار های منظوم متعدد دارد ازمیان شعرای این قرن بذکر نام ومهمترین آثار سه تن از معاریف

ایشان، پیرون[1] وماری‌وو[2] و آندره‌شنیه[3] قناعت میکنیم .

پیرون (۱۶۸۹ تا ۱۷۷۳) بسبب قطعات منظومی که برای نمایش ساخته معروفست و ازمیان قطعات مزبور قطعه جنون شعر[4] با شاعر را که آئینه‌ای از زندگانی شخصی اوست شاهکار وی دانسته اند .

پیرون باآنکه همیشه برفرهنگستان فرانسه (آکادمی) بچشم تمسخر و بی اعتنائی مینگریست بعضویت آن بی میل نبود . عاقبت نیز فرهنگستان او را بعضویت انتخاب کرد ولی شاه بسبب رنجشی که از وی داشت بااین امر موافقت ننمود وشاعر از آرزوی خود محروم ماند . مشهور است که بدستور او برروی قبرش نوشتند : اینجاست گور کسی که در دنیاچیزی نشد تا آنجا که بعضویت فرهنگستان هم نرسید.

از آثار منظوم ماری وو (۱۶۸۸-۱۷۶۳) کتاب دن کی شت تازه و از آثار نثری او کتاب بازیهای عشق و قضا[5] معروفست .

اندره‌شنیه (۱۷۶۲-۱۷۹۴) فرزند لوئی دوشنیه کنسول فرانسه دردربار عثمانی بود . دوره تحصیلات او درپاریس گذشت ودربیست سالگی بخدمت نظام درآمد واپس از ششماه بعد آنرا ترك گفت وبمطالعات ادبی پرداخت این شاعر جوان شیفته اشعار یونان قدیم بود وعقیده داشت که باید مضامین تازه را درلباس کهن اداکرد .

درسال ۱۷۸۹ تغییرات سیاسی واجتماعی جدید را با اشتیاق وامید فراوان استقبال کرد ولی چون باروش افراطی سران انقلاب مخالفتهای قلمی نمود درسال ۱۷۹۳ اورا باتهام دشمنی باانقلاب به زندان افکندند ویکسال بعد دوروز پیش ازانقلاب نهم‌ماه ترمیدر[6] که قطعاًمایه نجات اومیشدسر بریدند؛ ازآثار منظوم او قطعات‌اشعار ومرائی وکور وآزادی وفقیر معروفست .

۱- Piron ۲- Mariveaux ۳- André Chénier ٤- Métromanie
٥- les Jeux de l'amour et du hasard ٦- Termidor

ازداستان سرایان وتآترنویسان مشهورفرانسه‌درقرن ه
سه نفر رانام باید برد : بومارشه[1] ولوساژ[2] وآبه‌پره‌و[3] .
بومارشه (۱۷۳۲-۱۷۹۹)پسر ساعت سازی از اهالی پاری
ونخست‌دررشته مکانیك کار میکرد ولی چون در موسیقی نب
رشته‌ای داشت بدربار راه یافت وبدین وسیله شهرتی کسب ک
چندی بعددل‌بر ادبیات بست . از آثار معروف او یکی‌تاتر **خاصه**
سویل[4] ویکی **عروسی فیگارو**[5] است .
لوساژ (۱۶۶۸-۱۷٤۷) یکی اززبردست‌ترین داستان سر
فرانسه است وکتاب معروف او ژیل‌بلاس[6] که‌نیکوترین‌معرف ه
گوناگون طبیعت انسانی است بفارسی نیز ترجمه شده .
آبه‌پره‌و (۱۶۹۷-۱۷۶۳) هم از قصه پردازان بزرگ فر
بشمار میرود وشهرت وی بیشتر بسبب داستان معروف او موسو
تاریخ مانون لسکو و شوالیه دگریو[7] است .
ادبیات آلمان ـ درمیان نویسندگان وشعرای آلمان در
هجدهم دونفر ازهمه مشهورترند :
یکی **گوته**[8] که‌داستان معروف اوبنام‌ورتر[9] بفارسی نیز ترجمه
است دیگر **شیلر**[10] که‌یکی‌ازتآترنویسان‌مشهور نیمه‌دوم‌قرن‌هجد
آغاز قرن نوزدهم‌است‌و نخستین درام‌خودرادرسال۱۷۸۲نوشته‌ا

Beaumarchais – ۱ lesage – ۲ ...bé prévost d,Exiles – ۳
le barbier de Sévile – ٤ le mariage de Figaro – ٥
Gil Blas – ٦
...oire de Manon Lescaut et du Chevalier Des Grieux – ۷
Goethe – ۸ (۱۷٤۹ – ۱۸۳۲) Werther – ۹
Schiller – ۱۰ (۱۷٥۹ – ۱۸۰٥) .

فهرست مطالب کتاب تاریخ عمومی

سال چهارم دبیرستانها

موضوع	صفحه